درسنامه

تفسیر آیات حج



بسم الله الرحمن الرحیم

درسنامه تفسیر آیات حج

نویسنده:

معاونت امور روحانیون کمیته اسرار و معارف حج

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

درسنامه تفسیر آیات حج

مشخصات کتاب

نام کتاب: درسنامه تفسیر آیات حج

نویسنده: معاونت امور روحانیون

موضوع: مرجع

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

ناشر: دارالحدیث

مکان چاپ: قم

سال چاپ: ۱۳۸۶

نوبت چاپ: ۲

ص:۱

اشاره

ص:۲

ص:۳

ص:۴۰

ص:۵

ص:۶

ص:۷

ص:۸

ص:۹

ص:۱۰

مقدمه

ص:۱۱

تحقق اهـداف و آرمان‌های یک سازمان، به علل و عوامل مختلفی بسـتگی دارد. در این میان، به گفته کارشـناسان و صاحب‌نظران" مدیریت سازمانی "و نیز به گواهی "آموزه‌های وحیانی "،"عامل انسانی "اساسی‌ترین و محوری‌ترین نقش را در موفقیت و بالندگی سازمانی ایفا می‌کند. دیگر عوامل سازمانی در پرتو عامل انسانی و حول محور او، شکل گرفته و حرکت می‌کنند.

سیاستـها، برنامه‌ها، روش‌ها، ابزار و سـخت‌افزارهای سازمانی، تابعی از خواست و اراده نیروی انسانی و دانش و تـدبیر او می‌باشـد. بـالطبع کمّ و کیف نتایـج و خروجی‌هـای سازمـان نیزماننـد "ورودی‌هـا "و "فرآینـد، "متـأثر از فعالیت و تـدبیر نیروی انسانی است. بنـابراین نیروی انسـانی، افزون بر اینکه عامـل موفقیت هر سازمانی است، شاخص و معیاری برای پیش‌بینی میزان موفقیت آن سازمان نیز محسوب می‌شود.

بی جهت نیست که دنیـای مـدرن بـا پی‌ریزی علومی همچون روانشناسـی کـار، جامعه شناسـی مشاغل و مـدیریت، بخش معظمی از مبـاحث این علوم را به عامـل انسـانی اختصـاص داده است. پیش‌تر از این نیز آموزه‌های وحیانی بر جایگاه و اهمیت نیروی انسانی و نقش محوری آن در رسـتگاری و موفقیت جمعی اشاره کرده و به مؤمنان و جامعه دینی اکیداً توصیه نموده که در واسپاری کارها و مسؤلیت‌ها، به اهلیّت و صلاحیت نیروهای انسانی توجه کنند:

«إِنَّ اللهَ یَـأْمُرُکُمْ أنْ تُوَدُّوا اْلَامانـاتِ إِلی أَهْلِهـا وَ إِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النـاسِ أنْ تَحْکُمُوا بِالْعَـدْلِ إِنَّ اللهَ نِعِمـا یَعِظُکُمْ بِهِ إِنَّ اللهَ کـانَ سَـمیعًا بَصیرًا» (نساء/ ۵۸)

در آیات دیگر، این رویه را، شیوه مدیریتی خداوند متعال در عالم تکوین و تشریع معرفی کرده است:

-

اللهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ (انعالم/ ۱۲۴)-

قالَ إِنّی جاعِلُکَ لِلناسِ إِمامًا قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظالِمینَ (بقره/ ۱۲۴)-

ص:۱۲

هدف و رسالت اساسی انبیاء الهی نیز، تربیت و پرورش انسان‌ها بوده است:

«رَبَّنا وَ ابْعَثْ فیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَ وَ یُزَکِّیهِمْ» (بقره/ ۱۲۹)

نهادها و مؤسسات دینی نیز برای تضمین موفقیت و دستیابی به اهداف و آرمان‌های سازمانی، باید بر مبنای آموزه‌های وحیانی و یافته‌های بشری، جذب و گزینش نیروهای کارآمد و تعلیم و تربیت آنان را در اولویت مأموریت‌های سازمانی قرار دهند.

در همین راستا "،حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت "پس از فراغت از طراحی و اجرای فرآیند جذب و گزینش"، آموزش و ارتقای سطح علمی و فرهنگی نیروی انسانی بویژه روحانیون "را در کانون برنامه‌های ستادی خود قرار داد و دوره‌های آموزشی بدو خدمت، ضمن خدمت و تکمیلی را راه‌اندازی نمود. از آنجا که تدوین متون آموزش کاربردی متناسب با واحدها و سرفصل‌های مصوب، از مراحل و عناصر اصلی و اساسی دوره‌های آموزشی محسوب می‌شود، بطور همزمان گردونه تدوین متون آموزشی نیز به حرکت درآمد. نکته حائز اهمیت این که متون آموزشی پس از تدوین توسط کمیته‌های تخصصی معاونت امور روحانیون و ارزیابی ناظران محتوایی، به صورت "درسنامه "برای حداقل یک ترم، به طور آزمایشی تدریس می‌شود، تا پس از نظرسنجی و گردآوری نقطه نظرات مدرّسان و دانش پژوهان، به رفع و اصلاح کاستی‌های احتمالی اقدام شود و برای آموزش در دوره‌های بعد، تدوین نهایی شود.

نوشتار حاضر، از جمله همین متون آموزشی است که توسط "کمیته تخصصی آیات و روایات "به رشته تحریر درآمده و در قالب" درسنامه "منتشر شده و در اختیار شرکت کنندگان دوره‌های آموزشی روحانیون قرار می گیرد. فرصت را مغتنم شمرده و از تدابیر و تلاش‌های ارزشمند کمیته آیات و روایات بویژه پدید آورنده این اثر، جناب حجت‌الاسلام و المسلمین فاکر میبدی تقدیر و سپاس به عمل می‌آید.

انتظار می‌رود که مدرسان و دانش پژوهان محترم پس از طی دوره، نقطه نظرات اصلاحی خود را پیرامون متن، محتوا، منابع و دیگر بخش‌های درسنامه، جهت رفع و اصلاح نواقص و اشکالات احتمالی، به کمیته تدوین ارایه نمایند.

معاونت امور روحانیون

کمیته تدوین متون آموزشی

پائیز– ۸۵

ص:۱۳

سیر معنوی حجّ

حمـد و سـپاس، آفریدگار بی‌همتا و پروردگار بی‌منت را سـزاست، که با فیض رحمانی خود از خاك، ناسوتیان را بیافرید و به زیور اعتدال آراست، و آنان را به طریق وصول به لاهوتیان رهنمون ساخت. در این میان، برخی را فرمان داد که به هیأت اجرام، بر مَرکب فلك دوّار نشسته و منظومه آفرینش را بر گرد محاطُ الأنوار طی کننـد، گروهی را فرمود تا پیرامون عرش به سـتایش خدای خویش تسبیح گویند، و بعضـی را خواند تا در طواف کعبه فرش، صـحیفه معارف آسمانی را ورق زنند، باشد تا زین یمّ غفیر نَمِی از نور بر گیرنـد. و ستایشـی بی‌پایان او راست که در گوشه‌ای از این گردونه، تشـریع و تکوین را به هم پیونـد داد و هر کدام را گنجینه‌ای از اسـرار و پرده‌دار سـروده مکنون کائنات گردانیـد. سرّ پیـدایش حـج، اتصال تشـریع با تکوین و انطباق حقیقت با واقعیت است. حجّ پیمـایش سـیری است روح‌بخش و دلنـواز به سـوی حـبیب و محبـوب، که این فرو رفته در حضـیض تن‌پروری و دور مانـده از اصـل خویشـتن را به فرا سوی فرشتگی فرا می‌خواند و به مقام قرب و لقاء الهی واصل می‌کند. حجّ در حقیقت، آدمی را که در قبر خِصال حیوانی و زیر آوارهای غفلت و بی‌خبری دفن شده است، و در ویل ناسوت خزیده است، به اوج ملکوت اعلی عروج می‌دهد.

آدمی در حجّ، در گام نخستین، با پوشـیدن جامه‌ای یک‌رنگ به یک‌رنگی محبوب سر برآورده و حیاتی دوباره را تجربه می‌کند. با احرامش که گویای خشوع قلب و خضوع تن است، همه تعلقات دنیوی و مادی را از خود زدوده، سَتر صد تار

ص:۱۴

را می‌درد و غبار رخ را می‌تکاند و آماده ورود به خانه خدا و محضر ربّ می‌شود، تا با شنیدن نغمه «ادخُلوهَا بِسَلام آمنین» (حجر: ۴۶) به حریم حرم پای بگذارد.

به هنگام وقوف چون برده‌ای ذلیل برون سرا ایستاده و بر آستان مولی سر می‌ساید تا اذن دخول حاصل کند، و می‌ماند تا در عرفه به عرفان و معرفت واصل شود، و در مشعر به شعور نایل گردد. و در بیتوته منی، آرزوهای خود را ذبح و به پای حبیب خود فدا کند.

آنگاه که به قصد رجم نفس امّاره، بر نماد شیطان بزرگ سنگ می‌زند. هفت‌بار به عدد هفت شوطی که بر گرد خان محبوب طواف می‌کند، نفس خویش را نیز سنگسار می‌نماید.

هنگامی که در مسلخ خونین‌رنگ و قربانگاه عشق، همان‌جا که نفایس را در بارگاه قرب ربوبی به حراج می‌گذارند، نفس نفیس خویش را به نزد حبیب هدیه می‌برد و به امر او سر می‌بُرد و در منسک حَلق با زدودن اوساخ جسم و جان، خود را از حجاب نورانی احرام فارغ کرده، در جمال وی فانی می‌سازد.

و آنگاه است که به قصد زیارت صاحبِ خانه روانه بیت شده و با طوافی دوباره در حقیقت به سوی ربّ باز می‌گردد، و بر گِرد کعبه، لبیک‌گویان، هفت شوط شورانگیز، از حَجَر تا ربّ الحجَر را می‌پیماید. بدین‌سان دامن دل را در زلال آینه‌فامش، از زنگار ذنوب و رجس عیوب، می‌شُوید و جرعه جرعه، جام وصل را از سلسبیل زمزمش سر می‌کشد.

به وقت سعی در مسعی، که هَروله‌کنان در طلب ماء معین است، و فاصله سراب هاجری تا حقیقت حجّی را با پای دل طی می‌کند. سعی بر آن است تا در صفا به قلب خود صفا بخشد. و در مروه به همه قصورات و تقصیرات خود آگاه

ص:۱۵

شود. و همراه این سیر الی الله را طی می‌کند تا مصداق «حَتّی تَخرِقَ أبصارُ القُلوبِ حُجَبَ النّورِ»(۱) گردد.

۱- اقبال الاعمال: ج ۳/ ۲۹۹؛ بحارالانوار: ج ۹۱/ ۹۹؛ مفاتیح‌الجنان: مناجات شعبانیه.

ص:۱۶

قلم در شرح این قصیده سر می‌شِکَند، و زبان حیرت‌زده و مبهوت از تکلم می‌ایستد، صورت‌گر وَهم از تجسّم جِلوه جلالی آن باز می‌ماند، و افسون‌گر خیال از حُسن جمال او حیران، و کاوش‌گر عقل از درک کنه معارفش درمی‌ماند. وه! چه عظیم و چه زیباست این سرایش نام ابراهیم و یاد اسماعیل، و این پیمایش سیر محمّدی، و نگارش آن در دیوان‌نامه محبّت الهی.

اهتمام متقابل حجّ و قرآن

آنچه گذشت سیری در حجّ و مسیر مناسک آن بود، که می‌توان به رابطه حجّ، اخلاق و عرفان تعبیر نمود که بی‌شک زائر خانه خدا می‌تواند با انجام درست و آگاهانه آن به اثرات معنوی و آثار تربیتی آن نایل گردد.

از زاویه دیگر حجّ با کتاب تشریع نیز ارتباطی وثیق و رابطه‌ای عمیق دارد، چرا که از یک سو مکان برگزاری حجّ و مواقف شریفه آن، محلّ نزول قرآن است، و از سوی دیگر چنان‌که بدان اشارت خواهد شد، قرآن اهتمام وافری به این اصل اصیل اعتقادی، اخلاقی، تاریخی، اجتماعی، سیاسی و فقهی نشان داده است.

حقیقت این است که قرآن کریم در موضوع حج، تقریباً به همه مباحث و مسایل مرتبط به آن پرداخته است. از مجموع یک‌صد و چهارده سوره، در بیست و پنج سوره به اجمال یا تفصیل به مسایل حج اشارت کرده است، که از شش هزار و دویست و سی و شش آیه قرآن، بیش از یک‌صد و بیست آیه به عنوان «آیات الحج» لقب گرفته است.

این دسته از آیات به دو بخش مناسک و تاریخ تقسیم می‌شود. بخش نخست که دست‌کم چهل آیه است به نسبت کل «آیات الأحکام»، بنا بر عدد مشهورِ پانصد آیه، یعنی نزدیک به ۱۰ درصد می‌باشد، و اگر آیات الأحکام را با

ص:۱۷

تأملی بیشتر و با دیدی گسترده‌تر بنگریم و آن را تا مرز یک‌هزار آیه افزایش دهیم، باز هم نسبت آیات الحج ۵ درصد خواهد بود، که نسبت به مجموع آیات

ص:۱۸

قرآن عدد قابل توجهی را تشکیل می‌دهد. این احکام و مناسک در سوره‌هایی قرار دارند که به اصطلاح مدنی می‌باشد، و به ترتیب نزول در سوره‌های بقره، انفال، آل‌عمران، حج، فتح، مائده و توبه واقع شده است.

بخش دوم از «آیات الحج» که تاریخ‌نگار حجّ است و بیانگر تاریخچه حج، تعریف‌گر بِناء و بَنّاء کعبه، معرّف وصفی و اسمی و بیانگر حوادث مربوط به آن است، بیشتر در سوره‌های مکّی آمده است، که برخی از آنها به ترتیب نزول عبارت است از: سوره فیل، تین، بلد، نمل، قصص، انعام، شوری، زخرف، ذاریات، ابراهیم و عنکبوت.

این بیان گسترده و نگاه همه جانبه به حجّ، بی‌شک حکایت از اهمیت فوق العاده حجّ در نگاه قرآن را دارد.

از این رو به جاست تا در آن مواقف کریمه و به خصوص در موسم حجّ که قرین همه نوع موفقیت مادی و معنوی است، به قرآن نیز اهتمام ورزید، و به اموری چون قرائت قرآن، حفظ قرآن، تفسیر قرآن، دفاع از قرآن، و بالاخره معرفی همه جانبه آن پرداخت، باشد تا گامی هرچند کوتاه در زدودن غبار مهجوریت از ساحت قرآن برداشته شود.

انگیزه نگارش

با توجه به اهتمام شدید قرآن نسبت به حجّ رواست تا برای آگاهی از مقام رفیع حجّ در قرآن، و جایگاه بلند و عظیم حاجیان در این کتاب آسمانی، آیات بیانگر احکام و تشریع‌گر مناسک حجّ و نشانگر سیر الی الله، تفسیر و تبیین شود، باشد تا رهنمایان حجّ که به پیروی از نبیّ مکرم اسلام و امام باقر مسؤولیت خطیر تبیین احکام و اسرار حجّ را بر عهده دارند و پرچم هدایت ضیوف الرحمن در بعد معنوی حجّ را بر دوش گرفته‌اند. افزون بر آن‌که مهمان «فی‌البیت»، بلکه

ص:۱۹

مهمان «عنـد الربّ» هسـتند، به گاهِ حضور در سـرای نزول قرآن، با حضور بر این مائـد آسـمانی در ضـیافت تدبّر و تفکّر نیز، مهمان «کلام الله» باشند.

در همین راستا گروه آیـات و روایات معاونت امور روحانیون بعثه مقام معظم رهبری، با مروری مـدقّقانه در قرآن و اسـتخراج آیات مربوط به حجّ و تفکیک و دسته‌بندی آن، در جلسه مورخ ۱۷/ ۶/ ۱۳۸۴ با گزینش آیاتی که ارتباط مستقیم با حجّ دارد، تصویب و مقرر نمود تا اثری تحت عنوان «تفسیر آیات حجّ» نگاشته شود.

شیوه این تفسیر

بی‌تردید تفاسیر نگاشته شده بر قرآن، با همه وجوه مشترکی که با هم دارند، اما از جهاتی نیز از یکدیگر ممتازند. برای روشن شدن این حقیقت لازم است به مقـدماتی اشـارت شود، که در مطـالب تمهیـدی بـدان خواهیم پرداخت. لیکن اجمالًا این نکته را یـادآور می‌شوم، که این تفسیر به لحاظ منهج تفسـیر اجتهادی و بهره‌مند از همه منابع می‌باشد، به لحاظ اتجاه تفسیر اجتماعی و فقهی است، و به لحاظ اسلوب شیوه تفسیر موضوعی و سبک تفکیکی می‌باشد.

در این اثر تقریباً همه چهل آیه‌ای که ارتباط مسـتقیم با حـجّ داشت، در زیر عنوان آیه اول تا آیه بیست و دوم مورد بحث و بررسـی قرار گرفته است، و علت کـاهش عنوان نیز این بود که برخی از آیـات که وحـدت محتوایی داشـتند، و یـا ارتبـاط غیر قابـل تفکیک داشتند در یک عنوان قرار گرفت.

در تفسیر هر آیه، پس از متن آیه، ابتدا برخی از واژگان در آن معنا شده است. پس از آن اشاره‌ای به چشم‌انداز و محتوای کلی آیه شده و در ادامه به شرح و تفسیر پرداخته‌ایم. و در پایان هر آیه به برخی از لطایف و اشارات یادآور شده‌ایم.

ص:۲۰

منابع تفسیری مورد استفاده در نقد و نقل

جدای از این که در این نوشته از آیات قرآن و روایات اهل البیت علیهم السلام- در تفسیر آیات استفاده شده است، در راستای اتقان و جامعیت و نقد و بررسی برخی از دیدگاه‌ها نیز از منابع مختلف و معتبر تفسیری شیعه و سنّی نیز استفاده شده است، که برخی از آنها عبارت است از:

أ. تفاسیر شیعه:

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، محمد بن حسن طوسی.

۲. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی.

۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی.

۴. روض‌الجنان و رَوْح‌الجنان، ابوالفتوح رازی.

۵. تفسیر نورالثقلین، عبدعلی بن جمعه حویزی.

۶. البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی.

۷. تفسیر کنز الدقائق، محمدرضا مشهدی قمی.

۸. المیزان فی تفسیر القرآن، سیّد محمد حسین طباطبایی.

۹. من هدی القرآن، سیّد محمد تقی مدرسی.

۱۰. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی و همکاران.

ب. تفاسیر اهل سنت

۱. مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، فخر رازی.

۲. کشف‌الاسراروعد الابرار، ابوالفضل رشیدالدین میبدی.

۳. تفسیر کشاف، جارالله زمخشری.

۴. تفسیر القرآن الکریم، محیی الدین بن عربی.

۵. انوارالتنزیل واسرارالتأویل، عبدالله بن عمر بیضاوی.

۶.

ص:۲۱

الجامع لاحکام القرآن، محمد بن احمد قرطبی.

۷. تفسیر روح المعانی، سیّد محمود آلوسی بغدادی.

۸.

ص:۲۲

تفسیر البحر المحیط، ابوحیان اندلسی.

۹. تفسیر القرآن الحکیم، (تفسیرالمنار)، محمد رشید رضا.

۱۰. فی ظلال القرآن، سیّد قطب.

تقدیر و تشکر

در این‌جا لازم است از همه سروران و بزرگانی که در بازبینی این نوشته، و ارائه نظرات اصلاحی خود بذل عنایت فرموده و قبول زحمت نموده‌اند تقدیر و تشکر نماییم، به خصوص از اعضای محترم کمیته آیات و روایت آقایان:

۱. حضرت حجت الاسلام و المسلمین محمد فاکر میبدی

۲. حضرت حجت الاسلام و المسلمین رضا برنجکار.

۳. حضرت حجت الاسلام و المسلمین اکبر دهقان.

۴. حضرت حجت الاسلام و المسلمین محمود شریفی اقدم.

۵. حضرت حجت الاسلام و المسلمین سیّد محمدکاظم طباطبایی.

۶. حضرت حجت الاسلام و المسلمین محمود لطیفی.

۷. حضرت حجت الاسلام و المسلمین محمود مهدی‌پور.

امید است این اثر ناچیز مقبول حضرت حقّ جلّ و علا- واقع شود. و برای همه خوانندگان مفید باشد، ان شاء الله.

ص:۲۳

الحَمدُلله ربّ البیت الحَرام

و ربّ المَشعَر الحَرام و ربّ الرُکن و المَقام

الذی جَعل الکعبهٔ قبلهً للأنام، و فرض الحجّ تقویهً للإسلام

و أوجبَ فیه المناسک و الإحرام، و الصّلاهٔ و السّلام

علی محمّد خیر الأنام و آله البرَرَهٔ الکرام

الذین اذهب الله عنهم الرجس

و طهّرهم من الآثام

ص:۲۴

مباحث تمهیدی

پیش از پرداختن به تفسیر آیات حج، ضروری می‌نماید به مقدماتی از دانش تفسیر از قبیل تعریف تفسیر، اقسام تفسیر، عوامل تنویع تفسیر و برخی از شرایط آن اشاره شود.

مطلب اول: معنای تفسیر

واژه تفسیر در لغت به معنای بیان و ایضاح است. (۱) بعضی از لغت شناسان بر این باورند، که کلمه «فَسر» با «سَفَر» قرابت معنایی دارد، بدین معنا که فَسر یعنی آشکار کردن معنای معقول و درونی است؛ و سَفر به معنا پرده برداری از اعیان و صحنه‌های خارجی است. (۲) و کلمه تفسیر نیز که در حقیقت مبالغه از فَسر است به معنای بیان و تفصیل دادن کتاب به کار می‌رود. (۳) اصطلاح تفسیر مفسران در بیان اصطلاح تفسیر، چند تعریف ارائه داده‌اند:

۱- جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، ابن فارس، ابوالحسین احمد، معجم مقاییس اللغ، فسر.

۲- راغب اصفهانی، حسین بن فضل، معجم مفردات الفاظ قرآن، فسر و سفر.

۳- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، فسر.

ص:۲۵

أ. کشف مراد

امین‌الاسلام طبرسی می‌نویسد: تفسیر یعنی کشف مراد از لفظ مشکل. (۱) محمدهادی معرفت نیز همین تعریف را با اندک تفاوتی پذیرفته و می‌نویسد: تفسیر یعنی زدودن ابهام از لفظ مشکل، برای رسیدن به معنای مقصود. (۲) ب. بیان الفاظ و مدلول آن

بعضی از مفسران اهل‌سنت چون ابوحیان اندلسی معتقد است: تفسیر علمی است، که در آن از چگونگی بیان الفاظ قرآن و مدلول آن، و احکام افرادی و ترکیبی آن بحث می‌شود. (۳) سیّد محمود آلوسی نیز همین تعریف را پذیرفته است. (۴) ج. دانش شناخت قرآن

بدرالدین زرکشی از پژوهش‌گران حوزه قرآنی در زمان گذشته، در تعریف فنی تفسیر می‌نویسد: تفسیر علمی است که به وسیله آن می‌توان کتاب خدا که بر پیامبر (ص) نازل شده است را شناخت، و به معانی آن دست یافت، و احکام و حِکَمش را به دست آورد. (۵)

۱- طبرسی، فضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۳.

۲- معرفت، محمد هادی، التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشیب، ج ۱، ص ۱۴.

۳- ابوحیان، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۱، ص ۲۳.

۴- آلوسی، سیّد محمود، روح المعانی، ج ۱، ص ۴.

۵- زرکشی، بدرالدین، البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۳.

ص:۲۶

د. فهم مراد خدا

برخی دیگر از مفسران اهل‌سنت چون ثعالبی معتقد است: تفسیر علمی است که از مراد خدا، به اندازه توانایی بشر بحث می‌کند، و این شامل هر آنچه که فهم

ص:۲۷

معنـای قرآن بر آن متوقف است می‌باشـد. (۱) و از امروزیـان عبـدالعظیم زرقانی نیز همین تعریف را پـذیرفته است. (۲) ه. بیان مراد خدا از قرآن

آیت‌الله خویی از جمله کسانی است که به تعریف تفسـیر پرداخته و می‌نویسد: تفسیر عبارت است از روشن نمودن مراد خدای متعال از قرآن کریم. (۳) علّامه طباطبایی نیز مشابه همین تعریف را ارائه کرده و می‌نویسد: تفسـیر یعنی؛ بیان معانی آیات قرآن، و کشـف مقاصد و مدلول‌های آن. (۴) نقد و بررسی

به نظر می‌رسد آنچه ابوحیان و آلوسـی در تعریف تفسـیر گفته‌اند از حوزه فهم مراد و معنا بیرون رفته، و به بیان الفاظ قرآن نیز وارد شده‌انـد. زیرا چگونگی نطق کلمـات قرآن و قرائت‌هـای گوناگون از مقوله تفسـیر نیست، بلکه پس از فرض پـذیرش تعـدد قراآت، خود متن مفسَّر است و بسا هر قرائتی بتواند، عاملی برای تفسیر قرائت دیگر باشد.

زرکشـی و ثعالبی نیز از بیان چیستی تفسیر فراتر رفته و به تفسیر کننده قرآن نیز پرداخته‌اند، زیرا زرکشی در ادامه تعریف می‌افزاید: و این تفسـیر به کمـک علم لغت، نحو، تصـریف، علم بیـان، اصول فقه، قراآت و نیز شـناخت اسـباب نزول و ناسـخ و منسوخ ممکن است. ثعـالبی نیز به صـراحت می‌گویـد: علم تفسـیر، هر آنچه که فهم و بیـان مراد بر آن متوقف است را در بر می‌گیرد. (۵) این امر گرچه در

۱- ثعالبی مکی، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر ثعالبی(جواهرالحسان فی تفسیرالقرآن)، ج ۱، ص ۴۱.

۲- زرقانی، عبدالعظیم، مناهل العرفان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۴.

۳- موسوی خویی، سید ابوالقاسم، البیان فی تفسیرالقرآن، ص ۴۲۲.

۴- طباطبایی، سیّد محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴.

۵- تفسیر الثعالبی(المسمی بالجواهر الحسان فی تفسیرالقرآن)، الثعالبی المکی، عبدالرحمن بن محمد، ج ۱، ص ۴۱.

ص:۲۸

تعریف کامل تفسیر سخن درستی است، اما جزء ماهیت شیء نمی‌باشد. و گرنه هر مفسر می‌بایست در تعریف خود منهج تفسیری خود را نیز مشخص نماید، افزون بر این که در تعریف ثعالبی بین فهم و تفسیر قرآن خلط شده است، چرا که فهم و شناخت، در مرحله ادراک خود مفسّر است و تفسیر در مرحله بیان برای دیگران.

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان گفت: تعریف آیت‌الله خویی و علامه طباطبایی دقیق‌تر به نظر می‌رسد، البته مطابق تعریف آیت‌الله خویی، تفسیر شامل تأویل نیز می‌شود، بلکه تنها تأویل می‌تواند تفسیر واقعی قرآن باشد، زیرا از یک سو، در حوزه مراد خداست. و از سوی دیگر رفع مشکل در حوزه الفاظ قرآن به خصوص در مباحث ادبی و لغوی است نه معنایی، گرچه در مواردی برای رسیدن به معنای مراد رفع مشکل از الفاظ نیز لازم است.

دو نکته

در این‌جا به دو نکته اشارت می‌شود: نکته نخست این‌که آیت‌الله معرفت در تعریف خود به نکته دقیقی اشارت نموده است، و آن این که تفسیر تنها پرده برداشتن از لفظ مشکل نیست، بلکه نوعی محاوله و چاره‌جویی برای از بین بردن نکات مبهم در دلالت کلام نیز هست. از این رو خود ایشان در جای دیگر می‌نویسد: در متن نیازمند به تفسیر ناگزیر با نوعی ابهام که معنای لفظ را پنهان کرده است می‌باشیم، و مفسر با تلاش و اجتهاد خود سعی در زدودن آن دارد. (۱) و سپس می‌افزاید: این وجه ممیز میان ترجمه و تفسیر از یک سو، و میان تفسیر و تأویل از سوی دیگر است.

۱- معرفت، محمد هادی، التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۱۴.

ص:۲۹

نکته دوم این‌که قید «به اندازه توانایی بشر» در تعریف ثعالبی سخن درستی است و این بیانگر آن است که تفسیر قرآن و به خصوص آنچه از تفاسیر به ما می‌رسد دارای مراتب است. خود قرآن نیز در تنها کاربرد واژه تفسیر به این

ص:۳۰

حقیقت اشارت کرده و به ما می‌آموزد که تفسیرها یکسان نیست، بلکه ذو مراتب است، چنان‌که می‌فرماید: «وَ لا یَأْتُونَکَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْناکَ بِالْحَقِّ وَ أَحْسَنَ تَفْسِیراً (فرقان: ۳۳)؛ آنان هیچ مثلی برای تو نمی‌آورند، مگر این که ما حق را برای تو می‌آوریم، و تفسیری بهتر». منظور از مَثَل در این آیه وصف پیامبر (ص) است، بدین معنا که دشمنان خدا و پیامبر که متعرض قرآن می‌شدند، از بیان معرفی درست پیامبر منحرف و به بیان صفات زشت و معرفی نادرست روی آوردند، اینجاست که خداوند صفات حقّ پیامبر (ص) را بیان و تفسیر احسن را ارائه داده است.

بنابر این تفسیر هر متنی خواه قرآن باشد یا غیر قرآن، قابلیت تقسیم را دارد، زیر هر تفسیر یا باطل محض است یا حقّ محض، و یا تفسیر باطل مخلوط با حق، تفسیر حق نیز یا حَسَن است یا احْسَن.

مطلب دوم: تقسیم‌بندی تفاسیر

برای روش‌ها و مناهج تفسیری تقسیم‌بندی‌های چندی وجود دارد که هر کدام ممکن است جایگاه تفسیر آیات حج را متغیر نماید، از این رو لازم است، به مهمترین این تقسیمات اشارت شود:

أ. تفسیر مأثور و تفسیر اجتهادی

آیت الله معرفت تفسیر قرآن به دو قسم تفسیر مأثور و تفسیر اجتهادی تقسیم می‌کند، لیکن مأثور را شامل آیات قرآن(۱) روایات، آراء و اقوال، و تفسیر اجتهادی را مشتمل بر رأی، نظر و استدلال می‌داند. و تفاسیری که صبغه مذهبی، کلامی، عرفانی، ادبی، لغوی و امثال آن را دارد جزء تفسیر اجتهادی می‌داند. (۲)

۱- وی در انحاء التفسیر بالمأثور، به این مسأله می‌پردازد. معرفت، محمدهادی، التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشیب، ج ۲، ص ۲۲.

۲- معرفت، محمدهادی، التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشیب، ج ۲، ص ۱۸.

ص:۳۱

ب. تفسیم مأثور و تفسیر به رأی

آقای دکتر محمدحسین ذهبی تفسیر قرآن کریم در عصر تدوین یعنی؛ دوره پس از عصر نبوی، عهد صحابیان و دوره تابعان را ابتدا به دو اتجاه تفسیر مأثور و تفسیر به رأی تقسیم می‌کند، و سپس تفسیر به رأی را به تفسیر به رأی جایز [ممدوح] و تفسیر به رأی غیر جایز [مذموم] تقسیم می‌کند. وی تفاسیر فرق مختلف را در قسم تفسیر به رأی قرار می‌دهد، و تفاسیر معتزله، شیعه، اسماعیلیه، تفسیر فلاسفه و ... در قسم تفسیر به رأی مذموم جای می‌دهد. (۱) ج. تفسیر تجزیه‌ایی و تفسیر توحیدی

این تقسیمی است که آیت‌الله شهید سیّد محمد باقر صدر بیان کرده است. وی عامل تنوع تفسیر اهتمام مفسر به یکی از جوانب و یا اتجاهات می‌داند و می‌نویسد: برخی از مفسران به جوانب لفظی، ادبی و بلاغی قرآن اهتمام ورزیده است؛ دیگری به جوانب محتوا و معنا توجه نموده است، بعضی بر حدیث تمرکز کرده و قرآن را به مأثور تفسیر کرده است، و برخی به عقل اعتماد داشته است، عده‌ای نیز به موضع گیری‌های مذهبی و یا تفسیر به رأی روی آورده است. و آنچه مورد همت ماست، تفسیر قرآن بر اساس دو اتجاه تجزیه‌ایی و اتجاه توحیدی(۲) است. (۳)

۱- ذهبی، محمدحسین، التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲- منظور از اتجاه تجزیه‌ایی شیوه ترتیبی و به تعبیر برخی دیگر« موضعی» یا تفسیر آیه به آیه است. و منظور از اتجاه توحیدی شیوه موضوعی است.

۳- صدر، سیّد محمدباقر، المدرس القرآنی، ص ۲۰.

ص:۳۲

شهیـد صـدر، ضـمن آنکه به معیـار تقسـیم خود اشارت نموده است. اتجاه تفسـیر را با منهـج یکی دانسـته است، زیرا وی در تعریف منهج می‌نویسد: منظور ما از اتجاه تجزیه‌ایی، منهجی است که مفسر در تفسیر آیه به آیه قرآن در پیش

ص:۳۳

می گیرد. و مراد از اتجاه توحیدی، شیوه‌ای است که مفسر در بررسی موضوعات قرآنی اتخاذ می کند. (۱) د. تفسیر رایج، تفسیر نوپیدا و تفسیر ممنوع

این تقسیمی است که از سوی دکتر محمدحسین علی الصغیر ارائه شده است. این قرآن‌پژوه، تفسیر را در یک تقسیم‌بندی به سه نوع تقسیم می کند:

نوع اول: تفسیر رایج و شایع و مورد پسند علما؛ مثل تفسیر قرآن به اثر، تفسیر بیانی، تفسیر تشریعی، تفسیر لغوی و معجمی، تفسیر ادبی، تفسیر موضوعی، و از این قبیل اتجاهات که از جوهر قرآن خارج نمی‌باشد.

نوع دوم: تفسیر نوپیدا که منعی برای آن وجود ندارد؛ مثل تفسیر فلسفی، تفسیر کلامی، تفسیر عرفانی، تفسیر علمی و امثال آن.

نوع سوم: تفسیر ممنوع و منهی، مثل تفسیر صوفی از جهتی، تفسیر باطنی از جهاتی، و تفسیر به رأی. (۲)

نقد و بررسی

به نظر می‌رسد در دو تقسیم‌بندی اخیر رعایت هیچ ملاک و معیاری نشده است، و می‌توان گفت: به نوعی بین عوامل تنویع تفسیر خلط شده است، و این بسان این می‌ماند که در تقسیم اسم گفته شود: اسم یا مفرد است یا مذکر! اسم یا معرفه است یا مثنی! اسم یا جامد است یا غیر منصرف! بدیهی است که در یک تقسیم صحیح و منطقی برای اسم باید گفت: اسم دارای تقسیماتی است؛ از یک جهت اسم یا مذکر است یا مؤنث، از جهت دیگر اسم یا معرفه است یا نکره، از جهت سوم اسم یا جامد است یا مشتق، و ...

۱- صدر، سید محمدباقر، المدرس القرآنی، ص ۲۰ و ۲۳.

۲- علی الصغیر، محمدحسین، المبادی العام لتفسیر القرآن الکریم، ص ۷۵- ۷۷.

ص:۳۴

در تقسیم تفسیر چنانکه به زودی بیان خواهم کرد باید، عامل منهج و مصدر تفسیرکننده، از صبغه فکری مفسّر جدا نمود. همچنین لازم است شیوه ارائه تفسیر از گرایش فکری حاکم بر تفسیر تفکیک شود، چگونه می‌توان تفسیر موضوعی که شیوه و قالب ارائه تفسیر و در حقیقت یک امر اجرایی در تفسیر است، با تفسیر روایی که حاکی از مفسر بودن روایات است، قسیم یکدیگر دانست؟ و یا تفسیر فلسفی و تفسیر رمزی را قسیم تفسیر به رأی دانست؟ زیرا ممکن است تفسیر فلسفی و یا تفسیر رمزی خود از اقسام تفسیر به رأی باشند، نه قسیم آن.

آری تقسیم تفسیر به تفسیر به مأثور و اجتهادی که استاد معرفت پسندیده‌اند، سخن درستی است، لیکن کلام بدین‌جا تمام نمی‌شود، و می‌بایست در نوع گرایش‌ها و اسلوب‌ها نیز سخن گفت، اما تقسیم تفسیر به تفسیر مأثور، و تفسیر به رأی (جایز و غیر جایز) آن‌گونه که دکتر ذهبی انجام داده است، به نظر می‌رسد، خالی از خدشه نباشد، چرا که همه تفاسیر غیرمأثور، تفسیر به رأی نیست، و همه تفاسیر مأثور، تفسیر معتبر و جایز نیست؛ چرا که بین اینها عموم و خصوص من وجه است.

مطلب سوم: عوامل تقسیم تفسیر

با توجه به آنچه گفته شد به نظر می‌رسد، عوامل تنویع و تقسیم تفسیر را باید به شکل دیگری مطرح نمود. طرحی که با اصول منطقی تقسیم نیز سازگار باشد و بتوان بر اساس آن هر تفسیری را در جایگاه واقعی خود قرار داد، این عوامل عبارتند از: «منهج»، «اتجاه»، و «اسلوب».

ص:۳۵

أ. منهج یا شیوه

دانشـمندان علوم قرآنی و مفسـران بـا آنکه اتفـاق نظر بر نقش منهـج در تنوع تفسـیر دارنـد، اما دیـدگاهشان در تعریف آن مختلف است، محمد جواد مغنیه می‌نویسد:

ص:۳۶

منهج ضوابط کلی است که مفسر در پرتو آن حرکت می کند و از آن منحرف نمی‌شود،(۱) بعضی دیگر منهج تفسیری را مسیری می‌داند که مفسر در بیان معانی قرآن و استنباط آن از الفاظ قرآن و ربط الفاظ با یکدیگر، و ابراز دلالات و احکام قرآن، آن را می‌پیماید. (۲) بر اساس این تعریف، منهج ادبی، منهج لغوی، منهج بیانی، منهج هدایی، منهج حرکتی، منهج اجتماعی و ... معنا پیدا می کند؛ در حالی که به نظر می‌رسد این انواع تفاسیر همگی برخاسته از اتجاهات تفسیری است؛ برخی دیگر منهج تفسیری را شیوه تفسیری خاصی می‌دانند که مفسر بر اساس افکار و عقاید و تخصص علمی یا مکتب تفسیری خود در تفسیر قرآن به کار می گیرد. (۳) به نظر می‌رسد، این تعاریف به نوعی منهج و اتجاه را به آمیخته است که البته بر مبنای خودشان درست و مورد احترام است، لیکن آنچه به نظر ما صحیح‌تر می‌نماید این تعریف است: «منهج عبارت است از، مصدر و منبعی که توانایی و جواز تفسیر کردن قرآن را دارد، و مفسّر بر اساس آن به تفسیر قرآن می‌پردازد». و به این لحاظ تفسیر، به تفسیر قرآن به قرآن، تفسیر قرآن به روایت، تفسیر قرآن به عقل تقسیم می‌شود. و مفسرانی که قید انحصار را از این منابع برداشته‌اند، تفسیر قرآن به اجتهاد و بهره‌مندی از همه منابع را پذیرفته‌اند.

برخی از فضلای معاصر نیز در این تعریف با نویسنده هم نظر است. رضایی اصفهانی تصریح می کند که مقصود از روش (منهج) استفاده از ابزار یا منبع خاص در تفسیر قرآن است که معانی و مقصود آیه را روشن ساخته، و نتایج مشخّصی را به دست می‌دهد. (۴)

۱- مغنیه، محمدجواد، تفسیر الکاشف، ج ۱، ص ۱۳.

۲- ایازی، سید محمدعلی، المفسرون، ص ۳۱.

۳- بابایی، علی‌اکبر، مکاتب تفسیری، ج ۱، ص ۱۹.

۴- رضایی اصفهانی، محمدعلی، درس‌نامه روش‌ها و گرایش‌های تفسیری قرآن، ص ۲۲.

ص:۳۷

ب. اتجاه یا گرایش

از آنجایی که این یک اصطلاح نوپیداست برای اتجاه تفسیری نیز تعریف‌های چندی صورت گرفته است، برخی از قرآن‌پژوهان معاصر بر این عقیده‌اند که منظور از اتجاه تفسیری، گرایش خاص مفسر است که بر اثر افکار و عقاید، یا تخصص علمی و یا مکتب تفسیری او در تفاسیرش رخ نموده است. (۱) بعضی دیگر اتجاه تفسیری را مشخصات و ویژگی‌هایی می‌داند، که تفسیر قرآن را به پیروی از گرایش‌ها و تمایلات پیشین مفسِّر که در تفسیر وی منعکس شده و جهت‌گیری خاصی به آن داده است، از یکدیگر متمایز می‌سازد. (۲) برخی نیز می‌گویند: اتجاه تفسیری موضع‌گیری مفسر به لحاظ عقیدتی و مذهبی، و نیز بهره‌مندی از نقل و عقل یا هر دو در تفسیر است. (۳) در این تعریف بین مناهج تفسیری و مکاتب تفسیری به نوعی جمع شده است.

به نظر می‌رسد تعریف درست‌تر اتجاه عبارت است از: «گرایش فکری مفسر که بر تفسیر وی سایه افکنده، و تفسیر را به الوان مختلف علمی و تخصصی متنوع می‌کند». و تفسیر قرآن به این لحاظ، به تفسیر کلامی، تفسیر عرفانی، تفسیر اجتماعی، تفسیر ادبی، تفسیر فقهی، تفسیر علمی و غیره تقسیم می‌شود. یعنی همان کششی که متخصصان در علوم و فنون مختلف در تفسیر نمودن آیات قرآن ناخواسته از خود بروز می‌دهند و تفسیر را به رنگ تخصص خود در می‌آورند.

لیکن باید توجه داشت که گرایشات خاص مفسر که متأثر از افکار، عقاید و تخصصی علمی وی می‌باشد، و موضع‌گیری مفسر به لحاظ عقیدتی و مذهبی،

۱- بابایی، علی‌اکبر، مکاتب تفسیری، ج ۱، ص ۱۸.

۲- جاسم محمد ابوطبره، هدی، المنهج الاثری فی تفسیر القرآن، ص ۲۳.

۳- ایازی، سید محمدعلی، المفسرون، ص ۳۱.

ص:۳۸

چیزی جز صبغه فکری برخاسته از مکتب وی نیست، و همه اینها در اتجاه کلامی و مذهبی جای می گیرد.

ص:۳۹

ج. اسلوب یا شیوه

مقصود از اسلوب تفسیری، شیوه و قالب ارایه تفسیر قرآن است. بدین معنا که مفسر هر روش و منهجی را که برگزیند و هر گرایش و اتجاهی که داشته باشد، در نحوه ارایه تفسیر خود ممکن است به شیوه خاصی توسل جوید. این شیوه در دو شکل کلی و جزیی جلوه می‌کند، در شیوه کلی که معیار آن موضوع تفسیر است، تفسیر قرآن به تفسیر ترتیبی و تفسیر موضوعی تقسیم می‌شود. در تفسیر ترتیبی تمام یا بخشی از قرآن موضوع تفسیر قرار می‌گیرد و مفسر آن را به ترتیبی که در قرآن وجود دارد به تفسیر می‌پردازد. ولی در تفسیر موضوعی، تفسیر یک یا چند موضوع درون قرآنی یا برون قرآنی موضوع بحث مفسر می‌باشد، و وی سعی دارد برای رسیدن به دیدگاه نهایی قرآن، آن را مورد کنکاش قرار دهد. و در این راستا ممکن است آیات اوایل قرآن را با آیات اواسط و اواخر آن پیوند دهد، برخی از مفسران در کنار دو نوع تفسیر به قسم سومی به نام تفسیر ارتباطی نیز اشاره نموده‌اند. (۱) اما در خصوص شیوه و اسلوب جزیی، مفسر ممکن است به هنگام اجرای تفسیر، مباحث مربوط را از یکدیگر جدا نموده و برای هر کدام از بحث‌ها عنوان خاصی قرار دهد که بدان شیوه تفکیکی گفته می‌شود؛ مثل تفسیر مجمع البیان. و ممکن است مباحث بدون این تفکیک و با امتزاج متن و شرح صورت گیرد، که آن را تفسیر مزجی می‌نامند؛ مانند تفسیر صافی و تفسیر شبّر. به این نکته نیز

۱- منظور از تفسیر ارتباطی، تفسیر موضوعات به هم پیوسته و مرتبط با یکدیگر است، مثلًا وقتی موضوع« ایمان»، و موضوع« تقوا» و موضوع« عمل صالح» جداگانه مورد بررسی قرار گرفت، این سه مطلب را در ارتباط با یکدیگر مورد توجه قرار گیرد. مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن(تفسیر نمونه موضوعی)، ج ۱، ص ۱۹.

ص:۴۰

باید توجه نمود که معادل سازی سه واژه عربی منهج، اتجاه و اسلوب با واژگان فارسی روش، گرایش و شیوه یا سبک اندکی مسامحه شده است.

ص:۴۱

با توجه به آنچه گفته شد، در اینجا باید افزود که تفسیر آیات حج که در پیش روی دارید. به لحاظ منهج تفسیر اجتهادی و بهره‌مند از همه منابع می‌باشد. به لحاظ اتجاه، تفسیر اجتماعی و فقهی است. و به لحاظ اسلوب، شیوه تفسیر موضوعی و به ترتیب وجود آیه در مصحف شریف و به سبک تفکیکی می‌باشد.

البته برخی از قرآن پژوهان(۱) عوامل مؤثر در تنوع تفسیر قرآن را شش عامل می‌دانند که عبارتند از: ۱- مکاتب تفسیری، ۲- مذاهب تفسیری، ۳- مناهج تفسیری، ۴- مدارس تفسیری، ۵- اتجاهات تفسیری، ۶- الوان تفسیری. (۲) لیکن معیار مورد نظر در این نوشتار همان عوامل سه‌گانه است.

مطلب چهارم: برخی از مبانی و اصول تفسیر

با توجه به اهمیت اصول و مبانی تفسیر، لازم است به پاره‌ای از آنها در اینجا اشاره شود:

۱- بابایی، علی‌اکبر، مکاتب تفسیری، ج ۱، ص ۱۳- ۱. ۲۰.

۲- منظور از مکاتب تفسیری؛ مجموعه آرای تفسیری که مورد پذیرش جمعی از مفسران قرار گرفته است. مراد از مذاهب تفسیری؛ شیوه‌های تفسیری است که بر مبنای عقاید و طرز تفکر خاصی استوار شده است. مقصود از مناهج تفسیری؛ آن شیوه تفسیری که بر اساس افکار، عقاید، تخصّص یا مکتب خاصی بنا شده است. مدارس تفسیری؛ منظور شیوه مفسرانی است که در چگونگی تفسیر، رأی مشترکی دارند. اتجاهات تفسیری؛ مراد گرایش‌های خاص مفسران است که بر اثر افکار و عقاید، یا تخصّص علمی و یا مکتب تفسیری آنان در تفاسیرشان رخ می‌نماید. چون اتجاه اعتزالی و اتجاه فقهی و غیره. الوان تفسیر؛ به معنای نمود و گرایش‌های مبنایی مفسران است، که در تفاسیر آنان پدید آمده است. چون لون فلسفی کلامی و جز آن.

ص:۴۲

۱. امکان فهم قرآن

یکی از مهمترین مبانی تفسیر قرآن، امکان فهم قرآن و تفسیر پذیری آن است، چرا که اگر کسی به این سمت پیش رود که تفسیر قرآن ممکن نیست، هر تلاشی که در این زمینه صورت دهد بیهوده خواهد بود.

ص:۴۳

در این خصوص دو دیدگاه عمده وجود دارد؛ دیدگاه اثباتی، و این رأی همه کسانی است که قرآن را به غیر روایات تفسیر نموده‌اند. و دیدگاه منفی گرایانه، که نظر گروهی از دانشمندان به خصوص اخباریون است، اینان بر این باورند که تفسیر قرآن کریم، بدون نص از ائمه ناممکن است، و هرگونه تفسیر کلام الله را، تفسیر به رأی تلقی می کنند.

لیکن باید گفت: چند اصل مسلم قرآنی مخالف با این دیدگاه است:

أ. قرآن کریم به غنی‌ترین زبان‌های دنیا، یعنی زبان عربی نازل شده است، که فرمود: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الامِینُ عَلی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرِینَ بِلِسانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ (شعراء: ۱۹۳ و ۱۹۵)».

ب. قرآن کتاب هدایت همگانی است که فرمود: «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ (بقره: ۱۸۵)».

ج. قرآن خود توصیه به تدبر در آیاتش نموده، و فرموده است: «کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الأَلْبابِ (ص:۲۹)».

د. بی شک وقتی امر به تفکر و تعقل و تدبر در متنی شد، لاجرم محصول آن تدبر را نیز پذیرفته خواهد شد، و گرنه آن توصیه و سفارش لغو است. چنانکه خود قرآن در این زمینه، یهود را به خاطر عدم توجه به فهمشان مذمت کرده و می‌فرماید: «ثُمَّ یُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ ما عَقَلُوهُ وَ هُمْ یَعْلَمُون (بقره: ۷۵)». از سوی دیگر مجموعه روایاتی که از تفسیر به رأی نهی نموده است، تلویحاً تفسیر صحیح را تأیید نموده است. و اگر برخی روایات گویای این است که تنها ائمه معصومین (ع) به تفسیر واقعی دست می‌یابند، منظور این است که تنها این ذوات مقدسه هستند، که بر عالی‌ترین مراتب تفسیر واقفند.

با توجه به این اصول مسلم باید گفت: قرآن نیز همانند دیگر متون، برای آشنایان به زبان آن، قابل فهم است، و نتیجه فهمشان نیز ارزشمند است.

ص:۴۴

۲. معیار تفسیر

کسی که بنا دارد قرآن را تفسیر نماید، با یک متن مقدس روبه‌رو است، که گوینده آن خدای متعال و بیان‌کننده آن پیامبر اعظم اسلام (ص) است. اینک این پرسش رخ می‌نماید که معیار در تفسیر، فهم مفسر است یا مراد الهی؟

در پاسخ باید گفت: اقتضای تعریف تفسیر، به خصوص آنچه آیت‌الله خویی و علّامه طباطبایی گفته‌اند این است که: ملاک، اظهار معنایی است، که خداوند اراده نموده است. مراد از مجموع ادله نقلی قرآنی و روایی و ادله عقلی نیز، همین معناست، چنانکه خود قرآن فرمود: «لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ (نحل: ۴۴)». روایات ناهی از تفسیر به رأی نیز بر همین معنا دلالت دارد. و اگر می‌بینیم تفاسیر بیان شده توسط مفسران گوناگون است، این به معنای نسبیّت در حقانیت تفسیر و درست بودن همه آنها نیست، بلکه همانند فقه است که حکم خدا یکی است، لیکن فتواهای دیگر که با رعایت شرایط لازمه و طی مسیر درست اجتهادی، استنباط شده باشد مجزی و معذور است. در تفسیر نیز مراد خدا یکی است و بقیه تفاسیر که مطابق شرایط و قواعد لازمه بیان شده است، برای خود وی حجّت است. و برای دیگران با نظر کردن در استدلال و اطمینان از صحّت مسیر و نتیجه، قابل قبول است.

۳. نیاز به بیان نبی و امام

با توجه به این خصیصه که هیچ متن اساسی نمی‌تواند تمام مسایل ریز و درشت را در خود جای دهد، ضروری می‌نماید تا به بیانی اجمالی بسنده کرده، یا تنها به ذکر عمومات و کلیات اکتفا نماید و تخصیصات، قیود، استثناها، تعیین مصادیق، جدایی حقیقت از مجاز و ... را به اهل فن واگذار نماید.

ص:۴۵

نمونه بارز این مسأله در متون بشری، در قانون اساسی هر کشور می‌توان دید، که تفسیر آن را به کارشناسان و حقوقدانان محوّل می‌شود. نسبت به قرآن

ص:۴۶

نیز ضرورت دارد، تا برای فهم درست مراد خدا، به کارشناسان قرآن مراجعه شود. این کارشناسان به شهادت خود قرآن، پیامبر و جانشینان آن حضرت هستند، زیرا قرآن این وظیفه را در وحله اول به عهده پیامبر گذاشته و فرموده است: «أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (نحل: ۴۴)». بر همین اساس، بنا بر نقل اهل سنت پیامبر فرمود: «لتأخذوا عَنّی مَناسِكَكُم فَانّی لا ادرِی لَعَلّی احُجّ بَعدَ حَجّتی هَذه».(۱) و بنا بر نقل شیعه و شافعی فرمود: «صَلّوا كَمَا رَأَيتُمُونِی اصَلّی».(۲) پس از پیامبر، جانشینان آن حضرت عهده دار این مسؤولیت خطیرند، و این اصل نزد فریقین پذیرفته شده است، و از این رو اهل سنت به سخن صحابه و تابعان استناد می‌کنند، و شیعه بر اساس حدیث ثقلین، به کلام ائمه اهل البیت تمسک می‌جویند. چرا که اینان عِدل قرآن، و معصوم از خطایند، که فرمود: «انّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (احزاب: ۳۳)».

در حقیقت پذیرش سه اصل: امکان فهم قرآن، ضرورت بیان مراد خدا، و نیاز به بیان نبی و امام، پیمودن مسیر اعتدال و میانه‌روی، در بین دو مسیر افراط (عدم امکان فهم قرآن)، و مسیر تفریط (بی نیاز از رجوع به معصومین) می‌باشد.

۴. رعایت قواعد و شرایط

کسی که بخواهد قرآن کریم را تفسیر نماید باید قواعد و شرایط تفسیر را مراعات نماید. برخی از این قواعد عبارت است از: قرائن متصله و منفصله که موجب رویگردانی از ظاهر و رویکرد به مراد نهایی خدای سبحان است؛ از جمله قرینه سیاق، ویژگی‌های خطاب و مخاطب، عنایت به نقش اسباب نزول، توجه به اعتبار

۱- رک: سنن النسایی، ج ۵، ص ۲۷۰(حدیث شماره ۳۰۱۲)، و نیز: صحیح مسلم، ج ۴، ص ۷۹،(حدیث شماره ۲۲۸۶).

۲- رک: بحار الانوار، ج ۸۵، ص ۲۷۹.

ص:۴۷

دلالات، توجه به عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبیّن، نسخ و توقیت، توجه به نقش ادبیات صرفی، نحوی و بلاغی، و پرهیز از تفسیر به رأی مفسّر.

مطلب پنجم: تقسیم محتوایی آیات قرآن

دانشمندان علوم قرآن و مفسران، با توجه به محورهای کلی در معارف اسلامی، آیات کتاب خدا را از نظر محتوا و موضوعی، به چند گروه تقسیم کرده‌اند که عبارتند از:

۱. آیاتی که مربوط به حوزه بینش انسان است، و بازگو کننده عقاید و مبدأ شناسی و معاد شناسی است، «آیات المعارف و العقاید».

۲. آیاتی که مربوط به بیان گرایش‌های درونی انسان و حوزه اخلاقیات است، «آیات الاخلاق».

۳. آیاتی که بیانگر علوم، فنون و دانش‌های کیهان، جهان و طبیعت شناسی است، «آیات العلوم و الفنون».

۴. آیاتی که حوادث گذشته انبیا، امت‌ها، و حاکمان را بازگو می‌کند، «آیات التاریخ و القصص».

۵. آیاتی که مربوط به حوزه افعال است و بیانگر حقوق و تکالیف انسان است، «آیات الاحکام».

آیات حج را گرچه در وحله نخست می‌توان جزء آیات الاحکام قرار داد، لیکن به لحاظ جامع بودن موضوع خود حج و فراگیر بودن آن، که در حقیقت تصویر کلی از همه احکام اسلام است؛ نماز، روزه، خمس، زکات، حجّ و جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، ولایت و برائت را در خود جای داده است، از سوی دیگر حج مشتمل بر عقاید، تاریخ، اخلاق و عرفان می‌باشد. آیات حج نیز در ردیف آیات جامع قرآن قرار دارد، چرا که در مجموع آیات و حتی برخی از آیات آن، مجمعی از عقاید، تاریخ، اخلاق، اسرار و احکام وجود دارد.

ص:۴۸

بـا تـوجه به آنچه گفته شـد: تفسـیری که در پیش‌رو داریـد، تفسـیری است مربوط به آیـات حـجّ، بـا منهـج اجتهـادی، و بـا گرایش اجتماعی، فقهی، تحلیلی، و با اسلوب کلی تفسیر موضوعی مرتّب مطابق مصحف شریف، و اسلوب جزیی تفکیکی می‌باشد.

***

ص:۴۹

تفسیر آیات حج

* آیه اوّل

اشاره

«وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِيمَ مُصَلًّى وَ عَهِدْنا إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ أَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ (بقره: ۱۲۵)».

شرح واژگان

أ. مثابه. مثابه از ریشه «ثوب» به معنای تکرار و بازگشت و یا محل رجوع مکرر است. (۱) برخی از لغت شناسان معتقدند که مثابه، رجوع به قصد ثواب است، و این وجه تمایز بین مثابه و رجوع و توبه می‌باشد. (۲) ب. مقام. مَقام و مُقام، هر دو اسم مکان است. (۳) با این تفاوت که اولی به لحاظ ساختاری ثلاثی مجرد است و به محل قیام و ایستادن اطلاق می‌شود، چنانکه می‌فرماید: «قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِكَ (نمل: ۳۹)». و در منزلت و جایگاه معنوی نیز به کار رفته است. چنانکه قرآن می‌فرماید: «وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَكَ عَسى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً (اسراء: ۷۹)». و دومی ثلاثی مزید،

۱- جوهری، صحاح اللغ، فیومی، المصباح المنیر، ابن‌منظور، لسان العرب، حویزی، مجمع البحرین، ریشه ثوب.

۲- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ریشه ثوب.

۳- المصباح المنیر، ریشه قوم.

ص:۵۰

و منظور محل اقامت است، چنانکه قرآن نیز می‌فرمایـد: «خالِدِینَ فِیها حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً (فرقان: ۷۶)». که در اینجـا معنای اول مراد است.

ج. عکوف. و عکوف به معنـای ملازمت با چیزی و مواظبت از آن است. (۱) قرآن نیز به همین معنـا در جـای دیگر اشارت کرده و می‌فرماید: «ما هذِه التَّماثِیلُ الَّتِی أَنْتُمْ لَها عاكِفُونَ (انبیاء: ۵۲)».

چشم‌انداز آیه

خداونـد سـبحان، در آیه پیش به بیـان مقـام معنوی ابراهیم پرداخته و فرموده است: «وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِكَلِمـاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً ...»، این جملات در حقیقت سیر آزمون‌های بسیار عظیم ابراهیم مانند: ابتلاء به کواکب و اصنام، قرار گرفتن در آتش، هجرت، ذبح ابراهیم و جز آن،(۲) و در نتیجه رسیدن به مقام امامت او را بیان می کند.

به دنبـال بیـان این مقـام ویژه، ابراهیم می‌فرمایـد: «وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً ...»، که در حقیقت با آیه قبل نیز ارتباط دارد، بدین معنا که ابراهیم چون امام است و مقتدا، باید پای در جای پای او گذاشت و مقامش را به عنوان مصلی برگزید. از سوی دیگر مـأموریت ابراهیم مبنی بر تطهیر خـانه گلین خـدا فرع بر تطهیر خانه‌هـای دل می‌باشـد، کسـی که دارای والاـترین مقـام معنوی یعنی امامت باشد و مأمور شود تا خانه را پاک و پاکیزه نماید، طهارت خانه‌های دل به طریق اولی در سرلوحه کارش می‌باشد.

تعبیر به «جعلنـا البیت»، که مشـتمل بر فعـل ماضـی، و متکلم مع الغیر، و معرفه بودن بیت است، چنانکه برخی از مفسـران می‌نویسـند: بیت اسم غالب برای

۱- المصباح المنیر، ریشه عکف.

۲- طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۷۰.

ص:۵۱

کعبه است. (۱) مبین این حقیقت تاریخی است که حج ریشه در تاریخ دارد و خداوند از همان آغاز اراده فرمود تا این خانه محل رجوع مردم باشد، آن‌هم به سود و پاداش خودشان، زیرا تعبیر به «للناس» نمود.

خانه‌ای که مرجع و ملجأ انسانها، محل آسایش و امنیت آنها، و مصلی و معبدشان می‌باشد. و در آنها شیوه‌های مختلف عبادت چون: طواف، عکوف، رکوع و سجود انجام می‌شود. خانه‌ای که آنقدر عظمت و شرافت دارد، که حضرت ابراهیم و اسماعیل مأمور نظافت و تطهیرش می‌باشند.

به این نکته باید توجه داشت که «للناس»، به معنای سود بخشی به مردم است نه تملیک به آنان.

محتوای آیه

آیه شریفه متضمن دو بخش عمده است: بخش نخست که بیانگر وظایف مردم است و بخش دوم مأموریت ابراهیم است.

بخش اول: وظایف مردم

در این آیه شریفه بر اساس تفسیر داده شده سه وظیفه بر عهده مردم گذارده شده است، و در حقیقت تکالیفی است که باید آن را انجام بدهند:

۱. تکرار حج و عمره

در باره بازگشت مکرر به خانه خدا و تکرار زیارت آن، تعبیر به مثابه نموده است. و چنانکه گفته شد مثابه به معنای تکرار و بازگشت و یا محل رجوع مکرر است، و

۱- زمخشری، تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۱۸۴.

ص:۵۲

به این جهت به خانه کعبه مثابه گفته می‌شود که مردم همه ساله در حج و عمره مکرر به سوی آن می‌روند. (۱) از ابن‌عباس نقل شده که گفته است: کسی که به سوی این خانه می‌آید هرگز از آن منصرف نمی‌شود، چرا که می‌اندیشد همواره محتاج و نیازمند به آن است. (۲) و نیز روایت شده است که: هر کس به هنگام خروج از مکه نیت بازگشت به آن را داشته باشد، عمرش طولانی می‌شود. (۳) به هر صورت با تکرار حج ثواب و پاداش زائر خانه خدا نیز تکرار می‌شود.

از زاویه دیگر چون وجوب حج به اتفاق یک بار بیشتر نیست، و این آیه تکرار آن را بیان می‌کند، فقهاء تعبیر به «مثابه» را دلیل بر استحباب تکرار حج دانسته‌اند. (۴) و برخی نیز آن را دلیل بر وجوب تکرار طواف دانسته‌اند. (۵) البته در صورتی که بپذیریم این بخش از آیه در مقام تشریع حکم تکرار حج یا عمره است، باید پذیرفت که از قبیل انشا حکم به لسان اخبار است، مانند آیه «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ (آل‌عمران: ۹۸)»، که از اتقان بیشتری برخوردار است.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور محل ثواب دادن باشد، که در حقیقت به همان معنای اول بازگشت می‌کند؛ زیرا در ثواب دادن نیز بازگشت تعبیه شده است، چرا که ثواب پاداشی است که به شخص عامل برمی‌گردد. (۶) که در این صورت دیگر دلالتی بر تکرار نخواهد داشت.

۱- المصباح المنیر، مجمع البحرین، ریشه ثوب.

۲- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۳. و الحج فی القرآن، ص ۴۲.

۳- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۳.

۴- کنزالعرفان، ج ۱، ص ۳۱۰.

۵- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۴، ص ۵۰.

۶- راغب اصفهانی، مفردات، ریشه ثوب.

ص:۵۳

۲. رعایت امنیت و آسایش

امنیت در خانه خدا و مکه، ممکن است به دو معنا باشد: امر تکوینی، و امر تشریعی. منظور از امر تکوینی، گزارش از هست و نیست است. یعنی حضور در حرم الهی مایه امنیت و آسایش است، ولی این با ظاهر حوادث تلخ و وقایع آن سازگاری ندارد، چنانکه امام صادق به ابوحنیفه فرمود: به من بگو: «و من دخله کان آمناً»، کدام موضع است؟ گفت: بیت‌الله الحرام، امام رو به یارانش کرد و فرمود: «نشدتکم بالله هل تعلمون أن عبدالله بن زبیر و سعید بن جبیر دخلاه فلم یأمنا القتل؟». و چون پاسخ اصحاب مثبت بود، سپس امام فرمود: «... یا اباحنیفهٔ إنّ الله لایقول الّا حقاً».(۱) یعنی اگر سخن تو درست باشد، سخن خدا با حقیقت مطابقت نمی‌کند. و چون سخن خدا درست است، پس سخن تو بی پایه و اساس است.

مقصود از امر تشریعی، باید و نباید در باب امنیت وارد شدگان به خانه خدا و حرم است. و در حقیقت سخن از این است که این‌گونه باید باشد. (۲) از این رو در روایتی از امام صادق می‌خوانیم که فرمود: «من دخل الحرم من الناس مستجیراً به فهو آمن من سخط الله، و من دخله من الوحوش و الطیر کان آمناً ان‌یهاج او یؤذی حتی یخرج من الحرم».(۳) به همین جهت فقها فتوا داده‌اند، که چنانچه کسی مرتکب کاری شود که موجب حدّ یا تعزیر یا قصاص شده باشد و به

۱- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۸۷.

۲- فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۱، ص ۲۶۲. علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۳۵۳.

۳- بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۹۹.

ص:۵۴

حرم پناه آورد، بایـد از نظر آب و غـذا در مضـیقه قرار گیرد تا از حرم بیرون رود، آری اگر درون حرم مرتکب این امور شود مقابله می‌شود. (۱)

۱- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۴۶- ۴۷.

ص:۵۵

به این نکته بایـد توجه داشت که امنیت عطاء شده به بیت مخصوص انسان نیست، بلکه با اسـتفاده از اطلاق جمله: «وَ أَمْناً» که عطف بر «مثابهً للناس» می‌باشد و در حقیقت مفعول جعلنا است، امنیتی فراگیر مراد است که شامل حیوانات، بلکه گیاهان نیز می‌شود.

اشاره ولائیه

امـام صادقـدر روایتی فرمود، منظور از حرم امن، معرفت مـا اهـل بیت علیهم السـلام- است: «من ... عرفنا اهل البیت حق معرفتنا کان آمناً فی الدنیا و الآخرهْ».(۱) که در حقیقت امام با تأویل بیت به ولایت، و تأویل امنیت به رهایی از عـذاب، واقعیت مکنون در آیه را آشکار نمود.

در خصوص امنیت بیت و حرم، در تفسیر آیه «رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً»- آیه دوم- و نیز آیه «وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً»- آیه سیزدهم- بیشتر سخن خواهیم گفت.

۳. گزینش مصلی نماز

در ادامه این بخش از آیه، خداوند سـبحان از انتخاب مقام ابراهیم به عنوان مصـلی سـخن می گوید، چنانکه گفته شد واژه مَقام اسم مکان است، که بیانگر محل خاصـی است. در این که مراد از مقام ابراهیم در آیه چیست؟ برخی عقیده دارند که منظور محل سنگی است، که جای پای ابراهیم در آن است. (۲) برخی دیگر بر

۱- بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۹۹.

۲- قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۱۱۲. کنزالعرفان، ج ۱، ص ۳۱۰.

ص:۵۶

این باورند که مقصود از مقام همه حرم است، که ابراهیم در آنجا گام نهاده است. (۱) بعضی نیز قائل به تفصیل شده‌اند، مقام ابراهیم را در این آیه به محل

۱- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۳. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۳۹.

ص:۵۷

سنگ معروف کنار بیت تفسیر کرده، ولی در آیه «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلْعالَمِینَ فِیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِیمَ (آل‌عمران: ۹۶- ۹۷» به تمام حرم تفسیر کرده است. (۱) به نظر می‌رسد مقام ابراهیم در هر دو آیه به قسمتی از بیت و به تعبیر بهتر بخشی از حرم می‌باشد، چرا که «مَقام إِبْراهِیمَ» در آیه مثابه، در سیاق بیت است، و لذا به گوشه‌ای از بیت که محل سنگ است اشارت دارد. و در آیه اول بیت، عطف بیان برای «آیات بینات» است که در بیت قرار دارد، و یا در کنار بیت می‌باشد. سیاق آیات نیز بیانگر همین معناست، زیرا هر دو آیه دیدگاه یکسانی را بیان می‌کنند، و قواعد ادبی نیز همین معنا را تأیید می‌کند. و معنا ندارد که مظروف یعنی «مقام ابراهیم» از ظرف یعنی بیت در «اول بیت فیه ... مقام ابراهیم» بزرگتر باشد.

جمله «وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِیمَ مُصَلًّی» می‌تواند بر ترغیب به خواندن نماز در حرم یا مسجد الحرام را دلالت کند. و من در جمله «مِن مقام ابراهیم» ممکن است به معنای تبعیض باشد، یعنی بخشی از مقام ابراهیم را مصلی قرار دهید. و ممکن است برای ابتدا یا بیان باشد، یعنی ابتدای مقام ابراهیم را به عنوان مصلی اتخاذ کنید.

و این‌که فرمود: «وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِیمَ مُصَلًّی»، و نفرمود: صلّوا فی مقام ابراهیم، یعنی به جای امر به صلاة، امر به انتخاب مصلی شده است؟ برای این است که این جمله معنای بیشتری را می‌رساند، زیرا در انتخاب مصلی امر به نماز مفروغ عنه است، و نیز مصلی به عنوان اسم مکان دلالت بیش از فعل دلالت بر دوام می‌کند، به خلاف فعل که تنها خواندن نماز را افاده می‌کند.

۱- فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۱، ص ۲۶۲.

ص:۵۸

بخش دوم: مأموریت ابراهیم

در بخش دوم این آیه، خداوند سبحان به بیان وظیفه حضرت ابراهیم و دستیارش حضرت اسماعیل پرداخته و می‌فرماید: «وَ عَهِدْنا إِلی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ أَنْ طَهِّرا بَیْتِیَ لِلطّائِفِینَ وَ الْعاکِفِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ». لغت شناسان می‌نویسند: عهد به معنای حفاظت نمودن چیزی، و یا التزام خاص در برابر شخص خاصی است. (۱) برخی نیز افزوده‌اند که عهد الهی گاهی به وسیله عقل بر انسان مسجل می‌شود و گاهی با امر شرعی. (۲) اما «عهدنا» در این آیه به معنای امر است، یعنی ما امر کردیم که باید چنین بشود. (۳) و این که تعبیر به عهد نموده است بسا به این جهت باشد، که در عهد التزام درونی بیشتری وجود دارد، در حالی که امر التزام از برون است.

دو مطلب:

دراین بخش از آیه دو مطلب عمده وجود دارد: یکی تطهیر بیت‌الله، و دیگر انواع عبادت خدا.

مطلب اول: تطهیر بیت‌الله

طهارت خانه خدا، یعنی پاکسازی از هر آنچه ناشایست است می‌باشد. و این تطهیر با توجه به کاربردهای قرآنی آن ممکن است، چند مصداق داشته باشد:

۱- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ریشه قوم.

۲- راغب اصفهانی، مفردات، ریشه عهد.

۳- علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۸۱.

ص:۵۹

اول: خالص برای عبادت، چون خانه خدا برای عبادت است، تنها باید برای طائفین، عاکفین و مصلین باشد. (۱) چنانکه فرمود: «وَ مَساجِدُ یُذْکَرُ فِیهَا اسْمُ

۱- علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۸۱.

ص:۶۰

اللَّهِ کَثِیراً (حج: ۴۰)». خانه خدا معبد و مصلی و محل ذکر است، نه جای کسب و زیست و سکنی گزیدن.

دوم: خالی از بت و بت‌پرستی، چون بیت خانه خداست باید از بت‌پرستی و عبادت غیر خدا مبرّا باشد. (۱) چنانکه نظیر همین مطلب را در جای دیگر بیان کرده و آن را قرین نفی شرک نموده است: «وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِیمَ مَکانَ الْبَیْتِ أَنْ لاتُشْرِکْ بِی شَیْئاً وَ طَهِّرْ بَیْتِیَ ... (حج: ۲۶)».

سوم: طهارت از حدث اکبر، یعنی افرادی که در حیض و جنابتند، نباید داخل خانه و مسجد الحرام شوند. (۲) زیرا به تعبیر خود قرآن اینها در زمره غیر مطهران قرار دارند، چنانکه می‌فرماید: «وَ إِنْ کُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا (مائده: ۶)»، و نیز فرمود: «فَاعْتَزِلُوا النِّساءَ فِی الْمَحِیضِ وَ لاتَقْرَبُوهُنَّ حَتَّی یَطْهُرْنَ (بقره: ۲۲۲)».

چهارم: طهارت از خبث، چنانکه در روایتی از امام صادق می‌خوانیم که فرمود: «أنْ طهرّا ... فَیَنْبَغِی المَعْبَدَ أنلایَدخُلَ الّا وَ هُوَ طَاهِر قَد غَسَلَ عَنْهُ العَرَقَ وَ الأذَی وَ تَطَهّر».(۳) بنابراین طهارت بیت از کثافات و آلودگی لازم است، چون خانه خدا مصلی است، و مصلی نماز باید از نجاست پاک باشد، از این رو باید آلودگی‌ها و کثافاتی را که مردم به وجود می‌آورند، از آن زدوده شود. (۴) پنجم: طهارت بنیانی، چنانکه در باره مسجد قبا فرمود: «أ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی تَقْوی مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٍ (توبه: ۱۰۸)». (۵) ششم: طهارت از بوی بد، چنانکه در روایتی امام باقر می‌فرماید: «شَکَتِ الْکَعْبَةُ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا تَلْقَی مِنْ أَنْفَاسِ الْمُشْرِکِینَ فَأَوْحَی اللَّهُ

۱- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۴، ص ۵۷.

۲- زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۱۸۵.

۳- حویزی، نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۲۳.

۴- علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۸۱.

۵- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۴.

ص:۶۱

إِلَيْهَا قِرِّي كَعْبَةُ فَإِنِّي مُبْدِلُكِ بِهِمْ قَوْماً يَتَنَظَّفُونَ بِقُضْبَانِ الشَّجَرِ، فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّداً ص أَوْحَى إِلَيْهِ مَعَ جَبْرَئِيلَ بِالسِّوَاكِ وَ الْخِلالِ».(۱)

از آنجایی که تطهیر می‌توانست همراه با متعلق ذکر شود و نشد، این حذف متعلق دلالت بر شمول همه این امور پنجگانه می‌کند. لذا تخصیص به یک یا چند مورد وجهی ندارد.

و راز این که امر به تطهیر را در اینجا به صورت تثنیه آورده، و در جای دیگر به صورت مفرد فرمود: «طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْقائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ (حج: ۲۶)»، بدان جهت است که در این آیه تنها ابراهیم مخاطب است، زیرا حکایت از زمانی دارد که هنوز کعبه بنا نشده است. و لذا فرمود: «إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِيمَ مَكانَ الْبَيْتِ»، ولی در آیه مورد بحث مخاطب ابراهیم و اسماعیل می‌باشد.

در این آیات می‌بینیم که خداوند کسی که دارای والاترین مقام معنوی، یعنی خلّت و امامت رسیده است، مأمور می‌کند تا خانه را پاک و پاکیزه نماید. و این حقیقت گویای آن است که باید بهترین افراد، مسئولیت مساجد را بر عهده بگیرند.

با عنایت به این که آسمان و زمین، و از عالم مُلک تا ملکوت همه از آن خداست، که فرمود: «لِلَّه مُلْكُ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ (نور: ۴۲)»، تعبیر به بیت‌الله، بیانگر عظمت و مزیت این خانه بر دیگر مکانها است. از سوی دیگر نسبت بیت به خدا، یک انتساب تشریفی است، نه بیانگر جای و مکان داشتن خدا. و اطلاق بیت بر کعبه و امر به تطهیر قبل از ساختن آن، که در آیه «اذ بوّأنا ...» آمده است، به اعتبار آینده آن می‌باشد چنانکه در باره مسجد قبا نیز فرمود: «لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ (توبه: ۱۰۷)». و این بدان معناست، که خانه خدا باید بر اساس طهارت بنا شود.

خداوند سبحان در شأن خانه‌اش در صدر آیه فرمود: «مثابة للناس»، چنانکه در جای دیگر فرمود: «وضع للناس»، و در ادامه آیه مورد بحث فرمود:

۱- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۴۶، باب النوادر.

ص:۶۲

«بیتی». این فرموده‌ها بیانگر این است که خانه خدا همان خانه مردم است، و خانه مردم همان خانه خداست. و در حقیقت یک انتساب شرافتی، و بیانگر عظمت و مزیّت این خانه بر مکانهای دیگر است.

مطلب دوم: عبادت‌ها

این آیه شریفه بیان می‌دارد که: «طَهِّرا بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْعاکِفِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ»، یعنی خانه خدا برای این چند صنف از عبادت کنندگان باید مطهّر شود. طائف به معنای کسی است که بر گرد چیزی می‌چرخد. (۱) چنانکه قرآن نیز می‌فرماید: «یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ (واقعه: ۱۷)». و عکوف به معنای ملازمت با چیزی و مواظبت از آن است. (۲) قرآن نیز به این معنا اشارت کرده و فرموده است: «ما هذِهِ التَّماثِیلُ الَّتِی أَنْتُمْ لَها عاکِفُونَ (انبیاء: ۵۲)». اما از نظر تفسیری، منظور از طائف کسی است که به دور خانه خدا می‌گردد، و منظور از عاکف کسی است که مجاور بیت باشد. و یا این که طائف کسی است که از راه دور برای حج یا عمره به سوی خانه خدا می‌آید و مقصود از عاکف، ساکن و مجاور خانه خدا بودن است. و مراد از راکع و ساجد، نماز گزار است. (۳) البته ممکن است منظور از طائف طواف کننده باشد و مقصود از عاکف کسی باشد که در آنجا می‌نشیند. (۴) این احتمال نیز وجود دارد که مراد از عاکف، قائم یعنی نمازگزار باشد، چرا که در جای دیگر فرمود: «لِلطَّائِفِینَ وَ الْقائِمِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ (حج: ۲۶)»، که

۱- المصباح المنیر، ریشه طوف.

۲- المصباح المنیر، ریشه عکف.

۳- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۴.

۴- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۴، ص ۵۸.

ص:۶۳

در این صورت تنها دو گروه طواف کننده و نمازگزار بیان شده است، و «الرّکّع السجود» نیز جزء هیأت نماز باشد. (۱)

اما اینکه در بیان رکوع و سجود بر خلاف طواف و عکوف، بدون واو عطف بیان شده است، بسا بدین جهت باشد که رکوع و سجود آن‌چنان به هم نزدیکند، که به منزله یک عبادت غیر قابل تفکیک تلقی می‌شود.

از این که در شأن عبادی خانه خدا فرمود: «لِلطّٰائِفِینَ وَ الْعٰاکِفِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ»، به خوبی روشن می‌شود که خانه خدا برای عبادت است، که در قالب طواف، عکوف، قیام، رکوع و سجود صورت می‌گیرد.

لطایف و اشارات

۱. عبارت: «واذ جعلنا البیت مثابهٔ»، عطف بر «اذ ابتلی ...» و مقدر به فعل «اذکروا» است. و در وحله نخست خطاب به بنی اسراییل است که فرمود: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ». بیانگر این است که حقیقت حج ریشه در تاریخ دارد، که در شریعت اسلام امضا شده است.

۲. لام در «مثابهٔ للناس»، بیانگر سود بخشی بیت‌الله به مردم در طول تاریخ است. و مبین این است که هرگز به تملیک شخصی مردم در نمی‌آید.

۳. کلمه «أمناً» در آیه شریفه عطف بر «مثابهٔ» است. و پیامش این است که ما مقرر کردیم تا واردین به خانه خدا از امنیت برخوردار باشند.

۴. کلمه «أمناً» به لحاظ اصولی مطلق می‌باشد، و این بیانگر این است که امنیت حرم امنیت فراگیر است، و شامل حیوانات بلکه گیاهان نیز می‌شود.

۵. تعبیر به: «اتخذوا من مقام ...»، بیانگر گزینش مقام ابراهیم به عنوان مصلی است. و روشنگر این است که بزرگداشت مقام و عظمت ابراهیم است، و این‌گونه محافل هرگز شرک نیست.

۱- زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۱۸۵.

ص:۶۴

۶. حذف متعلق درفعل «طهّر»، پیامش این است که بیت‌الله باید از هر نوع آلودگی پاک باشد.

۷. خداونـد حکیم، غایت تطیهر خانه خـدا را بهره‌منـدی طائفین، عاکفین، راکعین و ساجـدین دانست. پیامش این است که این خانه تنها برای عبادت است، که در قالب طواف، عکوف، قیام، رکوع و سجود صورت می گیرد.

**** آیه دوم

اشاره

«وَ إِذْ قـالَ إِبْراهِیمُ رَبِّ اجْعَـلْ هـذا بَلَـداً آمِنـاً وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِـاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآـخِرِ قـالَ وَ مَنْ کَفَر أُمَتِّعُهُ قَلِیلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلی عَذابِ النَّارِ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ (بقره: ۱۲۶)».

شرح واژگان

بلـد: واژه بلـد به بخش محـدودی از زمین اطلاق می‌شود، خواه آباد باشد یا نباشد. (۱) در فرهنـگ قرآن نیز همین معنـا به کار رفته است، هم تعبیر به «بلد میت» کرده و می‌فرماید: «فَسُقْناهُ إِلی بَلَدٍ مَیِّتٍ فَأَحْیَیْنا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها (فاطر: ۱۰)». و هم تعبیر به بلد آباد نموده و می‌فرماید: «وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ (اعراف: ۵۸)».

۱- فیومی، المصباح المنیر. و مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ریشه بلد.

ص:۶۵

رزق: رزق یعنی انعام مخصوص و مستمری که به مقتضای حال و مطابق نیاز انجام می‌شود، تا به وسیله آن حیات تداوم یابد؛(۱) که هم در مادیات کاربرد

۱- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ریشه رزق.

ص:۶۶

دارد چنانکه فرمود: «کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ (بقره: ۵۷)». و هم در معنویات به کار می‌رود که فرمود: «وَ الَّذِینَ هاجَرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ ماتُوا لَیَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقاً حَسَناً (حج: ۵۹)».

ثمرات: این واژه جمع ثَمَره، و به معنای بَرْ و باری است که از درخت به دست می‌آید، خواه خوراکی باشد یا نباشد؛ چنانکه گفته می‌شود: ثمر العنب، و ثمر النخل. و گفته می‌شود: ثمر لأراك/ درخت مسواك، و ثمر العوْسَج/ گیاه خاردار. (۱)

متاع: متاع یعنی هر آن چیزی که انسان به وسیله آن منتفع می‌گردد، مثل طعام، پارچه و لوازم منزل. (۲) برخی از لغت شناسان می‌گویند: متاع چیز منفعت داری است که موجب تلذذ باشد. (۳) این بدان معناست که لذت بردن جزء معنای متاع، متعه و تمتع نیست، بلکه از لوازم آن است.

چشم‌انداز آیه

در ادامه آیات پیشین خدای سبحان، خطاب به بنی‌اسراییل می‌فرماید: « [اذکروا] اذ قال ابراهیم ...». و در واقع این آیه به ادامه معرفی ابراهیم می‌پردازد و به گوشه‌ای از آنچه آن حضرت در دعای خود از خداوند تقاضا کرده است اشارت می‌کند، باید توجه داشت که ابراهیم با ورود به وادی غیرذی زرع مکه، و بنای کعبه در آن به وسیله ادعیه زاکیه خود این سرزمین بی آب و علف را به شهری آباد بدل نمود. و به حدی رسید که جمعیت دو نفری آغاز آن در اندك زمانی تبدیل به شهری پرجمعیت شد، و افزون بر جمعیت ساکن آن، مثابه انسان‌ها در طول تاریخ نیز گردید.

۱- فیومی، المصباح المنیر، لسان العرب، ابن منظور، ریشه ثمر.

۲- جوهری، صحاح‌اللغ، فیومی، المصباح المنیر، ابن‌منظور، لسان العرب، ریشه متع.

۳- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ریشه متع.

ص:۶۷

محتوای آیه

قرآن کریم، بیش از ده دعای مستجاب حضرت ابراهیم را نقل کرده که در بخش نکته‌ها بدان اشارت خواهد شد، لیکن در این آیه تنها دو خواسته ابراهیم را بازگو نموده است: یکی امنیت شهر، و دیگری رزق.

درخواست اول: امنیت مکه

در این آیه خداوند از زبان ابراهیم بیان می کند که گفت: «رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً». خداوند این دعای ابراهیم را به صراحت قرآن اجابت کرد. چنانکه می‌فرماید: «أ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً (عنکبوت: ۶۷)». و نیز فرمود: «أ وَ لَمْ نُمَکِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً (قصص:۵۷)». ملاحظه می‌شود که قرآن تعبیر به «آمِن» نموده است، که به معنای امنیت‌دار است. و ممکن است به معنای «آمناً من فیه» باشد. و این که به جای امن تعبیر به آمن نمود، بدین جهت است که این امنیت مداوم و مستمر است و لذا تعبیر به اسم فاعل کرده است.

چنانکه در تفسیر آیه قبل اشارت شد، امنیت مکه و حرم ممکن است تکوینی باشد، و ممکن است تشریعی باشد. اگرچه تکوینی بودن بیشتر با سیاق آیه منطبق‌تر است، اما تشریعی بودن آن با روایات و واقعیت‌های خارجی سازگارتر است.

نکته‌ای که در اینجا وجود دارد این است که، قرآن در اینجا می گوید: «رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً»، و در جای دیگر می‌فرماید: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِناً (ابراهیم: ۳۵)». راز تفاوت این تعابیر ممکن است این باشد که دعای ابراهیم در سوره بقره هنگامی بوده است که مکه هنوز به صورت شهر مسکونی در نیامده

ص:۶۸

است، بلکه به صورت یک وادی بوده است، لذا بلا فاصله می‌فرماید: «رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ (ابراهیم: ۳۷)».

ولی دعای آن حضرت در

ص:۶۹

سوره ابراهیم، هنگامی است که آن سرزمین از شکل وادی بیرون آمده و به صورت شهر تغییر یافته است. (۱) قرآن کریم درباره مکه غیر از تعبیر به «آمِن»، تعبیر به امین نیز دارد، چنانکه فرمود: «وَ هـذَا الْبَلَدِ الأَمِینِ (تین: ۳)»، که ممکن است به معنای اسم فاعل یعنی؛ امنیت‌دار باشد. و ممکن است به معنای اسم مفعول یعنی امنیت داده شده باشد، که هر دو به یک معنا باز می گردد.

درخواست دوم: رزق و ثمرات

دومین دعای ابراهیم این است که: «وارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ». این نیز از دعاهای مستجاب ابراهیم است، که قرآن فرمود: «أَوَ لَمْ نُمَکِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً یُجْبی إِلَیْهِ ثَمَراتُ کُلِّ شَیْءٍ رِزْقاً مِنْ لَدُنّا (قصص:۵۷)».

همان‌گونه که گفته شد؛ رزق هم در مادیات کاربرد دارد و هم در معنویات به کار می‌رود. لیکن باید توجه داشت که رزق حقیقی تنها به صورت حلال محقّق می‌شود، و در غیر حلال کاربرد ندارد. و اگر قرآن می‌فرماید: «قُلْ أَ رَأَیْتُمْ ما أَنْزَلَ اللّهُ لَکُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَراماً وَ حَلالًا قُلْ آللّهُ أَذِنَ لَکُمْ أَمْ عَلَی اللّهِ تَفْتَرُون (یونس: ۵۹)». درون آیه دلالت بر این دارد که خداوند فقط حلال را روزی می کند، اما خود انسان ممکن است آن را حرام نماید.

واژه ثمرات در قرآن کریم هم به معنای گسترده به کار رفته است، چنانکه می‌فرماید: «فَأَخْرَجْنا بِهِ مِنْ کُلِّ الثَّمَرات (اعراف: ۵۹)»، که شامل مولّدات هر نوع گیاهی می‌شود. و اینکه درباره زنبور عسل فرمود: «ثمَّ کُلِی مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ (نحل: ۷۹)»، منظور همین است. و هم به معنای محدودتر چنانکه در جای دیگر فرمود: «أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ (ابراهیم: ۳۲)»، که ظاهراً تنها مأکولات انسانی را در بر می گیرد.

۱- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۴، ص ۶۱.

ص:۷۰

ثمرات در این آیه مورد بحث مطلق است، چنانکه در سوره ابراهیم نیز همین طور است که فرمود: «وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ (ابراهیم: ۳۷)»، و این اطلاق و مفهوم وسیع همه ثمرات و نعمت‌های مادی و معنوی را در بر می گیرد،(۱) بلکه ثمرات قلوب یعنی محبت و علاقه انسان‌ها به این سرزمین را نیز شامل می‌شود.

باید توجه داشت که آبادی هر شهری تنها به مزروعی بودن آن شهر و روییدن درخت و گیاه در آن نیست، که این در مزارع نیز وجود دارد، بلکه آبادانی شهر به دو امر نیروی انسان کارآمد و رونق تجاری است. در باره مکه گرچه ویژگی «غَیْرِ ذی زَرْعٍ» همچنان وجود دارد، و اصلًا این تعبیر گویای مزروعی نشدن آن است، و گرنه می‌فرمود: «لم‌یزرع». اما از نظر نیروی انسانی با استجابت دعای «فَاجْعَلْ أَفْئِدَهً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ (ابراهیم: ۳۷)»، مملوّ از جمعیت شد. و از نظر رونق اقتصادی «یُجْبی إِلَیْهِ ثَمَراتُ کُلِّ شَیْءٍ رِزْقاً مِنْ لَدُنَّا (قصص:۵۷)»، گردید. تمایل و کشش انسان‌ها به سمت این شهر، و سرازیر شدن انواع محصولات به سوی آن موجب آبادانی مکه گردید.

درخواست ابراهیم، پاسخ خدا

ابراهیم در دعای خود گفت: «مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ»، یعنی؛ رزق و ثمرات را تنها برای مؤمنان به خدا و روز قیامت درخواست نمود. ولی خداوند پاسخ فراگیر به وی داد و فرمود: «مَنْ کَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِیلًا». عطف «من کفر» بر «من آمن» بدین معناست؛ که خداوند سبحان غیر مؤمنین را نیز از ثمرات بهره‌مند می‌سازد، و این از سنت‌های الهی است که فرمود: «کُلًّا نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّکَ وَ ما کانَ عَطاءُ رَبِّکَ مَحْظُورا (اسراء: ۲۰)»، هم مؤمن و هم

۱- تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۴۲.

ص:۷۱

کافر از نعمت‌های الهی بهره خواهند برد، با این تفاوت که بهره کافران در این عطا اندک، و قرین عذاب اخروی است.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله: «مَنْ کَفَر فَأُمَتِّعُهُ قَلِیلًا»، متضمن معنای شرط و جزا باشد؛ بدین معنا که ثمرات را به مؤمنانی که درخواست کرده‌ای می‌دهم. اما هر کس کفر بورزد، سهمش اندک خواهد شد، همانند مضطری که قادر نخواهد بود از مورد اضطرار دوری کند. (۱) در نتیجه کافر از متاع دنیا و ثمرات آن بهره‌مند می‌شود، اما به خاطر ناسپاسی در مقابل این نعمت، دچار عذاب اخروی خواهد شد.

این که ابراهیم ثمرات را فقط برای مؤمنان درخواست نمود نه برای عموم، شاید به این دلیل باشد که ابراهیم در درخواست امامت برای ذریه خود، عموم را مطرح کرد، ولی خدای حکیم و علیم در پاسخ به وی، عموم را ردّ و امامت را تنها برای غیر ظالمان پذیرفت. البته اگر بپذیریم که درخواست امامت برای ذریه فرزندان متأخر از دعای ثمرات و امنیت است، باید گفت ابراهیم از جواب خدا در اینجا، در دعای خود برای امامت نیز توسعه داد، لیکن خداوند پاسخ داد که قضیه متفاوت است.

برخی از مفسران با مسلک عرفانی جمله «مَنْ کَفَر فَأُمَتِّعُهُ قَلِیلًا» را این گونه معنا نموده‌اند که، این تمتیع اندک به وسیله معانی عقلی و معلومات کلی نازل شده از سوی خدا مراد است، که به حسب استعدادشان عنایت می‌شود. و تعذیب آنها نیز به معنای حرمان و حجابی است که بر آنها قرار گرفته است. و بد بودن مسیر نیز به معنای نقصان و تکمیل نبودنشان می‌باشد. (۲)

۱- زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۱۸۶.

۲- آلوسی، روح المعانی، ج ۱، ص ۳۹۳.

ص:۷۲

ادعیه ابراهیم

افزون بر این دو دعا و دعاهایی که در آیات مربوط به حجّ خواهد آمد. ادعیه دیگری نیز از حضرت ابراهیم در قرآن نقل شده، که برخی ازآنها عبارت است از:

۱. درخواست امامت برای فرزندان، چنانکه فرمود: «قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قالَ لایَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ (بقره: ۱۲۴)».

۲. هدایت به سوی حق، و دوری از بت پرستی، چنانکه فرمود: «وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ (ابراهیم: ۳۵)».

۳. نمازگزاری خود و فرزندان، که فرمود: «رَبِّ اجْعَلْنِی مُقِیمَ الصَّلاهْ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی رَبَّنا وَ تَقَبَّلْ دُعاءِ (ابراهیم: ۴۰)».

۴. مغفرت برای خود و پدر و مادرش و مؤمنین، چنانکه فرمود: «ربَّنَا اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ یَقُومُ الْحِساب (ابراهیم: ۴۱)».

۵. برانگیختن پیامبر در میان ذریه، چنانکه فرمود: «رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ یُزَکِّیهِمْ (بقره: ۱۲۹)».

۶. انس و الفت مردم با فرزندانش، که فرمود: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَهْ مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ (ابراهیم: ۳۷)».

پیامش این است که انسان باید به همه شؤون زندگی خود و فرزندان توجه داشته باشد؛ از ایمان و عقیده گرفته تا برون رفتن از انزوا، از اقتصاد گرفته تا امنیت، از عبادت و دوری از گناه گرفته تا غفران و توبه، از وجود رهبر صالح گرفته تا آموزش صحیح و ...

ص:۷۳

لطایف و اشارات

۱. دعای ابراهیم برای فرزندان، مبین این است که پدر باید به فکر اولاد، بلکه نسل‌های آینده باشد.

ص:۷۴

۲. تقدم درخواست امنیت بر تقاضای ثمرات، نشانگر این است که اقتصاد سالم در پرتوی امنیت میسر خواهد بود.

۳. قیـد «من آمن» در تقاضای ابراهیم، پیامش این است که مخلص خـدا، بایـد در برابر دشـمنان خدا موضع گیری نماید، و همان‌طور که حکایت از ادب الهی ابراهیم دارد، که از بت و بت پرستی بیزار است، پیروان ابراهیم نیز باید از دشمنان خدا بیزار باشند.

۴. افزوده شـدن کافر در پاسـخ خداونـد به ابراهیم و بیان «و من کفر»، نشان از آن دارد که در این دنیا مؤمن و کافر در بهره‌مندی از مواهب الهی مشترکند.

۵. قیـد «فامتعه قلیلًا». بهره‌مندی کافر از مواهب الهی به معنای تأیید مواضع آنان نیست، بلکه تنها بهره دنیوی آنان است، و اگر دنیا و آخرت با هم سـنجیده شود، انعام کافر سـهمی انـدک و امری مقطعی و دنیوی است، چنانکه فرمود: «فَما مَتاعُ الْحَیاةِ الدُّنْیا فِی الآخِرَةِ إِلَّا قَلِیلٌ (توبه: ۳۸)».

۶. دعـای همه جـانبه، مبین این است که یـک رهبر الهی، یـک مـدیر اسـلامی، و یـک پـدر تربیت شـده در مکتب وحی، بایـد همه جانبه‌نگر باشد، و به همه ابعاد زندگی انسان بیاندیشد.

۷. جمله «فاضطره الی عذاب النار». بیانگر این نکته است که، اعمال انسانی هر چند به اراده و اختیار او صورت گیرد، ولی گریزی از اثرات وضعی آن نخواهد بود.

***

ص:۷۵

* آیه سوم

اشاره

«وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَ إِسْماعِیلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ (بقره: ۱۲۷)».

شرح واژگان

أ. رفع: رفع در مقابل وضع و خفض، به معنای بالا بردن است، و تا حدودی با اعلا و اصعاد مترادف می‌باشد. (۱) این واژه هم در امور معنوی کاربرد دارد، مثل: «یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ (مجادله: ۱۱)». و هم در امور مادی، مانند صدا، مثل: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاتَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِ (حجرات: ۲)». و مانند مکان بالا، مثل: «رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ (یوسف: ۱۰۰)». و آنچه در این آیه مراد است، با توجه به این که مربوط به بنا است به معنای بالا بردن دیوار از سطح زمین می‌باشد.

ب. قواعد: قواعد جمع قاعده، به معنای پایه و اساس است. (۲) و به تعبیر دیگر آنچه به منزله عمود و ستون خیمه و هودج است. (۳) لیکن به نظر می‌رسد که بین قاعده و اساس تفاوت باشد، به این معنا که اساس همان است که در فارسی از آن تعبیر به شالوده می‌شود. و آن بخشی از زمین است که آماده شده تا دیوار بر روی آن بنا کنند. و در اینجا منظور دیوار است.

۱- الجوهری، اسماعیل بن‌حماد، صحاح اللغ، ریشه رفع.

۲- فیومی، المصباح المنیر، ریشه قعد.

۳- الفیومی، احمدبن محمد، المصباح المنیر. والجوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغ و صحاح العربی، ریشه قعد.

ص:۷۶

چشم‌انداز آیه

بـا توجه به این که این آیه در ادامه آیـات قبلی است که بـا خطاب «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ (بقره: ۱۲۲)»، آمده بود، می‌تواند خطاب به بنی اسـراییل باشـد. و در حقیقت مبیّن این مطلب است که خانه کعبه و ابراهیم نیز یکی از نعمت‌های خداونـدی است، که بنی‌اسـراییل نیز باید قدردان آن باشـند. و نیز می‌تواند، خطاب به پیامبر اسـلام و مسلمانان باشد، چرا که در ادامه آیات روی سخن با امت اسلام است.

در هر صورت این آیه به نحوی با مخاطب خود سخن می‌گوید که: گویا آنان در زمان ابراهیم و بنای کعبه بوده‌اند، از این رو به «اذ یرفع» که غالباً بـا تقـدیر «اذکروا» می‌باشـد تعبیر نموده است. سـپس بنای کعبه را به وسـیله ابراهیم و اسـماعیل یادآور می‌شود، و در پایان دعای آن دو بزرگوار مبنی بر قبولی عملشان با دو وصف سمیع و علیم اشارت می‌کند.

محتوای آیه

همـان‌گونه که گفته شـد، در آغـاز آیه تعبیر «اذ یرفع» وجود دارد که همراه عـاملش، بیـانگر این است که مخاطب مأموریت دارد تا چیزی را به یاد آورد. و شـکی نیست که یادآوری مسـبوق به وجود ذهنی چیزی است که در گذشـته آن را دیـده است. قرآن کریم نیز در مواردی به این حقیقت اشـارت نموده است، از جمله: «وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً (آل‌عمران: ۱۰۳)»، که بیانگر دشـمنی عرب جاهلی قبل از اسـلام، و تبدیل آن به دوستی پس از نعمت اسـلام است. و نیز «وَ اذْکُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِیلٌ

ص:۷۷

مُسْتَضْعَفُونَ فِی الأَرْضِ تَخافُونَ أَنْ یَتَخَطَّفَکُمُ النَّاسُ فَآواکُمْ وَ أَیَّدَکُمْ بِنَصْرِهِ (انفال: ۲۶)»، که اشارت به وضع مسلمانان در مکه و خطر کفار را دارد،

ص:۷۸

لیکن مؤمنان همه اینها را به چشم خود دیده بودند. اما در آیه مورد بحث و مانند آن با آن‌که حوادث گذشته را ندیده‌اند، می‌فرماید: به یادآورید!

باید توجه داشت که یادآوری چیزی تنها متعلق به دیدن محسوس نیست، بلکه شامل شنیدن، خواندن و هر نوع دانستن قبلی می‌شود، هر چند از طریق الهام و وحی الهی باشد. و البته این نوع تعبیر خود می‌تواند انسانها را به مطالعه تاریخ گذشته، و عبرت گیری از آن ترغیب نماید.

۱. بنای کعبه

خدای سبحان در این آیه می‌فرماید: ابراهیم و اسماعیل پایه‌ها و دیوار کعبه را بالا آوردند، لیکن در این که آیا ابراهیم بنّای نخست کعبه بوده و یا تعمیر کننده آن، جای گفتگو دارد.

از آیات قرآن چنین استفاده می‌شود که کعبه پیش از ابراهیم بنا شده است، زیرا قرآن می‌فرماید: «إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِيمَ مَكانَ الْبَيْتِ (حج: ۲۶)». و نیز فرمود: «رَبَّنا إِنِّی أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِی بِواد غَيْر ذی زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ (ابراهیم: ۳۷)». نشان دادن جای خانه به ابراهیم، و اسکان دادن ذریه در محل وادی غیر مزروعی با قید «عند بیتك المحرم» بیانگر این است که، پیش از آن خانه خدا وجود داشته است.

روایات نیز مؤید همین معناست، چنانکه امیرالمؤمنین می‌فرماید: «أ لاتَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنِ آدَمَ إِلَى الآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ، بِأَحْجَارٍ لاتَضُرُّ وَ لاتَنْفَعُ وَ لاتُبْصِرُ وَ لاتَسْمَعُ فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِی جَعَلَهُ لِلنَّاسِ قِياماً».(۱) و در روایتی دیگر از امام صادق می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ آدَمَ هُوَ الَّذِی بَنَى الْبَيْتَ وَ وَضَعَ أَسَاسَهُ ...». (۲) و در روایتی دیگر می‌فرماید: «... فَلَمَّا أَذِنَ اللَّهُ لَهُ فِی الْبِنَاءِ قَدِمَ إِبْرَاهِيمُ ع فَقَالَ يَا بُنَيَّ قَدْ أَمَرَنَا اللَّهُ بِبِنَاءِ

۱- نهج البلاغه، خ قاصعه(۱۹۲).

۲- صدوق، من‌لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۳۵، نکت فی حج الأنبیاء و ...

ص:۷۹

الْكَعْبَةِ وَ كَشَفَا عَنْهَا فَإِذَا هُوَ حَجَرٌ وَاحِدٌ أَحْمَرُ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ ضَعْ بِنَاءَهَا عَلَيْهِ».(۱) ضمناً باید توجه داشت که یک ساختمان سه بخش عمده دارد: یکی شالوده یا پی، دوم دیوار، سوم سقف؛ که ابراهیم در این آیه تنها به بخش دوم پرداخته است.

۲. ابراهیم و اسماعیل

آنچه در این آیه بدان اشارت شده، این است که ابراهیم و اسماعیل قواعد بیت را بالا بردند، و این که هر دو گفتند: «رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنّا»، گواه اشتراک هر دو آنها در این عمل است، ولی اشاره‌ای به رتبه استادی و شاگردی هیچ‌یک از آن دو نشده است، لیکن از مجموع آیات قرآن می‌توان دریافت که ابراهیم نقش اول را بر عهده داشته است. زیرا در جایی می‌فرماید: «إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِيمَ مَكانَ الْبَيْتِ (حج: ۲۶)». و در جای دیگر می‌فرماید: «وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْراهِيمُ الْقَواعِدَ»، یعنی اصل رفع را به ابراهیم نسبت داده و اسماعیل را به او عطف نموده است، البته صغیر بودن اسماعیل نیز می‌تواند مؤید این معنا باشد.

در روایتی نیز از امام باقر می‌خوانیم که فرمود: به هنگام ساختن بیت، ابراهیم به اسماعیل می‌گفت سنگ به من بده! و اسماعیل سنگ را به دست پدر می‌داد. (۲)

۱- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۰۲. باب حج إبراهیم و إسماعیل و بنائهما. تفسیر صافی، ذیل آیه.

۲- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۷.

ص:۸۰

۳. دعای ابراهیم و اسماعیل

در ادامه این آیه، خدای سبحان دعای ابراهیم و اسماعیل را نقل می کند که گفتند: «رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ».

از فقره «رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا»، می‌توان آموخت که پس از انجام عمل خیر، بایـد برای قبولی آن دعا کرد. و این مبیّن آن است که انجام کار چنـدان اهمیت نـدارد، و از هر کسـی ممکن است برآید، لیکن مهم آن است که مورد قبول حضـرت حق قرار گیرد، چنانکه فرمود: «إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ (مائـده: ۲۷)». و در جـای دیگر فرمود: «إِنَّمـا یَعْمُرُ مَساجِـدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ وَ أَقامَ الصَّلاهَٔ وَ آتَی الزَّکاهَٔ وَ لَمْ یَخْشَ إِلَّا اللَّهَ (توبه: ۱۷)».

و این که به جـای «إقبـل»، گفتنـد: «تقبل»، برای این است که در تعبیر به تقبل، تمایل و رضا بیش از قبول است، زیرا در باب مطاوعه وجود دارد. (۱) و از این جهت در داستان حضرت مریم نیز فرمود: «فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ (آل‌عمران: ۳۷)».

به این نکته نیز بایـد توجه داشت که این دو بزرگوار نگفتنـد چه چیز قبول کن. و به دیگر سـخن، تقاضای تقبل را بـدون ذکر متعلق بیان کرده‌اند، که حاکی از تواضع آنها در برابر عظمت پروردگار، و اعتراف به ناچیز بودن عملشان است. (۲)

جمله «إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» بیانگر این است که برای اجابت دعا، باید وصف مناسب الهی به کار برد. و این نوع بیان در حقیقت دلالت بر این دارد که اوصافی که در چنین مواردی به کار می‌رود در واقع به منزله تعلیل بر مفاد آیه و

۱- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ریشه قبل.

۲- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، ج ۱، ص ۲۸۲.

ص:۸۱

دعاست، بدین معنا که برای اجابت دعا دو امر مهم لازم است: شنیدن سخن و آگاهی برای انجام آن، از این رو ابراهیم و اسماعیل خدا را با وصف سمیع که

ص:۸۲

اشارت به دریافت تقاضای آنهاست، و وصف علیم که آگاهی بر انجام آن است یاد کردند.

برخی از مفسران در تفسیر آیه به سه نکته اشارت دارند: یکی این‌که در این دعا عواملی چون: نغمه (آواز) دعا، موسیقی (آهنگ) دعا و جوّ (فضا) دعا وجود دارد که باعث پویایی دعا شده است، و گویا لحظه دعا زنده و متحرک است. دوم این‌که خصیصه زیبای قرآن را به نمایش گذاشته است، که غایب را به منزله حضور نموده است که گویا او را می‌بینند، صدایش را می‌شنود، و از او فیض حیات می‌گیرد. و این همان تصویر فنّی به معنای درست کلمه است، که شایسته کتاب جاویدان الهی است. سوم این‌که در این دعا ادب نبوت، ایمان نبوت و شعور نبوت موج می‌زند، و می‌خواهد به عنوان ارث برای انبیا به وراثت بگذارد. (۱)

لطایف و اشارات

۱. «اذ یرفع ابراهیم»، که با تقدیر «اذکروا» همراه است، نشانگر این است که مؤمنان همواره باید به یاد بانیان کعبه یعنی ابراهیم و اسماعیل باشند.

۲. جمله «یرفع» که فعل مضارع می‌باشد، پیام‌آور این است که کار ابراهیم همواره ادامه داشت تا کار را به انجام رسانید، مؤمنان نیز در این امر به آن حضرت اقتدا کنند و تا پایان کار استقامت داشته باشند.

۳. مشارکت اسماعیل در دعا برای قبولی اعمال، مبین این نکته است که در مقام دعا، تفاوتی بین بزرگ و کوچک، استاد و شاگرد، پدر و پسر نمی‌باشد.

۴. حذف متعلق در تقبل، روشن‌کننده این است که؛ بنای کعبه و خانه خدا هر چند مهم است و باید بزرگ شمرد، اما در مقابل عظمت الهی و قبولی آن ناچیز به شمار می‌رود.

۱- سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۱۱۴.

ص:۸۳

۵. این‌که به جای سامع می‌گوید سمیع، به دلیل ابلغ بودن آن است، زیرا در سمیع قبول و اجابت تعبیه شده است، چنانکه گفته می‌شود: سمع الله لمن حمده، یعنی قبل الله حمد من حمده.

۶. ضمیر فصل در «انک انت» برای تأکید در سمیع بودن خداوند نسبت به سخن بندگان، و علیم بودن او نسبت به نیاتشان می‌باشد.

***

ص:۸۴

ص:۸۵

* آیه چهارم

اشاره

«رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنا أُمَّهً مُسْلِمَهً لَکَ وَ أَرِنا مَناسِکَنا وَ تُبْ عَلَیْنا إِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ (بقره: ۱۲۸)».

شرح واژگان

أ. اسلام: اسلام در اصل لغت به معنای وارد شدن به وادی سِلْم و آشتی است. و انقیاد و صلح و صفا از لوازم آن است، البته أسْلَم و سلّم به معنای تسلیم امر خدا شدن نیز به کار رفته است. (۱) و در اصطلاح قرآنی به معنای اولین مرتبه عبودیت است، چنانکه می‌فرماید: «وَ لکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمَّا یَدْخُلِ الإِیمانُ فِی قُلُوبِکُمْ (حجرات: ۱۴)». بدیهی است که آنان که در آغاز راه ورود به دین اسلام هستند، ابتدا اسلام می‌آورند و پس از آن به مرحله بعدی می‌رسند.

ب. ذریه: ذرّ به معنای اشیاء ریزی است که منتشر می‌شود. و ذریه به معنای نسلی است که از یک انسان به وجود می‌آید. (۲) البته برخی، اصل این واژه را از کلمه «ذَرْو»، و به معنای صغار اولاد دانسته‌اند. (۳) هر چند در عرف به فرزندان با واسطه و بی واسطه نیز ذریه گفته می‌شود، آن‌گونه که قرآن می‌فرماید: «ذُرِّیَّهً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ (آل‌عمران: ۳۴)».

ج. رؤیت: رؤیت در اصل به معنای مطلق نظر است. (۴) برخی نیز می‌گویند: رؤیت به معنای درک شیء مریی است. (۵) لیکن این نظر و درک ممکن است به

۱- الفیومی، احمدبن محمد، المصباح المنیر. ریشه سلم.

۲- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ریشه ذرّ.

۳- جوهری، صحاح اللغ، راغب اصفهانی، مفردات، ریشه ذرو.

۴- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ریشه ذرّ.

۵- راغب اصفهانی، مفردات، ریشه رأی.

ص:۸۶

وسیله چشم، یا قلب، یا شهود روحانی، یا نیروی عقلانی، یا خیال، یا فکر، و یا در خواب صورت گیرد. و قرآن به همه این امر اشارت کرده است. (۱) البته اگر واژه رأی متعدّی به دو مفعول شود، معنای علم خواهد داد، مثل آیه مورد بحث.

د. مناسک: کلمه «مناسک» جمع منسک از ریشه «نَسْک» است، که به معنای مطلق عبادت و وسیله تقرب می‌باشد،(۲) چنانکه قرآن نیز می‌فرماید: «انّ صلاتی ونسکی و محیای و مماتی لله ربّ العالمین (انعام: ۱۶۲)». سپس این کلمه به اعمال حج اختصاص پیدا کرده است، چنانکه «نسیکه» در خصوص ذبیحه به کار می‌رود. لغت شناسان می‌نویسند: نُسُک یعنی عبادت، و ناسک یعنی عابد، لیکن این واژه به اعمال حج اختصاص یافته است. (۳)

محتوای آیه

این آیه در ادامه آیات قبل، که با دعای ابراهیم و اسماعیل مبنی بر قبولی عملشان به پایان رسید، به برخی دیگر از دعاهای آن حضرت در خصوص تسلیم بودن در برابر حق، پذیرش توبه آنها، و نیز آموزش مناسک حج پرداخته است. و در پایان خدای سبحان را با دو وصف تواب و رحیم یاد نموده است.

۱- دیدن با چشم، مثل:« یَرَوْنَهُمْ مِثْلَیْهِمْ رَأْیَ الْعَیْنِ(آل‌عمران: ۱۴۳)». دیدن با قلب، مثل:« کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَیْنَ الْیَقِینِ(تکاثر: ۵- ۷)». دیدن شهودی، مثل:« ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأی(نجم: ۱۱)». دیدن با عقل، مثل:« أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الارْضِ(مجادله: ۷)». دیدن خیالی، مثل:« أَفَمَنْ زُیِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً(فاطر: ۸)». دیدن در خواب، مثل:« یا بُنَیَّ إِنِّی أَری فِی الْمَنامِ(صافات: ۱۰۲)».

۲- مقاییس اللغ، المصباح المنیر و مفردات، ریشه نسک.

۳- فیومی، المصباح المنیر. و راغب اصفهانی، مفردات، ریشه نسک.

ص:۸۷

۱. تسلیم در برابر حق

در اولین دعا ابراهیم و اسماعیل از خدا می‌خواهند که: «رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ». منظور از اسلامی که مورد تقاضاست چیست؟

به نظر می‌رسد آنچه مورد درخواست بود، بالاترین مرتبه عبودیت بود نه پایین‌ترین درجه آن، علامه طباطبایی در این زمینه می‌نویسد: اسلام مورد تقاضا، تمام مراتب عبودیت و تسلیم تمام عیار عبد در برابر خداست. و این مرتبه گرچه در اختیار انسان است که می‌تواند از طریق مقدمات بدان برسد، لیکن وصول به آن برای انسان عادی و با توجه به احوال متعارف قلبی، همانند دیگر مقامات ولایت و مراحل عالیه امری ناممکن می‌نماید، به نحوی که در ردیف امور بیرون از اختیار انسان به شمار می‌رود، و تنها با اراده الهی ممکن خواهد بود، و از این رو از خدا درخواست رسیدن به آن مقام را نمود. (۱)

افزون بر آن‌که ابراهیم برخی از مراتب تسلیم حاصل کرده بود، چرا که قرآن می‌فرماید: «إِذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمِینَ (بقره: ۱۳۱». بنابراین معقول نیست و از شأن ابراهیم نیز به دور است که چیزی را طلب کند که به سادگی برای هر انسانی مقدور است.

به هر صورت نمونه این تسلیم، پذیرش ذبح است که هر دو آماده انجام آن شدند، که فرمود: «فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِینِ (صافات: ۱۰۳)»، کاری که به طور طبیعی از هر انسانی بر نمی‌آید.

۱- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، ج ۱، ص ۲۸۳.

ص:۸۸

امت مسلمان

این دو پیامبر خـدا در ادامه دعاهای خود، تقاضای مسـلم بودن ذراری خود را نمودنـد، تعبیر به «من ذرّیتنا» بیانگر این است، که همه فرزندان آنان منظور

ص:۸۹

نیست، بلکه گروهی از آنان مراد است. و این مطلب با ادب و فکر ابراهیم سازگار است، زیرا آن حضرت در جریان تقاضای امامت در ذریه که گفت: «وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی (بقره: ۱۲۴)»، و شنیدن جواب «لایَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ» که امامت را از ظالمان منتفی دانست، به خوبی آموخت که تقاضا باید برای برخی باشد.

از سوی دیگر با توجه به این که اسماعیل نیز در این دعا با ابراهیم شریک است، به طور طبیعی ذریه نیز باید ذریه هر دو باشد. از این قوم بنی اسراییل که از نسل یعقوب و اسحاق هستند، از دائره این دعا بیرونند. بنا بر این می‌توان گفت: مقصود پیامبر اسلام و قوم آن حضرت است. (۱) آیه بعد که می‌فرماید: «رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ یُزَکِّیهِمْ (بقره: ۱۲۹)»، نیز مؤید همین معناست.

بلکه باید گفت: منظور از ذریه خصوص ذریه طاهره و عترت مطهره می‌باشد، زیرا در میان فرزندان ابراهیم و اسماعیل بت‌پرست، مشرک و گمراهان زیادی وجود داشتند. و نه تنها تقاضای اسلام به معنای عالی‌ترین درجه عبودیت، سزاوار دعای ابراهیم و اسماعیل برای چنین ذراری نیست، که پایین‌ترین درجه آن نیز با شأن آنها سازگاری ندارد. بنابراین تنها مصداق واقعی این دعای مستجاب پیامبر و عترت طاهره می‌باشد. (۲) روایات نیز مؤید همین معناست. (۳) ۲. آموزش مناسک حجّ

دومین خواست ابراهیم و اسماعیل، تقاضای آموزش مناسک حج است که گفتند: «أَرِنا مَناسِکَنا». علامه طباطبایی می‌نویسد: منظور از مناسک افعال عبادی و اعمالی است که انجام می‌دادند، و با تعبیر «ارنا» می‌خواستند که حقیقت آن اعمال

۱- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۱۰.

۲- طباطبایی، سید محمد حسین،، المیزان، ج ۱، ص ۲۹۶.

۳- عیاشی، محمد بن مسعود، التفسیر، ج ۱، ص ۶۰- ۶۱.

ص:۹۰

به آنها نشان داده شود، نه تعلیم تکالیف. مانند آنچه که در «وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ (انبیاء: ۷۴)» آمده است، زیرا این وحی تسدیدی است نه وحی تشریعی. (۱) ولی برخی دیگر از مفسران از جمله طبرسی معتقد است که ارائه مناسک به معنای تعلیم و توفیق انجام آن است. (۲) ابوالفتوح رازی نیز می‌نویسد: در خبر است که چون ابراهیم بنای خانه را تمام کرد، جبرییل آمد و به ابراهیم مناسک حج و معالم و ارکان حج را بیاموخت. (۳) اهمیت آموزش مناسک

در تفسیر آیه «اذن فی الناس» آمده است، که پیامبر پس از اقامت چند ساله در مدینه، به همراه مؤمنین در حج شرکت نمود و آنها مناسک حجّشان را از آن حضرت فرا می‌گرفتند، «کانوا تابعین ینظرون ما تؤمرون به و یتبعونه، و یصنع شیئاً فیصنعونه».(۴) امام صادق می‌فرماید: «کَانَتِ الشِّیعَةُ قَبْلَ أَنْ یَکُونَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ هُمْ لَا یَعْرِفُونَ مَنَاسِکَ حَجِّهِمْ وَ حَلَالَهُمْ وَ حَرَامَهُمْ حَتَّی کَانَ أَبُو جَعْفَرٍ فَفَتَحَ لَهُمْ وَ بَیَّنَ لَهُمْ مَنَاسِکَ حَجِّهِمْ وَ حَلالَهُمْ وَ حَرَامَهُمْ».(۵) بنابر این اولین کسی که مناسک حج را برای شیعه بیان نمود امام باقر بود.

از روایتی که حاکم نقل می‌کند که پیامبر «اذا کان قبل یوم الترویة بیوم یخْطُب الناس فأخبرهم بمناسکهم؛ روز پیش از ترویه [در خطبه‌ای] مردم را به مناسک حج آگاه نمود».(۶) از این روایت معلوم می‌شود بیان مناسک

۱- طباطبایی، سیدمحمد حسین،، المیزان، ج ۱، ص ۲۸۴. و ج ۱۷، ص ۳۰۵.

۲- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۱۰.

۳- رازی، ابوالفتوح، رُوح الجنان و رَوْح الجنان، ج ۱، ص ۲۰۱.

۴- بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۸۵.

۵- کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۹.

۶- ری‌شهری، محمد، الحج و العمر فی الکتاب و السن، ص ۲۴۶.

ص:۹۱

حج باید به زمان حج نزدیک، بلکه همراه آن باشد. افزون بر آن که امامان جمعه نیز باید در آستانه حج به مسایل حج بپردازند. بنابر این اولین آموزش مناسک، به امر خدا و به وسیله جبرییل صورت گرفت. دومین معلم مناسک پیامبر بود. و سومین آن امام باقر. جالب توجه این که قرآن در سوره بقره که اولین سوره در بیان مناسک حج است، پس از آن‌که درباره تاریخ کعبه و معمار آن، و دعای ابراهیم مبنی بر آباد شدن مکه سخن می گوید، می‌افزاید که ابراهیم از خدا درخواست تعلیم مناسک را نمود. این سیر بیان، حکایت از آن دارد که زائران پس از توجه و التفات به اصل حجّ و اطلاعات مقدماتی و این که به کجا می‌روند، به آموزش مناسک بپردازند.

۳. پذیرش توبه

سومین دعای ابراهیم و اسماعیل، پذیرش توبه آنها است که گفتند: «وَ تُبْ عَلَيْنا إِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»، شکی نیست توبه‌ای که این دو پیامبر از خدا درخواست نمودند. (۱) توبه‌ای نیست که ما طلب می کنیم، چرا که آنان معصوم از گناه و خطا بودند. از این رو ممکن است توبه آنها به معنای تسبیح، تعبد، و انقطاع الی الله باشد، تا مردم نیز به آنها اقتدا کنند. (۲) این دیدگاه نیز وجود دارد که منظور طلب توبه برای فرزندان باشد.

به هر صورت ابراهیم و اسماعیل طلب توبه را، با تأکید هر چه زیاد، معلل به به دو وصف تواب و رحیم نمودند، که در حقیقت رحیم علت، و تواب معلول آن است، و مجموع هر دو علت تقاضاست. یعنی ای خدای توبه پذیر و رحیم، توبه ما را بپذیر.

۱- توبه از سوی خدا به معنای غفران و پذیرش توبه تائب است. تاب الله علیه/ غفر، المصباح، ریشه توب.

۲- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۱۰.

ص:۹۲

لطایف و اشارات

۱. تعبیر به «رَبَّنـا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ»، از زبان ابراهیم و اسـماعیل، پیامش این است که انسان نبایـد در پیمودن مقامات معنوی قانع باشد، بلکه در هر درجه‌ای که هست، رتبه بالاتر را بخواهد.

۲. تعبیر به «وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنا أُمَّهً مُسْلِمَهً لَکَ»، پیام‌آور این است که پدران باید به فکر تربیت فرزندانشان باشند.

۳. تعبیر بـه «مـن ذریتنـا»، نشـانگر این نکته است که نبایـد به نسـل مـؤمن و متعهـد، بـا نسـل بی مسؤلیت و غیر متعهـد به یـک دید نگریست، و با هم مساوی باشند.

۴. تعبیر به «ارنا مناسـکنا»، بیانگر این است که، آموزش مناسک امری پسـندیده است و مبلّغ حـج نیز بایـد مناسک حج را به حاجیان تعلیم نماید.

۵. بیـان «ارنـا مناسـکنا»، پس از بیـان تاریـخ کعبه و معمار آن و آبادی مکه، یادآور این است که پس از توجه زائران به خـدا و خانه خدا، به یاد دادن مناسک پرداخته شود.

۶. قرآن به مناسـک حـج اشـارات متعـددی دارد، چنـانکه می‌فرمایـد: «وَ لِکُلِّ أُمَّهٍ جَعَلْنا مَنْسَکاً لِیَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ (حـج: ۳۴)». و نیز می‌فرماید: «لِکُلِّ أُمَّهٍ جَعَلْنا مَنْسَکاً هُمْ ناسِکُوه (حج: ۶۷)». این آیات حکایت از عمومی بودن مناسک حج در همه امت‌ها دارد.

۷. تعلیم مناسک به وسـیله خدا، پیامبر و امام، پیامش این است که کار روحانی کاروان بسیار ارزشمند است، و تأسی به خدا و پیامبر و امام می‌باشد.

۸. پیوند دعا با تعبیر تأکیدی «إِنَّکَ أَنْتَ»، نشان از این دارد که دعا کننده باید الحاح و اصرار داشته باشد، و برای اجابت دعای خود زمینه سازی کند.

ص:۹۳

۹. تعبیر به «التواب و الرحیم» بعد از تقاضای توبه، پیامش این است که برای هر تقاضایی از خدا، باید صفات مناسب با مورد تقاضا به کار برد.

***

ص:۹۴

* آیه پنجم

اشاره

«إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَهَ مِنْ شَعائِرِ اللّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاجُناحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِما وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَیْراً فَإِنَّ اللّهَ شاکِرٌ عَلِیمٌ (بقره: ۱۵۸)».

شرح واژگان

الف: صفا: صفا جمع صفا در اصل به معنای زمین صاف و هموار و نرم است. و مروه کلمه‌ای است مفرد، و به معنای سنگ سفید. (۱) برخی نیز گفته‌اند مروه به معنای جایی است که در آن سنگ‌ریزه باشد. (۲) به هر صورت صفا و مروه در این آیه نام دو کوه است که در سمت حجر الاسود به فاصله‌ی چند صد متری (حدود ۳۷۰ متر) از یکدیگر قرار دارند. (۳) و محل انجام یکی از مناسک است.

ب: شعائر: شعائر جمع شعیره، به معنای علامت و نشانه است. و نشانه بودن صفا و مروه به این معناست که با لطافت و دقت در آن می‌توان به عظمت خدا پی‌برد. (۴) این احتمال نیز وجود دارد که شعائر در این آیه و امثال آن به معنای مناسک و عبادت باشد، چنانکه فرمود: «وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَکُمْ مِنْ شَعائِرِ اللّهِ (حج: ۳۶)».

۱- المصباح المنیر، صفا و مروه.

۲- تفسیر طبری، ذیل آیه.

۳- قائدان، علی اصغر، تاریخ و آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۹۲.

۴- التحقیق فی کلمات القرآن، ریشه شعر.

ص:۹۵

ج: جُناح: ریشه این کلمه در اصل به معنای تمایل و انحراف است، چنانکه قرآن نیز می‌فرمایـد: «وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها (توبه: ۶۱)». و اگر به دو بـال پرنـده نیز «جناحان» گفته می‌شود، به این دلیل است که از پیکر اصـلی به دو طرف متمایل شـده است. (۱) به همین مناسبت بعداً این کلمه در هر نوع گناه و انحراف از حق به کار رفته است. (۲)

د: تطوّف: واژه تطـوّف، مصـدر بـاب تفعـل از ریشه طواف به معنـای گردش چیزی بر گرد چیز دیگر است. (۳) البته چنانکه برخی دیگر (۴) گفته‌انـد: طـواف گـاهی بـا حرکـت دورانی بر گرد چیزی صـورت می‌گیرد مثـل طـواف بیت‌الله، و گـاهی بـه صـورت حرکت‌هـای تکراری به سـمت چیزی می‌باشـد، مثل طواف خادم نسبت به مخـدوم، چنانکه قرآن می‌فرمایـد: «یطوف علیهم ولـدان مخلدون (واقعه: ۱۷)». طواف بین صفا و مروه نیز از قسم اخیر است.

ه: تطوع: تطوع از ریشه طوع، در اصـل به معنای انقیاد و پـذیرش است، لیکن باب تفعل آن در عرف به معنای به جای آوردن کاری بدون درخواست اجر و مزد می‌باشد. (۵)

محتوای آیه

این آیه گرچه بـا آیه آموزش مناسـک تا حـدودی فاصـله دارد، اما در حقیقت به نوعی ادامه همان آیات مربوط به حضـرت ابراهیم است، زیرا در آیات قبل سخن از

۱- ابن فارس، مقاییس اللغ، ابن‌منظور، لسان‌العرب، و راغب اصفهانی، مفردات، ریشه جنح.

۲- بعیـد نیست که کلمه جناح در عربی با واژه گناه در فارسـی ارتباط تعریبی داشـته باشـند، و هرکدام از دیگری گرفته شده باشد، چنانچه گرگان فارسی به جرجان، و گچ به جصّ مبدل شده است.

۳- المصباح المنیر، مقاییس اللغ، ریشه طوف.

۴- التحقیق فی کلمات القرآن، ریشه طوف.

۵- جوهری، صحاح اللغ، و راغب اصفهانی، مفردات، ریشه طوع.

ص:۹۶

پیروی از ابراهیم، وصیت وی به فرزندانش، حنیف بودن آن حضرت، امت وسط بودن مسلمین، یهودی و نصرانی نبودن ابراهیم، برخی از مباحث قبله و مسجد

ص:۹۷

الحرام، و نیز بعثت پیامبر اسلام که ثمره دعای ابراهیم است، و نیز درخواست آموزش مناسک اشارت نموده است. در ادامه این مباحث به بیان یکی از مناسک حج و عمره پرداخته و می‌فرماید: «إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاجُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما (بقره: ۱۵۸)».

در این آیه سه مطلب عمده وجود دارد، که عبارت است از:

۱. شعائر الهی

قرآن کریم از اموری به عنوان شعائر الهی یاد کرده است، به دنبال بیان حرمت صید در حال احرام فرمود: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاتُحِلُّوا شَعائِرَ اللَّهِ (مائده: ۲)». به دنبال تشریع حج، قربانی، نذر و طواف فرمود: «ذلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ (حجّ: ۳۲)». در خصوص شتر قربانی فرمود: «وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ (حجّ: ۳۶)». و از جمله در آیه مورد بحث. (۱)

درسنامه تفسیر آیات حج ؛ ؛ ص۹۷

این که منظور از شعائر در این آیه چیست؟ دو وجه وجود دارد: یکی این که خود صفا و مروه جزء شعائر باشد، دوم این که صفا و مروه محل شعائر باشد. (۲) معنای اول با ظاهر آیه سازش بیشتری دارد، زیرا نیازی به تقدیر ندارد. معنای دوم نیز مناسب است، چون یادآور اموری است که انسان را به یاد خدا می‌اندازد.

بنا بر معنای اول، شعائر الله علامت‌هایی است که خاطره‌ای از خاطرات مقدس را در نظرها تجدید می‌کند، یعنی در حقیقت صفا و مروه تاریخ زنده‌ای به شمار می‌رود، که حضور و عبادت در آنجا در حقیقت حضور در متن حوادثی است که در آنجا رخ داده است. صفا و مروه یادآور امتحان سخت ابراهیم، تنهایی اسماعیل اشک سوزان هاجر و تلاش او برای یافتن آب برای کودک شیرخوارش

۱- معاونت امور روحانیون، درسنامه تفسیر آیات حج، ۱جلد، دارالحدیث - قم، چاپ: ۲، ۱۳۸۶.

۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۴۰. فخررازی، تفسیرکبیر، ج ۴، ص ۱۷۷. برخی نیزگفته‌اند: تقدیر آیه این است: انّ الطواف بین الصفا والمروة من ...

ص:۹۸

است، که در آن بیابان سوزان برای بقای حیات خود دست و پا می‌زد. (۱) و نیز خاطره هبوط آدم و حواء به زمین را یادآور می‌شود، چنانکه در وجه نامگذاری این دو کوه به صفا و مروه بیان شده است. در روایتی امام صادق می‌فرماید: «نزل آدم علی الصفا و نزلت حواء علی المروة فسمی الصفا باسم آدم المصطفی و سمیت المروة باسم المرأة».(۲) بنا بر معنای دوم، خداوند صفا و مروه را برای عبادت بندگان قرار داده است، تا با دعا، ذکر و به جای آوردن اعمال به عبادت خدا بپردازند. بنا بر این قرآن با بیان «انّ الصفا و المروة من شعائر الله»، اعلام نمود که انجام دادن سعی بین صفا و مروه از خود از شعائر است. (۳) البته باید توجه داشت که منظور از نشانه و شعائر بودن صفا و مروه، نشانه تکوینی نیست، بلکه علامتی تشریعی است که خداوند سبحان در مقام تشریع منسک سعی، آن را قرار داده است. (۴) و جمله «فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِ اعْتَمَرَ»، مؤید آن است.

تداوم علامت

صفا و مروه نه تنها برای مؤمنان عصر نزول شعائر بود، بلکه برای امروزیان نیز علامت و نشانه عظمت حق است، زیرا صفا و مروه یادآور سرزمینی است که روزگاری بی آب و گیاه بود و روزی دیگر با عنایات الهی به شهری آباد بدل شد. صفا و مروه‌ای که روزگاری بتکده و محل استقرار بت اساف و نائله بود، و روزی دیگر با مشیت به مرکز توحید مبدل گردید.

۱- تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۴۱.

۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۴۰.

۳- طبری، محمد ابن جریر، جامع البیان، ج ۲، ص ۶۱. قرطبی، الجامع لأحکام القرآن، ج ۲، ص ۱۸۰.

۴- طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۸۵.

ص:۹۹

۲. منسک سعی

شکی نیست که آیه بـا بیان: «فمن حـج البیت او اعتمر فلاجناح علیه انْ‌یطّوّف بهما»، اجمالًا به تشـریع سـعی در حـج و عمره پرداخته است، لیکن مهم این است که بدانیم تعبیر به «فلاجناح»، بیانگر وجوب است یا استحباب یا چیز دیگر؟

علامه طباطبایی معتقدنـد که: آیه در صـدد تشـریع اصل سـعی می‌باشد و مفید معنای اسـتحباب نمی‌باشد، و گرنه می‌بایست به جای نفی نکوهش، به سـتایش از آن بپردازد. و مثلًا بگویـد خدا سـعی بین صـفا و مروه را دوست دارد. (۱) این سـخن متینی است، لیکن روشن است که اصل تشـریع سـعی با استحباب آن نیز سازش دارد. و نمی‌توان گفت مفید معنای استحباب نیست، بلی تنها چیزی که می‌توان گفت این که: تعبیر به «فلاجناح» لزوماً استحباب نمی‌باشد.

به نظر می‌رسد: آیه متکفل تشـریع اصل سعی و بیان جواز مطلق آن می‌باشد، و وجوب آن را باید از قرائن درون آیه، یا برون آیه به دست آورد. قرینه درونی چون شأن نزول آیه، و نیز قرینه برونی چون روایات متعدد بر وجوب آن دلالت می کند.

شأن نزول آیه

قرینه صـارفه یـا معینه در خود آیه این است که، آیه در مقـام ردّ این طرز تفکر است، که سـعی میان صـفا و مروه به این دلیل که در روزگار جاهلیت محل استقرار بت (اساف در صفا، و نائله در مروه) بوده است، روا نمی‌دانست. (۲) و با این

۱- تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۸۶.

۲- وسائل الشیع، ج ۹، ص ۵۱۱، باب ۱ از ابواب سعی، ح ۶. الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۱۷۸.

ص:۱۰۰

بیان آن شـبهه را دفع کند. شأن نزول آیه نیز همین معنا را تأیید می‌کند، چنانکه در روایتی از امام صادق می‌خوانیم که فرمود: «کان المسلمون یرون انّ الصفا

ص:۱۰۱

والمروة مما ابتدع اهل الجاهلية، فانزل الله هذه الآية».(۱) و یا در روایت دیگری آمده است که بعد از امر به طواف بیت، افرادی که در مسعی طواف می‌کردند به پیامبر گفتند: خداوند از طواف بین صفا و مروه چیزی نگفته است، پس معلوم می‌شود که چنین طوافی اشکال دارد، در پی این جدل‌ها آیه «فلاجناح» نازل شد. (۲) اما قرینه منفصل و بیرون از آیه، یعنی روایات نیز به این موضوع پرداخته است. چنانکه معاویه بن عمار از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: «السعی بین الصفا و المروة فریضة».(۳) و در روایت دیگری که محمد بن مسلم نقل می‌کند، می‌گوید: از امام صادق پرسیدیم که خداوند درباره نماز مسافر فرموده است: «فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاةِ [نساء: ۱۰۱]»، و نفرموده است: افعلوا، پس چگونه بر وجوب دلالت دارد؟ حضرت در پاسخ فرمود: «أَ وَ لَيْسَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما أَلاتَرَوْنَ أَنَّ الطَّوَافَ بِهِمَا وَاجِبٌ مَفْرُوضٌ».(۴) امام در حقیقت با یکی دانستن سیاق هر دو آیه، و مفروغ بودن وجوب سعی در آیه، حکم وجوب در آیه قصر نیز بیان نمود.

ابتدای سعی

برخی از آیات الاحکام نویسان بر این باورند که از ترتیب در آیه که فرمود: «انّ الصفا و المروة من شعائر الله»، می‌توان استنباط کرد که واجب است سعی از

۱- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۴۰.

۲- قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۱۸۳. وسائل الشیع، ج ۹، ص ۵۱۱، باب ۱ از ابواب سعی، ح ۶.

۳- وسائل الشیع، ج ۹، ص ۵۱۱، باب ۱ از ابواب سعی، ح ۱. و تمام احادیث این باب به استثنای ح ۷ و ۱۰. و برخی از احادیث باب‌های دیگر.

۴- من‌لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۳۴. باب الصلا فی السفر.

ص:۱۰۲

محل صفا شروع بشود. (۱) به نظر می‌رسد بدون کمک گرفتن از روایات چنین حکمی مشکل است، زیرا واو عطف است و تنها بر مطلق جمع دلالت می‌کند و ظهوری در ترتیب ندارد، چنانکه در قرآن می‌خوانیم که فرمود: «کَذلِکَ یُوحِی إِلَیْکَ وَ إِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ اللَّهُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (شوری: ۳)»، و قطعاً ترتیب در آن مراد نیست.

اما از ناحیه اخبار، در روایتی معاویه بن عمار می‌خوانیم که امام صادق گفت: که پیامبر فرمود: «ابْدَءُوا بِمَا بَدَأَ اللَّهُ بِهِ».(۲)

۳. تطوع در اعمال

در ادامه می‌فرماید: «من تطوع خیراً فان الله شاکر علیم»، چنانکه پیش از این نیز گفته شد: منظور از طوع انقیاد و پذیرش است، و صیغه تطوع [باب تفعل] آن به معنای اختیار از روی رغبت(۳) و یا بجای آوردن کاری بدون درخواست اجر و مزد می‌باشد. (۴) در نتیجه این فقره در صدد بیان این مهم است که اوامر الهی و عبادت‌ها خواه واجب یا مستحب که همه جزء خیرات می‌باشد، باید از روی طوع و پذیرش باشد نه اکراه. (۵) و خود عبارت نقشی در واجب یا مستحب بودن ندارد. (۶) در ضمن تعبیر «من تطوع خیراً فان الله شاکر علیم»، بیانگر یک قاعده کلی است، و آن این که هر عملی که از روی طوع و رغبت انجام شود، و بدون چشم‌داشت از انسان صورت گیرد، خداوند آن را می‌پذیرد.

۱- کنزالعرفان، ج ۱، ص ۳۱۲.

۲- تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۴۵. باب الخروج الی الصفا.

۳- التحقیق فی کلمات القرآن، ریشه طوع.

۴- مفردات، ریشه طوع.

۵- تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۸۶.

۶- ابوحنیفه بر این باور است که سعی واجب نیست، بلکه سنت در حج است. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۱۸۲.

ص:۱۰۳

در خصوص تطوع در آیه، برخی بر این باورند که منظور سعی مستحبی است. (۱) لیکن چون سعی را در ضمن حج و عمره خواسته و فرموده است: «فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِ اعْتَمَرَ» نمی‌توان پذیرفت که سعی مطلوب مستقل باشد.

برخی دیگر معتقدند که مراد حج و عمره مستحبی است، عده‌ای دیگر بر این عقیده‌اند که همه خیرات و طاعات را شامل می‌شود. و هر عملی که انسان انجام دهد حساب او با خداست،(۲) خواه این عمل سعی و طواف باشد یا غیر آن.

دو وصف «شاکر» و «علیم»، بیانگر این است که خدا اعمال صحیح انسانها را بدون پاسخ نمی‌گذارد، و به آنها پادش می‌دهد، لذا فرمود: خدا شاکر است. و از آن‌جایی که پاداش دادن مستلزم آگاهی است، وصف علیم را به دنبال آن بیان نمود. این دو وصف از یک سو نشان از آن است که تنها اعمال صالح انسانها در پیشگاه خدا مقبول و مشکور است. و از سوی دیگر بیانگر این است که خدای سبحان اعمال صالحه بندگان که در حقیقت احسان خدا به آنهاست، به منزله احسان بندگانش به خود به حساب آورده است و از آنها تشکر می‌کند. و از این رو در جای دیگر نسبت به ابرار فرمود: «إِنَّ هذا کانَ لَکُمْ جَزاءً وَ کانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوراً (ابرار: ۲۲)».

لطایف و اشارات

۱. شعائر بودن صفا و مروه و سعی بین آن دو که ریشه در تاریخ ابراهیم و هاجر دارد، پیامش این است، حرکات سازنده برای همیشه باقی می‌ماند. و حتی

۱- قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۱۸۳. این نظر را به ابن عباس، ابن زبیر و انس بن مالک نسبت داده است.

۲- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۴۰.

ص:۱۰۴

پیامبر نیز براساس آیه کریمه «أَوْحَیْنا إِلَیْکَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً (نحل: ۱۲۳)»، باید از آن پیروی می‌کند.

ص:۱۰۵

۲. تشریع سعی بین صفا و مروه، بیانگر این است که برای احیای نام خدا و عظمت آیین او، باید تا پای جان ایستاد و حتی از کودک خود نیز گذشت.

۳. سعی بین صفا و مروه، که مدتی محل استقرار بت بوده است، این پیام را دارد که استقرار چند روزه بت‌ها نمی‌تواند از اهمیت کار با ارزش هاجر بکاهد.

۴. گرچه «تطوع خیراً» عام است و شامل همه امور خیر می‌شود، اما به قرینه اقتران با شعائر الله می‌توان دریافت که حفظ شعائر الهی یکی از مصادیق بارز خیر می‌باشد.

۵. بیان «شاکر و علیم» در پس بیان «تطوع خیراً» به ما می‌آموزد که در یاد و نام خدا، باید اوصاف متناسب با فعل به کار ببریم. در مقام توبه گفته شود: «تواب رحیم»، در مقام درخواست فتح و پیروزی گفته شود: «عزیز»، و در مقام دعا گفته شود: «سمیع الدعاء»، و ...

***

ص:۱۰۶

* آیه ششم

اشاره

«وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَ لا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَنْ كانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ بِهِ أَذىً مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كامِلَةٌ ذلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ (بقره: ۱۹۶)».

شرح واژگان

الف: حصر: این واژه در لغت به معنای ممنوع و محصور کردن است. گفته می‌شود: حصره العدوّ، دشمن او را محاصره نمود. و احصره المرضُ من السفر، بیماری مانع از سفر او شد. (۱)

ب: استیسار: اصل یسر به معنای آسانی در مقابل عسر به معنای سختی است،(۲) چنانکه قرآن نیز می‌فرماید: «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ (بقره: ۱۸۶).

ج: هدی: هَدی و هُدی، هر دو به یک معنا هستند، با این تفاوت که هُدی در ارشاد و راهنمایی به کار می‌رود، ولی هَدْی در هدیّه دادن کاربرد دارد. و تفاوتش با هدیه‌های معمولی این است، که هَدْی هدیه مخصوص به حرم و خانه خداست. (۳)

۱- جوهری، صحاح اللغ، فیومی، المصباح المنیر، ریشه حصر.

۲- جوهری، صحاح اللغ، راغب اصفهانی، مفردات، ابن‌منظور، لسان العرب، ریشه یسر.

۳- جوهری، صحاح اللغ، ابن‌منظور، لسان العرب. راغب اصفهانی، مفردات، ریشه هدی.

ص:۱۰۷

د: فدیه: فدیه در اصل به معنای عوض و بدلی است که برای رهایی اسیر پرداخت می‌شود، سپس در پرداخت جریمه‌ای که مکلف در کوتاهی عبادت باید بپردازد به کار رفته است. (۱)

محتوای آیه

این آیه شریفه در حقیقت جامعترین آیه قرآن کریم در خصوص مناسک حج می‌باشد، چرا که مشتمل بر هر دو منسک حجّ و عمره است، به انواع حجّ تمتع و غیر تمتع پرداخته است، برخی از موانع انجام حج را بر شمرده است، برخی از محرمات احرام و نیز قربانی بدل از هدی را نیز ذکر کرده است.

۱. توجه به اصل حج و عمره

اولین سخنی که در این آیه بدان توجه شده است، پرداختن به اتمام حج و عمره است، که گویا اصل تشریع آنها مفروغ عنه گرفته شده است، درباره معنای حج می گویند: حجّ به معنای قصد است. (۲) برخی می‌افزایند: این معنا در ابتدا به هر قصدی اطلاق می‌شده است، سپس به قصد بیت‌الله الحرام برای انجام مناسک اختصاص یافته است. (۳) در قرآن نیز این واژه و مشتقات آن بیش از بیست بار به کار رفته است، که دوازده بار آن حج و سفر به خانه خدا منظور است. (۴)

۱- فیومی، المصباح المنیر. ابن‌منظور، لسان العرب. راغب اصفهانی، مفردات، ریشه فدی.

۲- جوهری، صحاح اللغ. و فیومی، المصباح المنیر، ابن‌منظور، لسان العرب، ریشه حج.

۳- مقاییس اللغ، ریشه حجّ.

۴- از جمله:« الحج اشهر معلومات(بقره: ۱۹۷)»، و« واذّن فی الناس بالحج(حج: ۲۷»، و« لله علی الناس حِجّ البیت(آل‌عمران: ۹۷. و ...

ص:۱۰۸

حجّ در عرب پیش از اسلام نیز وجود داشته، و به عنوان بخشی از فرهنگ آنها به شمار می‌رفته و مردم جاهلی نیز آن را انجام می‌دادند، زیرا این برنامه

ص:۱۰۹

ریشه در تاریخ ابراهیم و اسماعیل و تجدید بنای کعبه دارد. آری آنچه ابراهیم برای قوم عرب به جای گذارد، عاری از تغییرها و بدعت‌هایی بوده که در عرب پیش از اسلام وجود داشت، زیرا آنها این عبادت عظیم را با شرك و بت‌پرستی در آمیخته، و برخی از مناسك آن را تغییر داده بودند. (۱) آری شارع مقدس اسلام، کلمه حج را که در زبان عرب رایج و شایع بوده است. از عرف و لغت آن اقتباس نموده و با نقل از معنای پیشین به معنای مورد نظر خود، در حقیقت معنای جدیدی بدان بخشیده است، و به اصطلاح حقیقت شرعیه شده است؛ چرا که تقریباً به همه مناسك حج به نحوی در قرآن اشارت شده است، و حجّی که در فرهنگ قرآن و زبان پیامبر به کار رفته، مجموعه مناسکی است که در مکه و مشاعر و در زمان خاص و به شکل خاص صورت می گیرد. از این رو فقها نیز در تعریف حج می گویند: «حج نام مجموع مناسکی است که در مشاعر مخصوص انجام می‌شود».(۲) و در معنای عمره برخی معتقدند: عمره بر گرفته از اعتمار به معنای زیارت است. (۳) برخی دیگر می گویند: عمره در اصل دو کاربرد دارد: یکی بقا و امتداد زمان، و از همین معناست عمر انسان و عمارت زمین. دوم علوّ و ارتفاع، خواه با صوت باشد یا چیز دیگر. و عمره بر گرفته از این معناست، چرا که شخص معتمر به هنگام احرام و گفتن تلبیه فریاد می‌زند و صدای خود را بالا می‌برد. (۴) به نظر می‌رسد، وجه نامگذاری عمره ممکن است به این جهت باشد که زائر با زیارت خود باعث دوام آبادانی و عمران خانه خدا می‌شود.

۱- اقتباس از خضری‌بك، محمد، تاریخ تشریع اسلامی، ص ۳۶.

۲- جواهرالکلام، ج ۱۷، ص ۲۲۰.

۳- صحاح اللغ، و المصباح المنیر، ریشه عمر.

۴- مقاییس اللغ، ریشه عمر.

ص:۱۱۰

قرآن نیز واژه «عمره» و «اعتمر» به کـار برده و فرموده است: «اتموا الحـج و العمرهٔ لله (بقره: ۱۹۶)». و «فمن حج البیت او اعتمر (بقره: ۱۵۹)». و منظور زیارت خانه خدا در کنار حج است.

فقها نیز در تعریف عمره در کنار حـجّ گفته‌اند: «عمره مناسک مخصوصـی است که در میقات و مکه انجام می‌شود».(۱) این که در تعریـف عمره سـخن از میقـات به میـان آمـده است، و در تعریف حـج سـخن از مشـاعر بود، به این دلیـل است که مناسـک عمره از میقات‌های پنجگانه در پنج سو آغاز و در مکه به انجام می‌شود، ولی مناسک حج از احرام در مکه شروع و به اعمال در مشاعر (و یا به اعمال مکه) ختم می‌شود.

۲. تمام کردن حجّ

تعبیر «اتموا الحـجّ و العمرهٔ لله»، گویـای این حقیقت است که اصـل تشـریع و وجوب این دو را عمل مفروغ دانسـته، و در صـدد بیان احکام فرعی آنها می‌باشـد، که از جمله آن احکام آن که در پیشانی آیه قرار دارد این است که زائر خانه خـدا وقتی حـج و عمره‌ای را که آغاز نمود بایـد آن را به انجام برسانـد و حق ندارد آن را به صورت ناقص رها کند. واژه اتمام که در آیه به کار رفته است به معنای رسیدن چیزی به مرزی است که دیگر نیاز به آن نباشد. (۲) مفسران در تفسیر این آیه وجوهی را بیان نموده‌اند: یکی این که همه مناسک و حـدود آن دو به جای آورده شود. دیگر این‌که تا آخر آن به جای آورد. (۳) سوم این‌که تنها قصد حج و عمره برای خدا نماید، نه برای تجارت و

۱- جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۴۴۱.

۲- راغب اصفهانی، مفردات، ریشه تمّ.

۳- طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۹۰.

ص:۱۱۱

امثال آن. چهارم آنچه برای او در سخن و عمل روا نیست انجام ندهد. (۱) در روایتی نیز از امام صادق می‌خوانیم که در تفسیر این بخش از آیه فرمود: «یَعْنِی بِتَمَامِهِمَا أَدَاءَهُمَا وَ اتِّقَاءَ مَا یَتَّقِی الْمُحْرِمُ فِیهِمَا».(۲) در این روایت هم به اتمام ظاهری و هم به اتمام معنوی اشارت نموده است. در ظاهر باید آن را اداء کند، و در معنا کسی که محرم شد باید خود را از محرمات حفظ کند. و در حقیقت به کمال آن نیز اشارت شده است.

تعبیر «لله» بیانگر این است که همه اعمال حجّ و عمره باید با قصد قربت و تنها برای خدا باشد. و با توجه به این که معرفت و درک انسان‌ها نسبت به عبادت‌ها یکسان نیست، حج و عمره نیز مراتبی دارد، که پایین‌ترین مرتبه آن حج عوام است، برخی از مفسران می‌نویسند: حج عوام قصد کوی دوست است و حج خواص قصد روی دوست، حج عوام رفتن به سرای دوست است و حج خواص رفتن برای دوست. (۳)

لزوم اتمام عبادت

بحثی که درباره عبادات از جمله حج وجود دارد این است که اگر کسی عبادتی مثل نماز، روزه، حجّ، عمره، قرائت قرآن و ... را شروع نمود، آیا لازم است آن را به اتمام برساند یا می‌تواند در بین کار آن را رها نماید؟

در پاسخ باید گفت: قرآن کریم در باره سه عبادت تعبیر به «اتمّوا» به کار برده است: یکی در باره روزه می‌فرماید: «أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَی اللَّیْلِ». و دوم در باره حج، و سوم نسبت به عمره. مفاد این تعابیر ممکن است این باشد که عبادت باید به تمام اجزاء و شرایط به جای آورده شود.

۱- قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۳۳۶.

۲- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۶۴، باب فرض الحج و العمر.

۳- میبدی، رشیدالدین، کشف الاسرار، ج ۱، ص ۵۳۷.

ص:۱۱۲

برخی از مفسران نیز می‌نویسند: اگرچه ممکن است حج و عمره از ابتدا واجب نباشد، لیکن وقتی شروع نمود باید به انجام برساند. (۱) برخی از علما نیز با توجه با بهره‌گیری از این تعابیر بر لزوم اتمام مطلق این عبادت‌ها استدلال کرده و گفته‌اند: حج، عمره و روزه وقتی شروع شد، اگرچه بنا به دلیلی باطل و فاسد شود، نیز باید به اتمام برسد. و فساد عمل مجوز رها کردن نمی‌باشد، بلکه موجب قضای آن می‌باشد. (۲) به نظر می‌رسد این سخن خوبی است، گرچه به همه عبادت‌ها از جمله وضو، نماز، قرائت قرآن و ... نمی‌توان تسری داد، اما در خصوص روزه، حجّ و عمره به دلیل تصریح قرآن می‌توان جاری نمود.

۳. احصار

کسی که برای انجام حج یا عمره محرم شده و وارد عمل می‌شود، با دو امر طبیعی روبرو است، زیرا تلاش می‌کند تا آن عمل را به انجام برساند، لیکن ممکن است به امر طبیعی دیگری برخورد نماید، یعنی از برون یا درون دچار مشکلی شود که موجب دگرگونی وظیفه او شود. که قرآن از آن به احصار تعبیر نموده است.

منظور از احصار، حبس و ممنوعیت از انجام حج یا عمره به خاطر ترس، وجود دشمن یا بیماری است. (۳) برخی از مفسران آن را به وجود دشمن معنا نموده و برخی دیگر آن را به بیماری تنها تفسیر کرده‌اند. (۴)

۱- قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۳۳۵.

۲- کنزالعرفان، ج ۱، ص ۲۱۶ و ۲۷۲.

۳- مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۹۰. المیزان، ج ۲، ص ۷۶. نمونه، ج ۲، ص ۲۶. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۳۷۲.

۴- قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۳۷۲.

ص:۱۱۳

مفسران و فقهای شیعه، از مانع بیرونی چون دشمن و راهزن به صدّ تعبیر می‌کنند، و از مانع درونی چون بیماری به حصر تعبیر می‌شود. فاضل مقداد،

ص:۱۱۴

محقق حلیّ و صاحب جواهر به پیروی از روایات اهل بیت معتقدند که حصر مختص به بیماری، و صدّ مختص به دشمن است. (۱) در روایات نیز همین معنا بیان شده است، چنانکه در روایت معاوی بن عمار از امام صادق می‌خوانیم که فرمود: «المَحصُورُ غَیرُ المَصدُودِ، المَحصُورُ هُوَ المَرِیضُ، وَ المَصدُودُ هُوَ الّذِي یَردّهُ المُشرِکُونَ».(۲) طبق این روایت، احصاری که در آیه آمده است، در حقیقت دو مصداق دارد: یکی احصار و منع دشمن، دیگری حصر و مشکل بیماری.

برخی از مفسران که حصر در آغاز آیه را مخصوص دشمن می‌دانند، جمله «فمن کان منکم مریضاً» را شق دوم آن می‌دانند، و می‌نویسند: حصر به منع و حبس است، و برای تحقق آن باید مانع و حابسی وجود داشته باشد. بنابراین عقلًا نمی‌تواند به معنای بیماری باشد، زیرا مستلزم آن است که انسان هم فاعل باشد، هم مانع و هم حابس. (۳) البته این سخن خوبی است که محصور و مُحْصَر [مصدود] را از یکدیگر جدا نموده است، لیکن باید توجه داشت که این مانع از آن نخواهد بود که احصار هر دو شقّ محصور و مصدود را شامل بشود؛ زیرا اولًا: به تصریح اهل لغت حصر در بیماری نیز کاربرد دارد، ثانیاً: آنچه به عنوان مانع می‌باشد مرض است، نه خود انسان. چنانکه اگر پزشکی بیمار شود و خود تشخیص داد که نباید فلان غذا را بخورد، در واقع مانع اصلی همان بیماری است، گرچه در این مورد خودش هم مانع است، هم حاکم است، هم فاعل.

۱- کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۸۷، و جواهرالکلام، ج ۲۰، ص ۱۱۱. در میان اهل سنت درخصوص« ان احصرتم» سه رأی وجو دارد: ۱- منحصر به منع دشمن، ۲- منحصر به مرض، ۳- احصار شامل منع و بیماری می‌شود. فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۵۹.

۲- وسایل الشیع، ج ۹، ص ۳۰۳، باب ۱ از ابواب الاحصار و الصد، ح ۱.

۳- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۶۰.

ص:۱۱۵

قرآن با تعبیر «فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» برای محرمی که دچار احصار شده است، وظیفه قربانی را بیان می کند.

ص:۱۱۶

استیسار در آیه دو وجه می‌تواند داشته باشد: یکی این که به معنای «تیسّر» یعنی به قدر امکان و اندازه توانایی باشد، چنانکه درباره قرائت قرآن می‌فرماید: «فَاقْرَؤُا ما تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ (مزّمل: ۲۱)». دوم این‌که به معنای «سهولت» و انتخاب آسان باشد، یعنی از میان انواع هدی‌ها آسان‌ترین آن را انجام دهید. به نظر می‌رسد، معنای اول مناسب‌تر است، و گرنه تخییر بین انعام سه‌گانه معنا نداشت، زیرا تردیدی نیست که ذبح گوسفند آسان‌ترین است.

اما در خصوص محل این قربانی، مفسران می‌نویسند: محل قربانی برای محصور به بیماری، مکه است. و برای مُحْصَر به دشمن همان محلی است که مصدود شده است، چنانکه پیامبر در حدیبیه چنین نمود. (۱) درباره قربانی، تقییدات و شرایطی است که در ادامه همین آیه بیان خواهد شد.

۴. منع تراشیدن سر

کسی که زائر خانه خداست، با انجام احرام، اموری را بر خود حرام می‌کند. از جمله تراشیدن سر، که در این آیه بدان اشارت کرده و فرموده است: «لاتَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْىُ مَحِلَّهُ». منظور از «مَحلّه»، قربانگاه است، محلّ به معنای جایی است که ذبح قربانی در آن حلال باشد. (۲) خطاب «لاتحلقوا»، اگر برای همه مُحرِمان باشد، حلق به عنوان یکی از محرمات احرام می‌باشد، که بر اساس «حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْىُ مَحِلَّهُ» نباید قبل از انجام مناسک مترتبه، انجام داد. چون تراشیدن سر یکی از مناسک حج است، و باید بعد از قربانی صورت گیرد، و حاجی حق ندارد قبل از رسیدن قربانی به محل مورد نظر (قربانگاه) سر بتراشد. و آیه تنها دو استثنا را بیان نموده است.

۱- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲- قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۳۷۸.

ص:۱۱۷

ولی اگر خطاب به مُحصرَین باشد، اصل منع تراشیدن در حال احرام، و جواز استثنایی آن در زمان بحرانی مفروغ گرفته و تنها بیانگر شرایط انجام آن است. از جمله آگاهی از رسیدن هدی به قربانگاه «حَتَّی یَبْلُغَ الْهَدْیُ مَحِلَّهُ».(۱) توجه به این نکته لازم است که در این مسأله فرقی بین حلق تمام سر و حلق جزء آن نیست، اما صدق حلق شرط است.

۵. وظیفه بیمار

گرچه قرآن مُحرِم را از تراشیدن سر منع نموده است، اما موارد اضطرار را نیز استثنا کرده است. و به بیمار و نیز کسی که دچار مشکلی در ناحیه سر می‌باشد اجازه داده است تا سر خود را بتراشد. از این رو می‌افزاید: «فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ مَرِیضاً أَوْ بِهِ أَذیً مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْیَةٌ مِنْ صِیامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُکٍ». این بخش از آیه، دو عامل را برای جواز تراشیدن سر بیان می‌کند:

أ. بیماری: آیه گرچه به طور مطلق از بیماری سخن گفته است، اما به قرینه سیاق آیه هر نوع بیماری مراد نیست، بلکه آن نوع بیماری منظور است که با تراشیدن سر تسکین یابد. و در حقیقت اطلاق «فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ مَرِیضاً» مقید به دو امر است، یکی این‌که بیماری به حدی باشد که نتوان آن را تحمل نمود. و دوم این که بیماری مربوط به سر باشد، در نتیجه با بروز دردی اندک، و آن‌هم در غیر سر چون احساس درد در انگشت دست، نمی‌توان اقدام به تراشیدن سر نمود، شبیه آنچه درباره روزه وجود دارد. مؤید این مطلب روایاتی است که می‌گوید: در صورت بیماری خفیف باید به وظیفه اصلی عمل کند. (۲)

۱- زمخشری، تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۴۰.

۲- وسایل الشیع، ج ۹، ابواب الاحصار و الصد.

ص:۱۱۸

ب: آزار: تعبیر قرآن کریم این است که «أو بِهِ أذیً مِنْ رَأْسِهِ» که به معنـای وجود نـاراحتی در سـر محرم است، خواه به وسـیله درد، دُمل یا زخم باشد، یا به خاطر حشره‌های آزار دهنده باشد.

پرداخت فدیه

این‌که آیه فرموده است: «فَفِدْیَهٌ مِنْ صِیامٍ أَوْ صَدَقَهٍ أَوْ نُسُکٍ» مبین این است که حلق در حال احرام موجب فدیه است، گرچه به طور کلی فرموده است فدیه بدهید، و کیفیت و کمیت آن را مشـخص نکرده است، اما سـیاق آیه مقتضی تخییر بین صیام و صدقه و ذبح است. و بر اساس روایتی از امام صادق مقـدار روزه سه روز، میزان صدقه اطعام ده مسـکین، ومراد از نسک ذبح گوسـفند است. (۱)

قاعده تفسیری قرآنی

امـام در ادامه همین روایت می‌فرمایـد: «وَ کُـلّ شَـیٍء فی القُرآنِ «اوْ» فَصَاحبه بِالخیارِ، یختَارُ ما یشاء، وَ کُلّ شَـیء فی القُرآن «فَمنْ لَم یجـد فَعلَیه کَـذا»، فَالاولُ بِالخیارِ؛ هر چه در قرآن با تعبیر «او» بیان شـده بیانگر تخییر است، و هر چه در قرآن با [تعبیر] «فمن لم‌یجد» آمـده است باید اولی را انتخاب کند».(۲) یعنی همان که اول آمـده است بایـد عمل کنـد، اگر نشد نوبت به مورد بعدی می‌رسد. به عبارت دیگر اولی مختص حال اختیار است، بنابراین محرم بیمار که سر را می‌تراشد مخیر بین این سه امر است.

۱- نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۴۰۷.

۲- وسائل‌الشیع، ج ۹، ص ۲۹۵، باب ۱۴ از ابواب بقی کفارات الاحرام، ح ۱.

ص:۱۱۹

۶. اقسام موانع

از مهمترین بخش آیات حج، این فقره است که می‌فرماید: «فَإِذا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَی الْحَجِ»، که در حقیقت زیارت خانه خدا را پس از تقسیم به حجّ و عمره، حج را به حج تمتع و غیر تمتع تقسیم می‌کند.

جمله «فاذا امنتم»، فرع بر جمله «فإن احصرتم» است. (۱) و بر اساس آن، محرم و وظیفه او یکی از اقسام زیر است:

أ: محرمی که در کمال امنیت و آسایش است و بدون هیچ مانعی همه اعمال را انجام می‌دهد، به حکم «فَإِذا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَی الْحَجِّ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْی»، باید عمره و حج را به جای آورد.

ب: محرمی که با دشمن یا راهزن یا مأموران دولت یا ترس روبرو می‌شود که نمی‌تواند اعمال را به جای آورد، به حکم «فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْی»، وظیفه‌اش قربانی و بیرون رفتن از احرام است.

ج: محرمی که با مانع درونی روبرو است و قادر نیست تا اعمال را انجام دهد، به حکم احصار مستفاد از «احصرتم»، و یا محصور مستفاد از «فَمَنْ کانَ مِنْکُم مَرِیضاً»، باید برای احلال فدیه قربانی نماید.

۷. انواع حج

حجّ در یک تقسیم به واجب و مستحب تقسیم می‌شود. و هر کدام از این دو ممکن است برای خود یا دیگری و به اصطلاح اصلی یا نیابی باشد، از زاویه دیگر

۱- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۰. المیزان، ج ۲، ص ۷۶. نمونه، ج ۲، ص ۲۶. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۳۷۲.

ص:۱۲۰

حج ممکن است به عنوان حجّالاسلام، حجّ نذری، حجّ احتیاطی و یا حجّ قضاء باشد.

ص:۱۲۱

اما آنچه در اینجا اهمیت دارد انواع حج به سه نوع تمتع، افراد و قِران است، که جمله: «فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَی الْحَجِّ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ» متکفل بیان آن می‌باشد، البته این فقره از آیه تنها به تنویع حج به تمتع و غیرتمتع پرداخته است و تقسیم حج غیر تمتع به قِران و افراد را باید از بیرون آیه و از روایات(۱) جستجو نمود.

۸. تفسیر؛ فمن تمتع بالعمر الی الحج

در این‌که منظور از تمتع به عمره در حج چیست؟ مفسران وجوهی را بیان داشته‌اند:

أ. انجام عمره قبل از حج

بدین معنا که شخص ابتدا با احرام عمره، مناسک آن را انجام می‌دهد. و پس از تمام شدن عمره، از احرام خارج و به همه تمتعات قبل از احرام متمتع می‌شود، و سپس با فرا رسیدن احرام حج، دوباره محرم به احرام حج شده و اعمال آن را انجام می‌دهد. این دیدگاه مفسران و فقهای شیعه است،(۲) که برخی از مفسران اهل سنت نیز آن را پذیرفته‌اند. (۳)

۱- وسائل الشیع، ج ۸، ص ۱۴۸، باب ۱ از ابواب اقسام الحج، ح ۱.

۲- تفسیر تبیان، ج ۲، ص ۱۵۹. و مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۱. تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۷۶. و جواهر الکلام، ج ۱۸، ص ۳.

۳- قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۳۹۰. و رشید رضا، تفسیر القرآن الحکیم(المنار)، ج ۲، ص ۲۲۲.

ص:۱۲۲

ب. حج قران

بـدین معنـا که منظور از حـج تمتع خود حـج قران است، زیرا با انجام چنین حجی در واقع بین حـج و عمره جمع کنـد، و به جای دو سفر مشقت‌آور یک سفر به انجام می‌دهد. (۱)

۱- تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۳۹۵.

ص:۱۲۳

ج. تبدیل حج به عمره

بدین معنا که شخص با احرام حج [افراد] وارد مکه شود، و قبل از انجام مناسک، حج خود را به عمره مبدل نموده، و سپس در روز ترویه برای حج محرم گردد. این یکی از دیدگاه‌های اهل سنت است، و این همان است که عمر آن را تحریم نموده است. (۱) د. تمتع محرم مُحْصَر بعد از ایام حج

یعنی محرمی که محصر و یا محصور شد و تا پایان زمان حج در احصار باقی ماند، پس از آن وارد مکه می‌شود و طواف و سعی را به جای می‌آورد، و تا حج آینده محلّ و متمتع باشد. (۲) نقد و نظر

دیدگاه چهارم که مخالف صریح قرآن است که می‌فرماید: «فان احصرتم ...». زیرا مُحصَر با انجام هدی از احرام خارج می‌شود. دیدگاه سوم، سخن خوبی است، اما طبق نظر اهل سنت ممنوع شده است. و طبق دیدگاه شیعه تنها در حج مستحبی ممکن است، نه در مطلق حج. اما دیدگاه دوم، گرچه ممکن است در حج قران تمتع و رفع مشقت باشد، و از این جهت موجب تمتع حاج گردد. اما متبادر از تمتع حلال شدن محذورات از جمله تمتع از زن است. و در نهایت دیدگاه نخست می‌تواند تفسیر درست حج تمتع باشد.

۱- قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۳۹۰.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۳۹۱- ۳۹۵.

ص:۱۲۴

راز نامگذاری حج تمتع

از آنچه گفته آمد راز نامگذاری حج تمتع نیز روشن شد، زیرا زائر خانه خدا پیش از حج به وسیله عمره به خدا تقرب جسته، و از ثواب آن بهره‌مند می‌گردد. یا این که در این نوع حج برای آسایش فرد یک سفر حذف شده است، چرا که به طور طبیعی باید برای هر یک از حج و عمره سفر مستقلی انجام دهد. و نیز این‌که همه آنچه با احرام عمره ممنوع شده بود با انجام عمره حلال و تا احرام حج از آن متمتع می‌شود.

برخی از مفسران می‌نویسند: معنای «من تمتع بالعمرة الی الحج» این است که از عمره تا حج متمتع می‌باشد. (۱) معنای این سخن آن است که عمره وسیله می‌شود تا شخص بتواند تا هنگام حج استمتاع ببرد. و با این بیان معنای «الی الحج» نیز روشن می‌شود.

تحریم عمر چه بود؟

مشهور است که می‌گویند: عمر متعه حج را تحریم کرده است،(۲) لیکن در این که این متعه تحریم شده چیست؟ دو دیدگاه عمده وجود دارد: یکی تمتع در حج، و دیگری فسخ حج و تبدیل آن به عمره.

۱- زمخشری، تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۴۱.

۲- متن کلام عمر:« متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا انهی عنهما و اعاقب علیهما: متعة الحج و متعة النساء». رک: موسوی، عبدالحسین شرف الدین، النص و الاجتهاد، ص ۱۹۶.

ص:۱۲۵

أ. حج تمتع

امـام شـرف‌الدین موسوی، در کتـاب النص و الاجتهـاد می‌نویسـد: آنچه عمر از آن ناخشـنود بود حـج تمتع است، به خاطر لـذات و تمتعاتی که با مباح شدن آن

ص:۱۲۶

محظورات در بین دو احرام عمره و حج حاصل می‌شود. علامه امینی نیز در کتاب الغدیر همین مسأله را مورد توجه قرار داده، و بدان پاسخ می‌دهد. (۱) قرطبی نیز در راز نامگذاری حج تمتع، به عنوان یکی از وجوه می‌نویسد: این‌که در حج تمتع با انجام عمره همه آنچه با احرام ممنوع شده بود حلال و به آن متمتع شود، و این همان چیزی است که عمر از آن ناراحت بود. (۲) ب. تبدیل حج به عمره

قرطبی در تفسیر خود، در یکی از معانی حج تمتع می‌نویسد: مراد این که فرد محرم به احرام حج شود و وقتی وارد مکه شد حجش را به عمره مبدّل کند، سپس می‌افزاید: این همان چیزی است که عمر نسبت به انجام آن تهدید کرد و گفت: هر کس آن را انجام دهد وی را مجازات خواهم کرد. (۳) علامه امینی نیز در کتاب الغدیر از قول برخی از علمای اهل سنت(۴) می‌نویسد: که گفته‌اند: متعه‌ای که عمر و عثمان آن را ممنوع نمودند تبدیل حج به عمره است نه عمره‌ای که بعد از آن حج است. (۵) شهید ثانی از فقهای شیعه در شرح کلام شهید اول که می‌گوید: برای کسی که حج افراد مستحبی انجام می‌دهد، جایز است آن را به حج تمتع مبدل کند، می‌نویسد: این همان چیزی است که عمر آن را انکار کرده است. (۶)

۱- امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۶، ص ۲۱۳.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۳۹۵.

۳- تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۳۹۲. تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۶۷.

۴- از جمله بدرالدین عینی حنفی از عیاض[قاضی مالکی].

۵- امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۶، ص ۲۱۴.

۶- اللمع الدمشقیه، ج ۲، ص ۲۱۲. البته در عدول از حج به عمره تنها از حج افراد به تمتع جایز است ودر حج قران جاری نیست. مدارک الاحکام، ج ۷، ص ۲۰۳.

ص:۱۲۷

از سوی دیگر آنچه ما در فتاوی اهل سنت می‌بینیم و در ایام حج مشاهده می کنیم، وجود حج تمتع با دو بخش عمره و حج، و احلال از محرمات حتی تمتع جنسی از زنان است. و حتی قرطبی بر آن ادعای اجماع کرده است. (۱) مجموع این مطالب بیانگر آن است که، دیدگاه دوم به واقع نزدیک‌تر است. برخی از روایات نیز مؤید همین دیدگاه است، مثل روایت عبدالله بن زراره از امام صادق که به او فرمود، سلام مرا به پدرت برسان و بگو: ... عَلیْکَ بِالحَجّ ان‌تهلّ بِالافْرادِ، وَ تَنوِی الفَسْخَ اذَا قَدِمتَ مَکّةَ فَطُفْتَ وَ سَعَیْتَ فَسَخْتَ مَا اهْلَلْتَ بِه، وَ قَلّبْتَ الحَجّ العُمْرَةَ وَ احْلَلْتَ الی یَوْمِ التّروِیةِ ثُمّ استأنِف الاهلالَ بِالحَجّ مُفرِداً الی مِنی، ... فکذلک حجّ رسول الله و هکذا امر اصحابه».(۲) ظاهر روایت حکایت از وجود شبهه در مشروع نبودن آن دارد، که امام آن را بر طرف نموده است.

به هرصورت، عمر حق تحریم متعه حج و تغییر احکام شرعی را نداشت، و توجیهاتی که برای آن بیان کرده‌اند بی پایه و اساس است، زیرا عمر حق نداشت بر خلاف نظر قرآن و رأی پیامبر عمل کند، و او نه مشرّع است، و نه شریک پیامبر در تشریع. و این که ادعا شود: این مسأله در زمان پیامبر نسخ شده بود، و عمر نسخ در زمان پیامبر را احیا نمود، سخنی بی دلیل است. و این‌که می گویند عمر برای زیاد شدن سفر به خانه خدا آن را تحریم نمود، بسیار سخیف است؛ زیرا معنای این سخن آن است که عمر از خدا و پیامبر بیشتر می‌فهمید. و این‌که می گویند: این یک حکم حکومتی بوده است، و هر حاکمی حق دارد احکام حکومتی صادر کند. هرچند اصل این سخن می‌تواند درست باشد، اما حکم حکومتی نمی‌تواند دوام داشته باشد. و از سخن خود عمر نیز بر می‌آید که حکم حکومتی نبوده است.

۱- تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۳۹۰. تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۶۷.

۲- وسایل الشیع، ج ۸، ص ۱۸۵، باب ۵ از ابواب اقسام الحج، ح ۱۱.

ص:۱۲۸

۹. ضرورت قربانی در حج تمتع

این که فرمود: «فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ»، بیانگر این است که یکی از ویژگی‌های حج تمتع ضـرورت قربانی کردن است. و گرچه این بخش از آیه به اصـل لزوم قربـانی بسـنده نموده است، لیکن در روایات به قیود و تخصیـص‌های آن اشارت شـده است، که برخی از اطلاقات و تقییدات آن عبارت است از:

۱. جمله «مَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ» شامل هرحیوان حلال گوشتی که صلاحیت اهداء به بیت‌الله را داشته باشد می‌شود، لیکن در روایات مقید به انعام سه‌گانه شتر، گاو و گوسـفند شده است. (۱) ۲. این جمله شامل حیوان صـحیح و معیوب نیز می‌شود، لیکن روایات آن را مقید به حیوان سالم و دارای شرایط نموده است. (۲) ۳. اطلاق آیه شامل قسمتی از شتر، گاو، و گوسفند نیز می‌گردد، به این معنا که چند نفر می‌توانند در هدیه به بیت‌الله با یکدیگر شـریک باشـند، لیکن روایات بیان می‌دارد که این امر ممکن نیست. و هر کسی باید حیوانی را خریداری و قربانی نمایند. (۳) ۴. جمله «فمن تمتع ...» گرچه به حسب ظاهر آیه مفید معنای اختیار بر حج تمتع است، اما بر اساس دلیل روایی که به عنوان قرینه منفصل در تفسیر آیه به شمار می‌آید، مبین تعیین آن بر نایی است. (۴)

۱- وسائل الشیع، ج ۹، ص ۹۸، باب ۸- ۱۴ از ابواب ذبح.

۲- وسائل الشیع، ج ۹، ص ۱۱۰، باب ۱۶ از ابواب ذبح.

۳- وسائل الشیع، ج ۹، ص ۱۱۳، باب ۱۸، ۲۱، از ابواب ذبح.

۴- وسائل الشیع، ج ۸، ص ۱۷۱، باب ۳، از ابواب اقسام حج.

ص:۱۲۹

۱۰. بدل قربانی

قرآن کریم در این بخش از آیه به موارد استثنایی در مسأله قربانی اشارت نموده است، و برای کسانی که قادر به انجام قربانی نیستند، ده روز روزه را به عنوان جایگزین آن معین کرده و فرموده است: «فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیامُ ثَلاثَةِ أَیَّامٍ فِی الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذا رَجَعْتُمْ تِلْکَ عَشَرَةٌ کامِلَةٌ». از این ده روز، سه روز در ایام حج و بقیه پس از بازگشت در وطن انجام شود.

سه روز ایام حج عبارت است از: روزهای هفتم، هشتم (ترویه) و نهم (عرفه)، که در حقیقت بین دو احرام عمره و حج می‌باشد. (۱) و اگر پیش از آن نیز روزه بگیرد اشکالی ندارد، و اگر روز ترویه و عرفه روزه گرفت، سومین آن را بعد از روز عید بگیرد. (۲)

معنای لم یجد

تعبیر به «لم‌یجد»، گرچه ظهور در نبود قربانی را دارد، لیکن باید توجه داشت که شامل عدم قدرت بر خرید نیز می‌شود. و لذا شامل پیدا نشدن قربانی، و نیز بودن قربانی و نداشتن وجه آن، و نیز داشتن وجه و کافی نبودن آن می‌شود. (۳) و این نظیر آیه تیمم است که می‌فرماید: «فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا (مائده: ۶)»، و شامل نبود آب، و عدم قدرت بر استفاده از آن می‌شود.

۱- تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۴۱. تفسیر(المنار)، ج ۲، ص ۲۲۲.

۲- تفسیر تبیان، ج ۲، ص ۱۵۹. مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۹۱. تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۴۰۱. تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۷۷.

۳- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۶۹.

ص:۱۳۰

راز تعبیر به عشر کامل

این‌که فرمود: «تِلْکَ عَشَرَهٌ کامِلَهٌ»، ممکن است این پرسش را در پی داشته‌باشد که خیلی روشن است که جمع سه و هفت می‌شود ده، چه لزومی داشت که «عشرهٔ کاملهٔ» تکرار شود؟

در پاسخ به این سؤال برخی از مفسران گفته‌اند: این تعبیر اشارت به این دارد که ثلاثه و سبعه، هر کدام حکم مستقلی است، لیکن کامل شدن تکلیف منوط به انجام سبعه می‌باشد. (۱) بعضی دیگر این تعبیر را نشانه تأکید بر انجام آن و عدم سهل انگاری دانسته‌اند. (۲) و برخی این احتمال را داده‌اند که بسا اشارت به کامل بودن عدد ده باشد. (۳) بعضی نیز گفته‌اند: چون «واو» ممکن است به معنای «او» به کار رود، برای رفع این ایهام تصریح نموده است. و بالاخره این‌که می‌خواهد بیان کند که این ده صیام در حج در نوع کامل است، و گرچه بدل از قربانی است اما چیزی کمتر از آن ندارد. (۴) در روایتی از امام صادق می‌فرماید: «الْکَامِلُ کَمَالُهَا کَمَالُ الْأُضْحِیَّهِ سَوَاءٌ أَتَیْتَ بِهَا أَوْ أَتَیْتَ بِالْأُضْحِیَّهِ».(۵) یعنی صیام ثواب کامل اضحیه را دارد، که در واقع مؤید سخن اخیر می‌باشد.

۱- تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۷۷.

۲- تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۴۱. تفسیر(المنار)، ج ۲، ص ۲۲۳.

۳- تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۷.

۴- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۷۳.

۵- وسائل الشیعهٔ، ج ۱۰، ص ۱۵۷، باب ۴۶، از ابواب ذبح.

ص:۱۳۱

۱۱. مرز حج تمتع

این بخش از آیه که می‌فرمایـد: «ذلِکَ لِمَنْ لَمْ یَکُنْ أَهْلُهُ حاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرامِ». در حقیقت بیانگر مرز بین حج تمتع و غیر تمتع است.

برخی از مفسران می گوینـد: «ذلک» اشارت به حـج تمتع است که در آیه آمده است، و نتیجه آن این است که حج تمتع مخصوص غیر حرمیان است. (۱) برخی دیگر معتقدند اشارت به هدی و بدل آن است که مشارالیه نزدیک‌تر است،

۱- کشاف، ج ۱، ص ۲۴۲. و مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۱. تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۷۶. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۷.

ص:۱۳۲

و نتیجه آن این است که هـدی و بدل آن ویژه متمتع است. و چون جمله: «فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَی الْحَجِ» عام است، شامل حرمی وغیر حرمی می‌شود. (۱) و در نهایت می‌توانـد بگوید: اگر کسـی از ساکنان حرم نیز حج تمتع به جای آورد باید قربانی کند، چون حکم هدی و بدل آن بر محور تمتع می‌چرخد نه بر محور حرم، لیکن انصاف این است که ذلک به تمتع باز می گردد.

در این‌که منظور از حاضران مسجد الحرام چیست؟

مفسران و فقهیان شیعه عمـده بر دو دیـدگاه دوازده میل [چهار فرسخ]،(۲) و چهـل و هشت میـل [شانزده فرسـخ] دور می‌زنـد. (۳) بنابراین کسانی که در این محدوده ساکن باشند، جزء حاضران به شمار می‌آیند.

در میان مفسران اهل سنت، برخی بر محدوده حرم اصرار دارند. (۴) برخی دیگر چون فخر رازی با آن‌که شافعی است و نظر شافعی محدوده قصر نماز (شانزده فرسخ) است، لیکن در تفسیر آیه می گوید حق با مالک است که می گوید: اهالی مکه و نواحی متصل به آن، تنهـا جزء حاضـران مسـجد الحرام می‌باشـند. (۵) ابـوحنیفه هم اهـل مـواقیت را از حاضـران می‌دانـد. (۶) گرچـه ظـاهر آیـه که می‌فرماید: «حاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرام» مفید این معناست که تنها ساکنان اطراف مسجدالحرام منظور است، لیکن برخی از روایات، از جمله روایت زراره که از امام صادق درباره حد حضور می‌پرسید، می‌فرماید: «ثمانیهٔ

۱- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۷۳.

۲- تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۷۸. و شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۲۳۷.

۳- تفسیرنمونه، ج ۲، ص ۲۷. تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۳۹، اللمع الدمشقی، ج ۲، ص ۲۰۴.

۴- رشید رضا، تفسیر(المنار)، ج ۲، ص ۲۲۴.

۵- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۷۳.

۶- تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۴۰۴. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، مبحث القران و التمتع و الافراد.

ص:۱۳۳

واربعین میلًا من جمیع نواحی مکهٔ».(۱) محدوده‌ای فراتر از اطراف مسجد الحرام را بیان می‌دارد. و مؤید دیدگاه شیخ طوسی و پیروان او است.

نکته‌ای در این‌جا وجود دارد معیار را اهل قرار داده است، زیرا آنان هستند که در چنین محدوده‌هایی سکونت دارند، و مردان ممکن است بیشتر در سفر باشند.

ضمناً تعبیر به «لم‌یکن اهله حاضری ...». به جای نایی و بعید، اشارت به تسهیل و تخفیف برای مسافران است.

۱۲. اقسام حج

آیه با تعبیر «لم‌یکن اهله حاضری ...»، عملًا حج را به دو نوع تمتع و غیرتمتع تقسیم نمود، و وظیفه قربانی را از دوش آنها که متمتع نیستند برداشت، ولی از این که حج غیرتمتع چه نوع حجی است و آیا یک قسم است یا بیشتر؟ سخنی به میان نیاورده است. و طبیعی است که بیان تفصیلی آن را به بیان نبوی و ولوی موکول نماید، لذا در روایات وارده از اهل بیت می‌خوانیم که امام صادق فرمود: «الحجّ ثلاثهُ اصنافٍ: حجّ مُفرَد، و قِرانٌ و تَمَتَّع بِالْعُمْرَةِ إِلَی الْحَجِ».(۲) و هر یک از اینها احکامی دارد که در کتب فقهی بحث شده است.

رخصت یا عزیمت؟

ظاهر آیه «ذلِکَ لِمَنْ لَمْ‌یَکُنْ أَهْلُهُ حاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرام» این است که انجام حج تمتع بر مستطیع عزیمت است، فقها نیز معتقدند حج قران و افراد متعین بر حاضر، و حج تمتع متعین بر نایی است، مگر به دلیل ضرورت که می‌تواند حج

۱- وسایل الشیع، ج ۸، ص ۱۸۷، باب ۶ از ابواب اقسام الحج، ح ۷.

۲- رک: وسایل، ابواب اقسام الحج، باب ۱، ح ۱.

ص:۱۳۴

تمتع را به حج افراد بدل نماید. (۱) البته در جایی که شخص مخیر باشد در انجام هر یک از انواع حج، مثل حج منذور مطلق، تمتع افضل است، به دلیل این که مشتمل بر دو منسک حج و عمره است، و دو منسک افضل از منسک واحد است. و برخی از روایات نیز بر آن دلالت می کند. از جمله در روایتی از امام باقر می‌خوانیم که در پاسخ راوی که پرسیده بود آیا حج افراد انجام دهم؟ حضرت فرمود: «لَو حَجَجْتُ الفاً الفاً، لَتَمَتَعْتُ، فَلا تُفرِد».(۲) نکته پایانی

این آیه با این جمله به پایان می‌رسد که فرمود: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّه شَدِیدُ الْعِقابِ». که خود بیانگر دو نکته اساسی است: یکی سفارش به تقوا، که در اینجا منظور مراعات احکام و حدود الهی در حج و مناسک آن است.

نکته دوم تهدید به عقاب، و این حکایت از آن دارد که بوی مخالفت از سوی مخاطبان این حکم عمومی و مردمی که از عهد ابراهیم وجود داشته است، استشمام می‌شده است. و خداوند خواسته است با این تهدید راه هرگونه مخالفت را سد نماید، چنانکه در جای دیگر فرمود: «وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمِینَ (آل‌عمران: ۹۶)».

لطایف و اشارات

۱. در برخی از روایات تمام الحج به لقای امام تفسیر شده است، چنانکه امام باقر در روایتی می‌فرماید: «تَمَامُ الْحَجِّ لِقَاءُ الإِمَامِ».(۳) در حال حضور امام،

۱- کنزالعرفان، ج ۱، ص ۲۹۹.

۲- وسایل الشیع، ج ۸، ص ۱۸۱، باب ۴ از ابواب اقسام الحج، ح ۲۱.

۳- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۴۹. باب إتباع الحج بالزیار. صدوق، من لایحضره‌الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۸. باب ثواب زیار النبی و الأئم.

ص:۱۳۵

حاجی بایـد پس از انجام مناسک حـج، به دیـدار امام خود برود، و آنچه در مناسک با خـدای خود عهـد بسـته، با امام تجدیـد عهد نماید. و بسا مناسک خود را عرضه نماید تا امام بر درستی آن صحه بگذارد. و در زمان غیبت امام به زیارت امامان- علیهم السلام- برود.

۲. تعبیر به «لله» در آغـاز بیـان حـج و عمره، پیـامش این است که حـجّ و عمره و همه اجزاء و جزییات آن دو نیز بایـد تنها برای خـدا باشد.

۳. جمله «فإن احصـرتم» که پس از بیان «أتموا الحج والعمرة» آمده است، مبین این حکم است که احصار در هر یک از حج و عمره ممکن می‌باشد.

۴. تخییر در پرداخت فدیه، و تشریع بدل قربانی، بیانگر این است که احکام اسلامی از انعطاف کافی برخوردار است.

۵. تعبیر «فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیامُ»، مبین این حکم است که رویکرد به صیام مترتب بر نبود قربانی است، نه تخییر بین آن دو.

۶. عبارت‌های «فَفِدْیَةٌ مِنْ صِیامٍ»، و «فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَی الْحَجِّ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ»، و «فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیامُ». گرچه به ظاهر اخبار است، اما در حقیقت انشاء و در مقام تشریع است، یعنی انشاء به لسان اخبار می‌باشد.

۷. بیـان حلق، قربـانی و بـدل قربانی در این آیه، و نپرداختن به موارد دیگر، پیامش این است که لازم نیست همه مسایل را یکجا بیان نمود، بلکه بهتر است اندک اندک بیان شود.

۸. گرچه در تشریع قرآن، همواره برای زن و مرد با افعال و ضمایر مذکر به کار رفته است، اما مسأله حلق اختصاص به مردان دارد.

۹. تفاوت تکلیف نسبت به حاضـر و مسافر که فرمود: «لم‌یکن اهله حاضـری». نشان از حکمت این تشـریع است که شارع برای آنان که از راه‌های دور می‌آیند، و سختی و مشقت سفر را تحمل می‌کنند، سزاوار است از تسهیل و تخفیف برخوردار باشند.

ص:۱۳۶

۱۰. تفاوت وظایف متمتع و قارن و مفرد، در حقیقت مصداقی از تأثیر زمان و مکان در تشریع احکام الهی است.

۱۱. ذکر تقوا در کنار احکام و مناسک حج، مفید این معناست که انجام آن نشانه تقوا و ترک آن علامت بی‌تقوایی است.

۱۲. سفارش اکید به تقوا و تهدید پس از بیان احکام، مفید این معناست که تساهل در انجام احکام و حدود الهی پذیرفته نیست.

۱۳. ذکر تقوا هم در حج آمده و هم در روزه، با این تفاوت که تقوا در حج زمینه عمل به مناسک قلمداد شده است، ولی در روزه تقوا ثمره انجام آن به شمار آمده است. و این خود نشان از دو نوع تقوا، و یا تفاوت در تأثیر و تأثّر احکام الهی دارد.

***

ص:۱۳۷

* آیه هفتم

اشاره

«الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الْحَجِّ وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوى وَ اتَّقُونِ يا أُولِي الْأَلْبابِ (بقره: ۱۹۷)».

شرح واژگان

أ. رفث: لغت شناسان می گویند: رفث در لغت به معنای فحش و ناسزا گفتن، یا تصریح نمودن به موارد کنایی می‌باشد. (۱) برخی می‌افزایند: این واژه کنایه از جماع است و در مطلق رفتار و گفتار و روابط جنسی بین زن و مرد به کار می‌رود. (۲) ب. فسق: این کلمه در لغت به معنای خروج چیزی از چیز دیگر است. (۳) برخی از لغت شناسان معنای این واژه را خروج از اطاعت خدا و بیرون رفتن از طریق حق می‌دانند. (۴) و در قرآن به معنای خارج شدن از طاعت است، چنانکه می‌فرماید: «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ (اسراء: ۵۰)».

ج. جدال: واژه جدال در اصل به معنای پیچیدن و محکم کردن طناب است. و در مناظرات به معنای گفتگو کردن دو نفر برای پیروزی بر یکدیگر است، گویا هر کدام می‌خواهد حرف خود را محکم کند. (۵)

۱- فیومی، المصباح المنیر، ابن‌منظور، لسان العرب، ریشه رفث.

۲- جوهری، صحاح اللغ، ریشه رفث.

۳- جوهری، صحاح اللغ، فیومی، المصباح المنیر، ریشه فسق.

۴- ابن‌منظور، لسان العرب، ریشه فسق.

۵- ابن‌منظور، لسان العرب، راغب اصفهانی، مفردات، ریشه جدل.

ص:۱۳۸

محتوای آیه

در آیه قبلی از امهات مسایل حج، از قبیل اصل حج و عمره، لزوم اتمام آن، مسأله احصار، انواع حج به خصوص حج تمتع، و ضرورت قربانی در آن سخن به میان آمده بود. در این آیه نیز به بیان برخی از امور مربوط به حجّ پرداخته است، که عبارت است از: زمان حج، فرض حج، گوشه‌ای از آداب حج، یادآوری تقوا و تأکید بر آن.

۱. زمان حجّ

جمله «الحج اشهر معلومات»، در مقام این است که بگوید حج را نمی‌توان در همه ماههای سال انجام داد، بلکه زمانی مخصوص و تنها در چند ماه صورت می‌گیرد. (۱) این ماهها عبارت است از شوال، ذوالقعده و ذوالحجه است. (۲) و در حقیقت مثل بیان زمان روزه است که فرمود: «کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ ... شَهْرُ رَمَضانَ (بقره: ۱۸۳- ۶)». و گرنه مانند این است که عبادتی را قبل از دخول وقت انجام دهد.

نکته‌ای که در اینجا وجود دارد این‌که این سه ماهی که به عنوان ماه حج قرار داده شده است، تمام سه ماه است یا دو ماه و ده روز ذوالحجه؟ پاسخ آن است که در تمام دو ماه شوال و ذوالقعده و چند روز اول ذوالحجه که زمان احرام

۱- ابوحنیفه و مالک از پیشوایان اهل سنت معتقدند که احرام حج قبل از اشهر حج جایز است. تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۴۲. تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۷۷. و تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۴۰۶.

۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۳. تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۴۲. تفسیرکبیر، ج ۵، ص ۱۷۶. تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۴۰۵. تفسیر المنار، ج ۲، ص ۲۲۶. تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۷۸. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۷.

ص:۱۳۹

حج افراد و قران، و انجام عمره تمتع است، بحثی نیست. اما در ذوالحجه که به همین نام حج نامیده شده است، به دلیل این است اصل حج در این ماه صورت

ص:۱۴۰

می گیرد و لازم نیست که همه ماه ظرف زمان حج باشد، چنانکه نماز روز جمعه و عید نیز لازم نیست همه روز را فرا بگیرد. (۱) البته چون «اشهر» به لحاظ معنا ظرف زمان است، و حجّ از مقوله فعل است، نمی‌تواند حجّ خود زمان باشد، از این رو و به لحاظ قوانین ادبی می‌بایست کلمه مناسبی چون «اشهر»، «زمان»، «وقت»، در تقدیر گرفت. برخی از مفسران بدون تقدیر نیز به توجیه آیه پرداخته و گفته‌اند به علاقه حال و محلّ صحیح است که گفته شود: الحجّ اشهر، چنانکه گفته می‌شود: «لیل قائم» و «نهار صائم».(۲) به هر صورت آیه بیانگر این است که زمان حجّ در میان عرب معروف و مشهور بوده و باید در همان زمان معین که یادگار دوران ابراهیم است انجام شود، و کسی حقّ تغییر و تبدیل آن را ندارد. چون سابقه تغییر و تبدیل زمان در عرب وجود داشته است، و آنها به خاطر مصالح واهی خود زمانها را جابه‌جا می کردند. قرآن از جابه‌جایی به نسیء تعبیر کرده و می‌فرماید: «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيادَةٌ فِی الْکُفْرِ ... یُحِلُّونَهُ عاماً وَ یُحَرِّمُونَهُ عاماً (توبه: ۳۶)». (۳) نکته جالب این که دو ماه از این ماههای حرام (ذی‌قعده و ذی‌حجّه) همان ماههای حجّ است.

از این که زمان حج را محدود نمود به ماههای معین، معلوم می‌شود که عمره زمان مخصوصی ندارد و در طول سال می‌توان آن را انجام داد. البته عمره تمتع چون پیوند ناگسستنی با حج تمتع دارد، و گویا با حج یک عمل به شمار می‌رود، نیز مشمول ماههای حج می‌باشد.

۱- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۴. تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۷۶. تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۴۰۵. تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۷۸.

۲- تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۷۶. قرطبی تقدیر« فی» را نیز نقل کرده، و بر آن اشکال نموده است که با این تقدیر باید به نصب خوانده شود. تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۴۰۵.

۳- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۳. تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۷۶. تفسیر المنار، ج ۲، ص ۲۲۶.

ص:۱۴۱

۲. فرض حج

شکی نیست که واجب کننده حج بر انسان شارع مقدس است، و تردیدی نیست که وجوب تکلیف و تشریع را باید به خود شارع نسبت داد، لیکن در این آیه فرض شدن حجّ را به شخص انسان نسبت داده و می‌فرماید: «فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَ».

این تعبیر بدین معنا نیست که این تکلیف مهم به دلخواه انسان باشد، و اگر خواست بر خود واجب کند و اگر نخواست نکند، بلکه به این معناست که پس از حصول شرایط از جمله استطاعت، و حضور در میقات، و محرم شدن که در حقیقت شروع در عملیات حج است،(۱) که بعد از آن، دو وظیفه مهم بر عهده دارد: یکی به اتمام رساندن آن، دوم رعایت ادب و آداب حج.

تعبیر به فرض که به معنای قطع، ابرام و احکام است. (۲) بیانگر آن است که بعد از حصول استطاعت و واجب شدن، ممکن است مستطیع خود را در معرض حج قرار ندهد، و یا عازم میقات بشود ولی مناسک را شروع نکند، اینجاست که اصل وجوب و واجب هست، اما فرض هنوز محقق نشده است. لذا شخص مستطیع حاضر در میقات با محرم شدن حج را بر خود فرض و قطعی می‌کند.

۱- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۴. تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۴۳. تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۷۸. تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۴۰۶. تفسیر المنار، ج ۲، ص ۲۲۷. تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۷۹. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۹.

۲- المصباح المنیر، ریشه فرض.

ص:۱۴۲

۳. احرام

با توجه به تفسیر این بخش از آیه، به این نتیجه می‌رسیم که اعمال حجّ با احرام شروع می‌شود. و گرچه آیات قرآن صراحتاً امر به این منسک نکرده و از ضرورت محرم شدن سخن نگفته است، اما این به معنای نبودن و نپرداختن آن در قرآن

ص:۱۴۳

نیست، بلکه گویا احرام را مفروغ‌عنه دانسته و به احکام آن پرداخته است، زیرا می‌فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَکُمْ بَهِیمَهُ الأَنْعامِ إِلَّا ما یُتْلی عَلَیْکُمْ غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ یَحْکُمُ ما یُرِیدُ (مائده: ۱)».

واژه حُرُم، از لحاظ ساختاری جمع است که مفرد آن می‌تواند حریم، حِرْم، حَرام، و مُحْرِم است، البته مصدر نیز می‌تواند باشد. (۱) این واژه به اشتراک لفظی شامل همه این موارد می‌شود، چنانکه قرآن در خصوص زمان حرام می‌فرماید: «إِنَّ عِدَّهَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً ... مِنْها أَرْبَعَهٌ حُرُمٌ (توبه: ۳۵)».

این آیه در صدد بیان حلیت حیوانات سه‌گانه شتر، گاو، و گوسفند است، لذا فرمود: «أُحِلَّتْ لَکُمْ بَهِیمَهُ الأَنْعامِ». پس از آن به دو استثناء اشارت نمود: یکی گوشت‌های حرام،(۲) و دیگری صید در حال احرام که فرمود: «غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ». روشن است که این جمله حال است از برای ضمیر در «لَکُم»، و جمله «وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ»، نیز حال است از برای «محلّی الصید».(۳) که نتیجه این می‌شود که گوشت انعام بر شما حلال است، مگر آنچه حرمتشان بیان می‌شود. و مگر صید در حال احرام.

ربط در آیه

در این آیه ابتدا از ضرورت وفای به عقود سخن گفت، و پس از آن به حلیت گوشت و حرمت صید اشارت نمود، این بدان معناست که رعایت حلال و حرام خدا خود نوعی وفای به عهد الهی است. (۴)

۱- مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۵۱. تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۶۰۱. تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۱۶۲، و ج ۷، ص ۱۳۸. المصباح المنیر و المنجد، حرم.

۲- (۲)-« حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَهُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِیرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَیْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَهُ وَ الْمَوْقُوذَهُ وَ الْمُتَرَدِّیَهُ وَ النَّطِیحَهُ وَ ما أَکَلَ السَّبُعُ إِلَّا ما ذَکَّیْتُمْ وَ ما ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ(مائده: ۳)».

۳- مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۱۵۱. تفسیرکشاف، ج ۱، ص ۶۰۱. تفسیرالمیزان، ج ۵، ص ۱۶۱.

۴- تفسیرکشاف، ج ۱، ص ۶۰۱. تفسیرالمیزان، ج ۵، ص ۱۶۱.

ص:۱۴۴

ص:۱۴۵

در آیه دیگر نیز به همین معنا اشارت نموده و می‌فرماید: «وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا (مائده: ۲)». در این آیه شریفه نیز اصل احرام را مفروغ دانسته است. و برای تأکید می‌فرماید: بعد از بیرون رفتن از احرام می‌توانید صید کنید.

و در جای دیگر می‌فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاتَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ (مائده: ۹۵)». و در ادامه می‌فرماید: «أُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَحْرِ وَ طَعامُهُ مَتاعاً لَکُمْ وَ لِلسَّیَّارَةِ (مائده: ۹۶)». در این آیه، ضمن مفروغ دانستن احرام، به ممنوع بودن صید خشکی در حال احرام، و روا بودن صید آبی برای مقیم و مسافر تصریح می‌کند، و در پایان آیه با تأکید دوباره و صراحت بیشتر می‌فرماید «وَ حُرِّمَ عَلَیْکُمْ صَیْدُ الْبَرِّ ما دُمْتُمْ حُرُماً».

مکان احرام

وقتی بنا شد احرام به عنوان یکی از مناسک حج باشد، طبیعی است که شرایط، آداب و احکامی دارد. از جمله محل محرم شدن کهبدان میقات گفته می‌شود، لیکن قرآن بدان نپرداخته، و این گونه موارد باید از معصوم آموخت، و جزییات را از زبان آنها شنید. قرآن کریم به محل احرام که به آن میقات گفته می‌شود اشارتی ندارد.

البته بسا بتوان از مجموع آیات حج به ضرورت مسأله رسید، زیرا وقتی ابراهیم و محمد انسانها را دعوت به حج می‌کنند، و انسانهای خداجو به قصد حج عازم خانه خدا می‌شوند، وعده‌گاهی هست تا بگویند: «لبیک» ما آمدیم، و در آنجا مهیای ورود به حرم الهی شوند. (۱)

۱- میقات درعمره عبارت است از: ۱- عقیق(مسلخ، غمره و ذات عرق) برای مسیر عراق، ۲- مسجد شجره برای مسیر مدینه، ۳- یلملم برای مسیر یمن، ۴- قرن المنازل برای مسیر طایف، ۵- جحفه برای اهالی شام، ۶- میقات برای اهالی مکه، و نیز میقات برای حج برای همگان خود مکه می‌باشد. رک: مدارک الاحکام، ج ۷، ص ۲۱۴- ۲۲۱.

ص:۱۴۶

۴. محرمات احرام

قرآن کریم با تعبیر به: «فَلا رَفَثَ وَ لافُسُوقَ وَ لاجِدالَ فِی الْحَجِ»، در حقیقت برای محرم محذوراتی را بیان می‌کند، که باید از آنها اجتناب نماید. از این‌گونه امور به محرمات احرام تعبیر می‌شود، که قرآن به برخی از آنها اشارت کرده که عبارت است از:

أ. مباشرت با زنان

اولین محذور در حال احرام «رفث» است. مفسران می‌گویند: این تعبیر کنایه از جماع با زنان است،(۱) چنانکه در مباحات شب‌های رمضان نیز فرمود: «أُحِلَّ لَکُمْ لَیْلَةَ الصِّیامِ الرَّفَثُ إِلی نِسائِکُمْ (بقره: ۱۸۷)». در روایتی از امام صادق همین معنا آمده است، که فرمود: «فالرفث الجماع ...». (۲) برخی از مفسران تعبیر به تمتعات جنسی کرده و حکم فراگیری نسبت به این مسأله دارند،(۳) که طبیعی است در حج، شامل مقدمات آمیزش و دیگر التذاذات جنسی نیز می‌شود. در حقیقت رفث نسبت به هر عضوی وجود دارد؛ رفث به زبان یعنی گفتن کلمات تحریک آمیز، رفث به دست یعنی لمس و مس نمودن و ... (۴) بعضی از مفسران نیز تعبیر به «رفث» را به فحش نیز تفسیر نموده‌اند. (۵)

۱- تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۸۰.

۲- وسائل الشیع، ج ۹، ص ۱۰۸، باب ۳۲ از ابواب تروک احرام، ح ۱. و دیگر احادیث.

۳- تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۹.

۴- تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۷۹.

۵- تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۴۳.

ص:۱۴۷

ص:۱۴۸

ب. فسق

فسق گرچه به معنای خروج از طاعت است، اما آنچه در تفسیر آیه آمده است ممکن است منظور همه معاصی باشد. (۱) چنانکه قرآن نیز می‌فرماید: «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ (کهف: ۵۰)»؛ و یا می‌فرماید: «وَ لاتَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ (انعام: ۱۲۲)»، و یا مقصود به کاربردن القاب زشت و بدگویی باشد،(۲) چنانکه قرآن می‌فرماید: «وَ لاتَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الاسْمُ الْفُسُوقُ (حجرات: ۱۱)»، و یا مراد دروغ گفتن باشد. (۳) روایات نیز بر همین مطلب دلالت دارد، در روایت معاوی بن عمار از امام صادق نقل می‌کند آن حضرت می‌فرماید: «... والفسوق الکذب و السباب».(۴) ممکن است نام بردن امام از کذب به منزله تعیین مصداق بارز و یا نقش کلیدی این رذیله باشد.

ج. جدال

جدال نیز هر چند به معنای مراء و بگو مگو و درگیری لفظی است. اما در اینجا ممکن است به معنای مراء با رفقا و خدمه و همراهان باشد،(۵) و یا به تفاخر و تنازع باشد،(۶) و یا به معنای اختلاف در رؤیت هلال باشد،(۷) معنای قسم

۱- تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۸۰. تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۴۳. تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۴۰۶. تفسیر المنار، ج ۲، ص ۲۲۷. تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۷۹. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۹.

۲- تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۴۳. تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۴۰۶.

۳- مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۵۱.

۴- وسائل الشیع، ج ۹، ص ۱۰۸، باب ۳۲ از ابواب تروک احرام، ح ۱. و دیگر احادیث.

۵- تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۴۳.

۶- تفسیر المنار، ج ۲، ص ۲۲۷.

۷- تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۸۱.

ص:۱۴۹

خوردن خواه راست باشد یا دروغ، و گفتن «لا و الله» و «بلی و الله» است. (۱) در روایات نیز بر این معنا تصریح شده است؛ در همان روایت معاوی بن عمار آمده است که امام صادق فرمود: «الجدال قول الرجل لا و الله و بلی و الله».(۲) بیان این مصداق از سوی امام با معنای لغوی و اصطلاحی جدال کاملًا مرتبط است، چرا که مراء کننده قصد دارد با قسم خوردن در گفتگوی خود بر طرف مقابل پیروز شود.

دو نکته:

نکته اول این که تعبیر به «فلارفث و لافسوق و لاجدال فی الحجّ». گرچه به صورت جمله خبریه است، و بیانگر گزارش از وضعیت مطلوب در حجّ است، لیکن در واقع در مقام تشریع است، یعنی چنین نباید باشد.

اما نکته دوم، این‌که در برنامه حجّ بر حذر داشتن از فسوق و جدال به این معنا نیست که در غیر حج مشکلی ندارد، بلکه به این معناست که پرهیز از این امور در حجّ اشدّ است.

د. صید

صید در خشکی، چنانکه فرمود: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاتَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ». و نیز فرمود: «حُرِّمَ عَلَیْکُمْ صَیْدُ الْبَرِّ مادُمْتُمْ حُرُماً (مائده: ۹۶)».

ه. حلق یا تراشیدن سر

چنانکه فرمود: «لاتَحْلِقُوا رُؤُسَکُمْ حتی یبلغ الهدی محله (بقره: ۱۹۶)؛ سرهای خود را نتراشید تا قربانی به محلش برسد»، البته بعید نیست که حلق در اینجا

۱- مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۵۱. تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۷۹.

۲- وسائل الشیع، ج ۹، ص ۱۰۸، باب ۳۲ از ابواب تروک احرام، ح ۱. و دیگر احادیث.

ص:۱۵۰

کنایه از احلال باشد، چرا که محرم با انجام حلق از احرام خارج شده و محل می گردد.

فلسفه محرمات

از مرور در آیات قرآن چنین بر می‌آید که راز محرمات احرام، و دست‌کم حکمت تحریم صید، امتحان الهی است که نسبت به محرم اجرا می‌شود. چنانکه می‌فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَیَبْلُوَنَّکُمُ اللَّهُ بِشَیْءٍ مِنَ الصَّیْدِ تَنالُهُ أَیْدِیکُمْ وَ رِماحُکُمْ لِیَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ یَخافُهُ بِالْغَیْبِ فَمَنِ اعْتَدی بَعْدَ ذلِکَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِیمٌ (مائده: ۹۴)». در این آیه به صراحت می‌فرماید خداوند شما را به وسیله صید نمودن با دست و سلاح آزمایش می کند، تا خداترسانی که ایمان به غیب دارند، معلوم شوند. علامه طباطبایی می‌فرماید: اصلًا این آیه زمینه چینی برای مطالب آیه بعد است. (۱) لذا به دنبال آن می‌فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاتَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ». و در پایان می گوید: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ».

از سوی دیگر حکمت این محرمات ممکن است این باشد که انسان مواظب آداب و رفتار و گفتار خود باشد، زیرا ادب اقتضا می کند که ادبش در مجلس سلطان با ادب در مجلس اخوان تفاوت کند. و حاجی باید بداند که قاصد حرم الهی و زائر خانه‌ای است که خداوند آن را به خود نسبت می‌دهد. (۲) ۵. کفاره محرمات

از زاویه تفسیر آیات حج، باید گفت: قرآن کریم اشاره اجمالی به کفاره ارتکاب برخی از محرمات نموده است، در یکجا درباره تراشیدن سر می‌فرماید: «لاتَحْلِقُوا رُؤُسَکُمْ حتی یبلغ الهدی محله فمن کان منکم مریضاً او به اذی من رأسه

۱- تفسیرالمیزان، ج ۶، ص ۱۳۸.

۲- تفسیر المنار، ج ۲، ص ۲۲۸.

ص:۱۵۱

ففدیهٔ من صیام او صدقهٔ او نسک (بقره: ۱۹۶)». و در جای دیگر در باره کفاره صید می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا لاتقتلوا الصید و انتم حرم، و من قتله منکم متعمداً فجزاءٌ مثل ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل منکم هدیاً بالغ الکعبهٔ او کفارهٔ طعام مسکین او عدل ذلک صیاماً لیذوق وبال امره (مائده: ۹۵)».

برخی از مفسران می گویند: این که مقید به تعمد نمود، بدین معناست که حکم خطا فرق می کند، زیرا در خطا قصد کشتن صید را نداشت، بلکه مثلًا به قصد تیر اندازی، ناگهان به صید برخورد نمود. و نیز این که به طور مطلق کفاره را واجب نمود، بیانگر عدم تفاوت بین ذاکر و ناسی و ساهی است. (۱)

این دو آیه ضمن آن‌که اصل کفاره محرمات را تشریع می کند، مسایلی چون: عوامل اضطرار، جایگزین کفاره، نوع کفاره، محل انجام هدی و فلسفه کفاره را نیز بیان می کند.

۶. هشدار به خطاکاران

در بخش پایانی آیه با التفات از غیب «من فرض ...» به خطاب «تفعلوا ...»، به سه نکته اساسی اشارت شده است، که هر کدام نقشی مهم در زندگی انسان ایفا می کند.

ابتدا فرمود: «وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ یَعْلَمْهُ اللَّهُ». این در حقیقت یادآوری تقوا و هشداری بر رعایت امور یاد شده است، که گمان نکنید از مراقبت الهی می‌توانید فرار کنید، نه! هرگز چنین نیست، بلکه هر آنچه از خیر و خوبی انجام می‌دهید، خداوند بدان آگاه است. برخی از مفسران می گویند: این جمله، پس از نهی شرور، ترغیب به خیر است؛ یعنی به جای انجام زشتی‌ها، دنبال نیکی و

۱- تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۱۳۹.

ص:۱۵۲

نکویی‌ها باشید، به جای ارتکاب فسق دنبال خیرات باشید، و به جای جدال در پی وفاق و اخلاق جمیله باشید. (۱)

در جمله بعدی فرمود: «وَ تَزَوَّدُوا». بـا این جمله یـادآور می‌شود که به فکر زاد و توشه باشـید، می‌نویسـند: درآن زمان برخی ازمردم عرب با دست خالی به زیارت خانه می‌رفتنـد، و منطقشان این بود که ما عازم حـج و زایر خـداییم، و ممکن نیست که خداونـد به ما غذا ندهد. (۲) خداوند با ردّ چنین منطقی به حاجیان سفارش می‌کند که زاد و توشه با خود بردارند.

در ضـمن با بیان بسیار لطیف، به توشه اخروی نیز توجه داده و می‌فرماید: «فَإِنَّ خَيْرَالزَّادِ التَّقْوى». تزودوا توشه دنیایی بود، و خیرالزاد توشه اخروی است. و سفارش دوباره بر تقوا.

توشه دنیا و توشه آخرت

برای انسـان دو گونه سـفر وجود دارد: یکی سـفر در دنیـا، و دیگری سـفر از دنیـا. و چون در دو فضای متمایز دنیا و آخرت صورت می‌گیرد طبعاً توشه هرکـدام و رنج آن نیز با دیگری متفاوت است، برای سـفر در دنیا شـناخت مقصد و مسـیر، رفیق راه، آب و غذا، پول، لبـاس، مرکب و امثـال آنهـا که متنـاسب بـا وضع همین دنیا و از جنس آن است لازم می‌باشـد، که بودن آن موجب آسایش و لذت چند روزه می‌شود، و نبود آنها به هر دلیل باعث رنج و سختی انسان در زمانی اندک می‌شود.

اما سـفر از دنیا نیازمند توشه معنوی از جمله شناخت مبدأ و معاد، معرفت حق تعالی، اطاعت خدا، تقوا، عمل صالح می‌باشد، که اگر انسان بتواند آن را از

۱- تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲- تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۴۴. کشف الاسرار و عدة الابرار، ج ۱، ص ۵۳۲. تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۴۱۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۱.

ص:۱۵۳

گزند راهزنان طریق هدایت محفوظ بدارد، به سر منزل مقصود، و در نهایت رهایی از رنج همیشگی و عذاب دایمی نصیبش خواهد شد.

می‌نویسند: توشه در دنیا انسان را به لـذت موقت و آمیخته با گرفتای می‌رساند، ولی توشه آخرت انسان را به لذت دایمی و به دور از آلام متصل می‌کند. توشه دنیا پشت سر انسان است و خاصیت متصرم و زوال پذیر دارد، ولی توشه آخرت پیش روی انسان و هر لحظه باعث قرب و وصول می‌شود. توشه دنیا باعث لذت جسمی، شهوی و اشتهایی می‌شود، ولی توشه آخرت موجب لذت روح و وصل به آستانه قدس و جلالت می‌شود. (۱)

و در آخرین جمله برای بار سوم به تقوا اشارت نموده و می‌فرماید: «وَ اتَّقُونِ یا أُولِی الْأَلْبابِ». این جمله که در حقیقت خطابی خاص به صاحبان خرد است، مبین این معناست که اگر دیگران توجهی ندارند، لااقل شما به این مهم توجه داشته باشید. (۲) برخی از مفسران می‌نویسند: این که در پایان آیه فرمود: «وَ اتَّقُونِ یا أُولِی الْأَلْبابِ». این بدان معناست که اقتضای لبّ و عقل تقوای الهی است، و هر کس رعایت تقوا نکند، نشانه بی‌خردی او است. (۳)

لطایف و اشارات

۱. تکرار سه بار کلمه حج در این آیه، نشان از اهمیت موضوع دارد؛ زیرا بار اول اشارت به زمان حج دارد، بار دوم اشارت به خود مناسک دارد، و بار سوم اشارت به زمان و مکان حج دارد.

۲. بیان منع رفث، فسق، جدال وصید، بیانگرمهمترین نمادهای رفتاری و گفتاری انسان است. رفث مخفی‌ترین رفتار خانوادگی انسان است. دروغ کلید

۱- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۸۴.

۲- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۸۶.

۳- زمخشری، تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۴۴.

ص:۱۵۴

همه بدی‌ها است، جدال معمولی‌ترین و عادی‌ترین شیوه گفتاری است. و صید نماد لغوگری در رفتار انسان است. و تراشیدن سر نماد آرایش از یک سو، و نمود راحتی از سوی دیگر است.

۳. ذکر رفث، فسق و جدال در محذورات حج، بیانگر فعالیت قوای سه‌گانه شهویه، غضبیه، و وهمیه است. رفث مربوط به قوه شهویه، فسق مربوط به قوه غضبیه، و جدال مربوط به قوه وهمیه است.

۴. سفارش مکرر به تقوا در یک آیه، بیانگر نقش تقوا در حج است، که اگر کمترین سهل انگاری شود، ممکن است انسان در کنار خانه خدا و در حال مهمانی آن ذات پاک مرتکب گناه شود.

۵. برای هر سفری زاد و توشه‌ای لازم است، حتی اگر مسافر خانه خدا باشی. و گمان نکن که چون در ضیافت الهی هستی بناست غذا از آسمان بیاید.

۶. انسان در سفری مثل حج، متوجه می‌شود که کسی برای کسی سودمند نیست، مگر زاد و توشه‌ای که خود برداشته است. و لذا باید به فکر آخرت باشد.

۷. با جمله «تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوى»، همگان را به این نکته توجه می‌دهد، که نباید دنیا را به بهانه آخرت رها کرد، و یا آخرت را به بهانه دنیا ترک نمود.

۸. بین تقوا و خردمندی رابطه ناگسستنی وجود دارد، زیرا با خرد و اندیشه می‌توان به سادگی به فکر فردای قیامت بود، و متاع اندک دنیا و لذت زودگذر آن را جایگزین نعمت‌های دایمی آخرت نکرد.

۹. خطاب به «أُولِي الأَلْبابِ»، بیانگر این است که برگزیدن توشه‌اندوزی اخروی بر زراندوزی دنیوی کاری است، که تنها از صاحبان خرد انتظار می‌رود.

۱۰. گوینده باید، در تبلیغ خود به همه راهکارهای توجه داشته باشد، وظایف را بگوید، مناسک و احکام را تشریح نماید، انذار داشته باشد، نصحیت کند، به تعقل و خردورزی نیز تشویق نماید.

۱۱. تقوا هم در حج و هم در بسیاری از عبادات بیان شده است، با این تفاوت که تقوا در حج زمینه عمل و در عبادات دیگر ثمره انجام آن می‌باشد. یعنی تقوا در حج محصّل و در دیگر عبادت محصول است.

ص:۱۵۵

**** آیه هشتم

اشاره

«یَسْئَلُونَکَ عَنِ الأَهِلَّهِٔ قُلْ هِیَ مَواقِیتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ وَ لَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ (بقره: ۱۸۹)».

شرح واژگان

أ. اهله: اهله جمع هلال است که به معنای شکل ماه در شب‌های اول تا سوم هر ماه قمری است، که گویای نو شدن ماه می‌باشد. البته واژه هلال در اصل به معنای بلند کردن صدا می‌باشد. که از اهلال در حج گرفته شده است، چرا که به هنگام تلبیه با صدای بلند لبیک می‌گفتند. (۱) ب. وقت: وقت به معنای مقداری از زمان است و هر چیزی زمان‌دار باشد موّقت گفته می‌شود، البته بعداً توسعه یافته و در مکان نیز تشبیهاً به زمان به کار رفته است. (۲) چنانکه در قرآن نیز می‌فرماید: «وَ واعَدْنا مُوسی ثَلاثِینَ لَیْلَهًٔ وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِیقاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِینَ لَیْلَهًٔ (اعراف: ۱۴۲)»، که به معنای میقات زمانی می‌باشد و درباره مکان به محل احرام اطلاق می‌شود، چنانکه امام

۱- معجم مقاییس اللغه، ریشه هل.

۲- لسان العرب، ریشه وقت.

ص:۱۵۶

صادق می‌فرماید: «الإِحْرَامُ مِنْ مَوَاقِیتَ خَمْسَةٍ وَقَّتَهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) لایَنْبَغِی لِحَاجٍّ وَ لامُعْتَمِرٍ أَنْ یُحْرِمَ قَبْلَهَا وَ لابَعْدَهَا».(۱)

۱- من لایحضره‌الفقیه، ج ۲، ص ۳۰۲. باب مواقیت الإحرام.

ص:۱۵۷

ص:۱۵۸

شأن نزول

در شأن نزول آیه می‌نویسند: معاذ بن جبل به پیامبر عرض کرد یا رسول‌الله! یهود زیاد از ما می‌پرسند که این هلال‌ها چیست؟ که این آیه نازل شد. (۱) برخی از تفاسیر اضافه نموده‌اند که سؤال این بوده است، که چرا و چگونه ماه ابتدا به صورت نخی باریک ظاهر می‌شود و اندک اندک گسترش یافته تا به صورت دایره در آمده و دوباره باریک شده و به صورت اول در می‌آید، و مانند خورشید نیست که یکسان باشد. (۲)

محتوای آیه

این آیه شریفه از دو بخش به حسب ظاهر مجزا از یکدیگر تشکیل شده است و هر کدام محتوای خاص خودش را دارد، گرچه خواهیم گفت که دو بخش آیه به یکدیگر مرتبطند.

أ. فلسفه هلال

در بخش نخست آیه، خدای سبحان ابتدا پرسشی را که از سوی عده‌ای مطرح شده است، یادآور می‌شود و سپس پاسخ آن را بیان می‌کند، در این‌که پرسش در آیه از چه امری بوده است؟ وجوهی ذکر شده است، از جمله:

سؤال ازحقیقت تکوینی ماه. (۳) سؤال از اشکال مختلف ماه چون: هلال، قمر و بدر. (۴)

۱- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۸۳.

۲- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۳۲. و فضل‌الله، سید محمدحسین، من وحی القرآن، ج ۴، ص ۶۱.

۳- مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۱۰.

۴- تفسیر تبیان، ج ۲، ص ۱۴۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۸۳. کشف الاسرار، ج ۱، ص ۵۱۵. تقریب القرآن الی الاذهان، ج ۱، ص ۲۲۵. الجدید فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۲۷.

ص:۱۵۹

سؤال از ماهیت هلال و چگونگی ظهور آن بعد از محاق.

سؤال از دوازده بودن عدد ماه.

سؤال از فایده تغییرات بوده است؟(۱)

سؤال از احکام شرعی مربوطه می‌باشد. (۲) مجموع این سؤال‌ها را می‌تواند در دو پرسش عمده خلاصه نمود: یکی سؤال از سبب و علت ظهور اهلّه، دوم سؤال از حکمت و احکام آن؟

در خود سؤال نشانه‌ای از نوع سؤال نیست. از این رو برخی از مفسران به قرینه پاسخی که در آیه آمده و صیغه جمعی که به کار برده است، گفته‌اند سؤال از سبب و یا فایده هلال بوده است. و از این‌که در پاسخ فرمود: «هِیَ مَواقِیتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِ» معلوم می‌شود، که آنچه برای اعمال و افعال قرار داده شده است زمانهاست، که عنوان ماه‌های قمری به خود گرفته است نه هلال که از سنخ زمان نمی‌باشد، و تنها صورت و اشکالی از قمر می‌باشند. (۳) از سوی دیگر بسیاری از تفاسیر با توجه به قرینه سبب نزول گفته‌اند، محتوای سؤال کم و زیاد شدن چهره پیدای ماه و تغییر شکل‌های آن بوده است.

تناسب پاسخ و پرسش

اگر سؤال پرسشگران از فایده تغییر هلال، حکمت شکل‌های متعدد و احکام شرعی آن باشد، پاسخ آیه متناسب با پرسش می‌باشد، و با آن تطابق دارد. (۴) اما

۱- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۳۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۶. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۰.

۲- الفرقان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۸۸.

۳- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۳۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۶. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۰.

۴- روح المعانی، آلوسی، سید محمود، ج ۲، ص ۱۰.

ص:۱۶۰

اگر سؤال از امور تکوینی و علل و اسباب این تغییرات باشد که بعید هم نیست، آنچه در بدو امر به ذهن می‌رسد این است که پاسخ داده شـده با سؤال مطابقت نـدارد! و از سویی می‌دانیم که خـدای حکیم سـخن بـدون حکمت نمی‌گویـد، برخی از مفسـران در این زمینه می‌گویند: خداوند با این پاسخ به پرسشـگران می‌فهماند که پرسش باید ثمره علمی و یا عملی، و یا فایده دینی یا دنیایی داشته باشد، و باید سؤالی که مشکلی را حلّ نمی‌کند رها کنند، و به دنبال پرسش‌های اساسی برآیند، به خصوص این‌که این‌گونه سؤال‌ها از ناحیه یهود مطرح می‌شده است، و قصد داشـتند مسـلمانان را به عجز و ناتوایی وانمود کنند، از این رو خدای حکیم مخاطب را از پاسخی که درک آن سخت بود به حکمت اهله که سودمندتر بود منصرف نمود.

در این‌گونه پاسخ‌گویی لطف و مرحمتی نهفته است که بیانگر بلاغت گوینده است، زیرا در آن مصـلحت علمی و عملی مخاطب و میزان توانـایی فهم وی ملاـحظه شـده است، افزون بر آن‌که نهـایت علاقه معلّم به متعلّم را نشان می‌دهـد. (۱) بایـد توجه داشت، که خـدای حکیم و قرآن کریم همواره به هر پرسشـی از سوی هر کس و در هر موضوعی پاسخ نخواهند داد، چرا که به خوبی مشاهده می‌شود حکیم متعال در برابر سؤال کفار از روح که به حسب ظاهر از ماهیت و حقیقت آن بوده است، می‌فرمایـد: «وَ یَسْـئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَ مـا أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِیلًا (اسـراء: ۸۵)». پرسشـگران را بـه علـم الهی حـوالت داده اسـت، چرا که مخاطبان توانایی دریافت پاسخ مناسب را نداشتند.

فایده تغییر هلال

در پاسـخ خداونـد به پرسـش مخاطبـان، به دو امر مهم به عنوان فایـده شـکل‌گیری هلاـل اشـارت شـده است: یکی مردم «للناس»، و دیگری حج «للحجّ». یکی را

۱- تفسیر مواهب الرحمن، ج ۳، ص:۱۱۲.

ص:۱۶۱

می‌توان متعلق به دنیا و مادیت دانست و دیگری را متعلق به عبادت و معنویت به شمار آورد.

قرآن در خصوص تغییر شکل‌های هلال و جایگاه علمی و عملی آن می‌فرماید: «هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَ الْحِسابَ (یونس: ۵)»، که در حقیقت نقش عدد، حساب، تاریخ سال و ماه را در نظام زندگی بشر و ارتباط آن با کسب و کار را بیان می‌کند.

برخی از مفسران می‌نویسند: اگر یک روز تاریخ- جدایش روزها، ماه‌ها و سال‌ها- از زندگی بشر برداشته شود و مثلًا نه روزهای هفته روشن باشد و نه روزهای ماه و نه شماره ماه‌ها و سال‌ها، در این موقع تمام مسایل تجاری، اقتصادی، سیاسی و هرگونه قرارداد و برنامه زمان‌بندی شده به هم می‌ریزد، و هیچ کاری نظم و انضباطی به خود نخواهد گرفت، و حتی وضع کشاورزی، دامداری و صنایع تولیدی نیز دچار هرج و مرج می‌شود. (۱) و این که فرمود «للناس» بدان معناست که انسان در زندگی روزانه خود از ظهور این شکل‌های گوناگون استفاده می‌کنند، هم در عبادت‌هایی که وقت معینی در ماه و سال دارد، و هم در زندگی روزمرّه اقتصادی و معیشتی خود بهره‌مند می‌باشد، با اشکال مختلف ماه نه تنها آغاز، وسط و آخر ماه را می‌توان با آن شناخت، بلکه با دقت شب‌های ماه را نیز می‌توان تشخیص داد. و بدیهی است نظام زندگی اجتماعی بشر بدون تقویم یعنی یک وسیله دقیق و عمومی برای تعیین تاریخ امکان‌پذیر نیست، به همین دلیل خداوند بزرگ برای نظام زندگی، این تقویم جهانی را در اختیار همگان قرار داده است. (۲)

۱- تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۲۲۸.

۲- تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۶.

ص:۱۶۲

تقویم طبیعی

ممکن است کسی بگوید: انسان می‌تواند با یک تاریخ قراردادی کارهای خود را منظم نماید، این سخن حقی است اما باید پذیرفت که چون طبیعی نیست، عمومی و همگانی نیز نخواهد بود. در حالی که تقویم طبیعی موجود در آسمان برای هر همه جا و همه کس روشن و قابل اعتماد است.

قرآن کریم در بیان این تقویم طبیعی به سه عنصر اصلی در تقویم یعنی سال، ماه و شبانه‌روز اشارت نموده است. در خصوص سال می‌فرماید: «هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَ الْحِساب (یونس: ۵)». در خصوص ماه‌های سال فرمود: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتابِ اللَّهِ (توبه: ۳۵)». و در خصوص شبانه‌روز فرمود: «وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ وَ النَّهارَ آیَتَیْنِ فَمَحَوْنا آیَةَ اللَّیْلِ وَ جَعَلْنا آیَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّکُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَ الْحِسابَ (اسراء: ۱۲)».

به این نکته نیز باید توجه داشت که گرچه در نگاه غیر دقیق چنین به نظر می‌رسد که نیمه دوم ماه عین نیمه اول است و تکرار می‌شود، لیکن این یک اشتباه است، چرا که چهره ماه در نیمه اول با نیمه دوم تفاوت دارد. در نیمه اول قسمت ناقص ماه به طرف شرق است، در حالی که در نیمه دوم به سمت غرب می‌باشد. و به این ترتیب تغییرات تدریجی ماه از هلال تا بدر و دوباره هلال مجدد یک روز شمار طبیعی است. (۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۲۲۹.

ص:۱۶۳

اهلّه و حج

می‌دانیم که بسیاری از عبادت‌ها از جمله نماز، روزه، خمس، زکات، نذر، بخشی از طهارت، و نیز تعیین سن بلوغ، تعیین عده وفات و طلاق، پرداخت دیون و جز آن

ص:۱۶۴

نیاز به تشخیص زمان و تاریخ می‌باشد. لیکن می‌بینیم که در میان همه عبادت‌ها و شبه عبادت‌ها تنها حجّ تخصیص به ذکرشده است.

برخی می‌نویسند: ذکر حج بعد از ناس ذکر خاص بعد از عام است، و تخصیص به ذکر حج برای این است که حج بیش‌تر از بقیه امور نیاز به تشخیص زمان دارد. (۱) برخی دیگر در سرّ این اهتمام گفته‌اند: این یاد و نام علیحده از حجّ ممکن است مربوط به موقعیت ویژه آن باشد، چرا که حج منحصر به ماه‌های خاصی است که باید از ناحیه شرع تعیین شود، و روا نیست که آن به ماه دیگری منتقل شود. (۲) روزه نیز گرچه باید در ماه خاصی انجام شود که می‌فرماید: «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ (بقره: ۱۸۵)». اما یک تفاوت عمده در روزه با حج وجود دارد و آن این که قضای روزه در غیر ماه رمضان نیز ممکن است، زیرا فرمود: «فعدهٔ من ایّام اخر»، ولی قضای حج در غیر ذی‌حجّه به هیچ وجه امکان‌پذیر نیست، اداء و قضای حجّ لزوماً باید در ماه ذی‌حجه باشد.

از سوی دیگر اهمیت حجّ آن چنان است که به عنوان مقیاس و معیار شمارش سال به شمار می‌آمده است، چنانکه می‌فرماید: «عَلی أَنْ تَأْجُرَنِی ثَمانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِكَ (قصص:۲۷)». در حقیقت می‌توان گفت که ماه حجّ سرانجام سال و یا به تعبیر درست‌تر سرآغاز سال تلقی می‌شده، و بعد از گذشت دوازده هلال دوباره سال نو می‌شده است، چنانکه به دوازده ماه بودن ماه نیز اشارت نموده و فرموده است: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْناعَشَرَ شَهْراً فِی کِتابِ اللَّهِ (توبه: ۳۵)».

۱- ابوحیان، تفسیر بحر المحیط، ج ۲، ص ۷۰.

۲- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۳۶.

ص:۱۶۵

ب. معرفی «برّ»

در بخش دوم آیه ابتـدا به نفی ذهنیت افرادی که برخی از امور را برّ و نیکی می‌پنداشـتند پرداخته و می‌فرماید: «وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها».

در خصوص این بخش از آیه چنـد دیـدگاه عمـده وجود دارد: یکی این‌که بخش دوم یک ضـرب المثل است، و در حقیقت مکمل بخش نخسـت از آیه می‌باشـد. (۱) دوم این‌که این قسـمت بیـانگر معنای مسـتقلی است، چراکه در زمان جاهلیت عـده‌ای بودنـد که وقتی محرم می‌شدند، پشت دیوار خانه را سوراخ می‌نموده و از آن رفت و آمد می‌کردند. (۲)

از این که برای این بخش از آیه شأن نزول مستقلی بیان شده است، می‌توان گفت: آیه‌ای مستقل از بخش نخست بوده است، و چون مرتبـط بـا یکـدیگر بوده است در کنار هم قرار گرفته است. (۳) به خصوص این‌که برخی برای این قسـمت شـأن نزول دیگری بیـان می‌کننـد، و می‌گوینـد ایـن بخش از آیـه مربـوط به تطیری است که برخی از جـاهلین داشـتند. (۴) و یـا معتقدنـد این قسـمت از آیه مربوط به دخول به مسـجد الحرام است که بعضـی از جاهلان گمان می‌کردنـد محرم حج نباید از در وارد مسـجد الحرام شود، بلکه باید از سوراخی که ایجاد می‌کردند، به مسجد وارد شد و آن را نشانه شجاعت خود می‌دانستند. (۵)

۱- طوسی، تفسیر تبیان، ج ۲، ص ۱۴۳.

۲- طوسی، تفسیر تبیان، ج ۲، ص ۱۴۳.

۳- البته این بـدان معنا نیست که ترتیب قرآن لزوماً پس از رحلت پیامبر صورت گرفته باشـد، زیرا ممکن است کسـی بگویـد چینش آیات و سور در قرآن با ترتیب نزول متفاوت است، و این جابجایی به امر پیامبر بوده باشد.

۴- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۰۶.

۵- تفسیر من هدی القرآن، ج ۱، ص:۳۳۷.

ص:۱۶۶

بِرّ در فرهنگ قرآن

بر خلاف آنچه متعارف است برّ منحصر به یک عمل نیک و پسندیده نمی‌شود، چرا که در یک جا می‌فرماید: «لَیْسَ الْبِرّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ وَ الْمَلائِکَهِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاهَ وَ آتَی الزَّکاهَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (بقره: ۱۷۷)». به خوبی ملاحظه می‌شود که برّ در این آیه به مجموعه‌ای از اعتقادات، اخلاقیات و احکام عملی اطلاق شده است. و این از رسالت فرهنگ سازی قرآن است که هم به تصحیح باورها اقدام نموده است و هم متعلق باورها را تغییر داده است.

به هر صورت در این آیه شریفه به بیان مصداقی از مصادیق برّ اشارت نموده و فرموده است: «وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها». یعنی تقوا و ورود از درِ خانه را به عنوان مصداقی از برّ (نه همه برّ) معرفی نموده است و این ذهنیت را که می‌پنداشتند ورود وارونه به خانه جزء کارهای نیک است را نفی کرده است.

نکته مهمی که در این دو آیه وجود دارد این است که به جای معرفی برّ به شناساندن بارّ پرداخته و فرموده است: «لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ»، و به اصطلاح اسم معنا را بر ذات حمل نموده است، که نیاز به تأویل دارد. لذا برخی بر این باورند که تقدیری چون «البرّ بر من آمن»، و یا «ذا البرّ»، می‌باشد. و یا این که مصدر «برّ»

ص:۱۶۷

در اینجا به معنای وصف «بارّ» است. (۱) ولی آنچه مهم است این است که این عدول از وصف به مصدر عنایت به تحقق صفات است نه تنها مفاهیم ذهنی.

۱- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۴۲. بیان السعاد، ج ۱، ص ۱۶۷.

ص:۱۶۸

در پایـان هر دو آیه سـخن از تقواست، در آیه اول امر به تقواست، که فرمود: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ». و در آیه دوم انجـام امور برّیه را نشانه تقوا دانسـته است، و می‌فرمایـد: «وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ». علامه طباطبایی در اینجا می‌فرماید: تقوا از صـفاتی است که با همه مراتب ایمان و مقامات کمال قابل جمع است، و روشن است که این مراتب و مقامات تنها می‌توانـد انسان را به فلاح و سـعادت سوق دهـد. و این چنین نیست که حتماً انسان را به سـعادت برسانـد، مگر این که موجب زدودن شـرک و ضـلال گردد، لذا در بیان تقوا با تعبیر «لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» بیان نمود. (۱) ابواب الله

در روایات رسـیده، از اهل بیت به عنوان ابواب واقعی یاد شـده است، چنانکه امام باقر در روایتی می‌فرمایـد: «آل محمد ابواب اللّه و سبله و الـدعاهٔ الی الجنهٔ و القـادهٔ الیهـا و الادلاء علیهـا الی یـوم القیامـهٔ؛ خانـدان پیغمـبر درهـای الهی و طرق وصول به او و دعوت کنندگان به سوی بهشت و راهنمایان و دلیلان آن تا روز قیامت می‌باشند.

این حـدیث می‌توانـد اشـارتی به مصـداقی بـارز از مصـادیق مفهـوم کلی آیه باشـد، زیرا روایت بیـانگر آن است که در تمـامی امور مذهبی چون راه اصلـی به سوی خدا، فراخوان به بهشت برین، و رسیدن به آن، در گروه پیروی از اهل بیت پیامبر است. چرا که آنها بر پایه حـدیث ثقلین قرین قرآننـد، و برنامه‌های خود را از آنها می گیرنـد، و این بـدان جهت است که وحی الهی در خانه آنان نازل شده و آنها پرورش یافتگان مکتب قرآن هستند.

۱- علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۵۵.

ص:۱۶۹

چنـانکه در روایتی دیگر امـام باقر می‌فرمایـد: «وَ لَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ، یعنی؛ أن یأتی الأمر من وجهه».(۱) این بدان معناست که آیه به معنای وسیعتر و عمومی‌تری اشارت می‌کند و آن این‌که برای اقدام در هر کار باید از راه صحیح وارد شد، نه از مسیر انحرافی و وارونه.

ارتباط ابتدا و انتهای آیه

برخی از مفسـران می‌نویسـند: ارتباط دو بخش آیه به یکـدیگر به این است که بگویـد: پرسـش از اختلاف اهله، در واقع مانند ورود وارونه به خانه علم است که باید از مسیر طبیعی آن صورت گیرد. (۲) برخی دیگر چون طوسی و طبرسی در بیان ربط دو بخش آیه می‌گوینـد: ارتباط «لَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِها» به پرسـش از اهله در این است که چون خداوند سـبحان حکمت اختلاف اهله را بیـان نمود، خواست به مردم بیـاموزد که بایـد امور مقـدره خود را یاد بگیرنـد، که از جمله آنها اطاعت اوامر الهی است. (۳) بعضی دیگر در وجه ارتباط آیه گفته‌اند: این پاسخ نشان‌گر آن است که سؤال آنان از تغییر اهله که قطعاً دارای حکمت است نا بجا می‌باشد، و اینان باید در افعال خود که گمان می‌کنند کاری خوب است نظر کنند تا بدانند که کار شایسـته‌ای نیست. و ممکن است منظور بیان مثال برای وارونه‌کاری آنان باشد، بدین معنا که پرسش شما همانند کسی است که از پشت بام وارد خانه بشود. (۴)

۱- طوسی، تفسیر تبیان، ج ۲، ص ۱۴۳.

۲- بیان السعاد، ج ۱، ص ۱۷۸.

۳- طوسی، تفسیرتبیان، ج ۲، ص ۱۴۳. وطبرسی، مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۵۱.

۴- زمخشری، کشاف ج ۱، ص ۲۶۱. بیضاوی، ج ۱، ص ۷۵.

ص:۱۷۰

این معنا نیز محتمل است که بگوییم: مجموع دو بخش آیه متضمن یک حکم کلی است و آن اینکه به صورت کنایی از بی اعتنایی به اوامر الهی، تغییر زمان احکام، و انجام احکام شرعیه بر خلاف نظر شرع را نهی می کند. (۱) و به این صورت کاملًا با هم مرتبط است.

امر ارشادی یا مولوی؟

در آیه شریفه آمده است که «وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها»، که صیغه امر است. برخی از مفسران معتقدند این یک امر مولوی نیست، که در صورت خلاف موجب عذاب الهی باشد، بلکه یک امر ارشادی به سوی درست استفاده کردن از بیوت است، زیرا بنای عقلا بر این است که وقتی برای خانه دری ساختند از آن وارد و خارج می‌شوند. بنابر این می‌خواهد آنان را نسبت به یک عادت زشت آگاه، و نسبت به رسیدن به یک سنت درست ارشاد نماید نه بیشتر، البته اگر تغییرات عرفی به عنوان دین تلقی شود به عنوان بدعت حرام است. (۲)

لیکن باید توجه داشت که «وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها» و «وَ اتَّقُوا اللَّهَ» در یک سیاق قرار دارند. و همان‌گونه که جمله دوم مولوی است نه ارشادی، جمله نخست نیز مولوی می‌باشد، به خصوص در مواردی که به سنت‌گذاری نابجا منتهی شود.

لطایف و اشارات

۱. جمله «یسئلونک» به صورت فعل مضارع به کار رفته است و این گویای آن است، که مکرر این پرسش از رسول خدا سؤال می‌شده است.

۱- علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۵۶.

۲- علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۵۷.

ص:۱۷۱

ص:۱۷۲

۲. چون تغییر هلال یک مقیاس طبیعی است، و در اثر گذشت زمان تغییر نمی‌کند، در اسلام به عنوان مقیاس قرار گرفته است.

۳. با دقت در پاسخ خداوند امتیاز ماه‌های قمری بر شمسی روشن می‌شود، بدین معنا که ماه‌های قمری برای همه قابل دیدن است در حالی که ماه‌های شمسی را فقط منجمان با وسایلی که دارند تشخیص می‌دهند.

۴. قرین شدن مردم و حج در آیه «للناس و الحج» بیان‌گر این است، که در نظم طبیعی ماه و بروز هلال نیز هر دو- دین و دنیا- مورد نظر می‌باشد.

۵. دید بسیاری از مردم در چشمشان است، چون می‌دیدند که شکل ظاهری خورشید درهر طلوع یکسان است، فکر می‌کردند که ماه نیز باید این‌گونه باشد.

۶. تعامل موجود در این پرسش و پاسخ (پرسش از علت تغییر هلال، و پاسخ از حکمت آن) اسلوب حکیم نامیده می‌شود، بدین معنا که گوینده، مخاطب خود را به نحوه صحیح پرسش راهنمایی نمود. (۱) ۷. جمله «لَيْسَ الْبِرُّ» اشاره به این نکته لطیف می‌تواند باشد که سؤال مردم از اهله ماه، به جای سؤال از معارف دینی همانند کار کسی است که راه اصلی خانه را گذاشته و از بیراهه وارد خانه می‌شود.

۸. در این آیه دوبار التفات صورت گرفته است: یکی از غیاب «یسئلونک» به خطاب «أن‌تأتوا»، و دوم از خبر و ماضی «اتّقی»، به انشاء و امر «أتوا» و «اتّقوا»، که بیانگر اهمیت ورود درست به بیت علم و رعایت تقوا می‌باشد.

۹. آنچه مهم است و موجب کمال می‌باشد، وجود تقوا در انسان و اتصاف بدان است، نه صرف مفاهیم ذهنی.

۱۰. وجود پرهیزگاران سرچشمه همه نیکی‌هاست، به گونه‌ای که گویی خود آنها عین نیکی هستند.

۱- تفسیر المنیر، ج ۲، ص:۱۶۹.

ص:۱۷۳

* آیه نهم

اشاره

«لَیسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّکُمْ فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْکُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ وَ اذْکُرُوهُ کَما هَداکُمْ وَ إِنْ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّینَ* ثُمَّ أَفِیضُوا مِنْ حَیْثُ أَفاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (بقره: ۱۹۸- ۱۹۹)».

شرح واژگان

أ. ابتغاء: ابتغاء برگرفته از واژه «بُغْیه» و «بِغایه» به معنای جستجو و طلب است. (۱) و از همین باب است که قرآن می‌فرماید: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ (بقره: ۲۰۷)». و اگر به تجاوزگر هم باغی گفته می‌شود، به این دلیل است که عبور از حد مُجاز را می‌طلبد. (۲) ب. فضل: فضل در اصل ضدّ نقص است. (۳) برخی از ارباب لغت معتقدند که فضل در اصل به معنای فزونی است. و تفضّل نیز به معنای برتری طلبی و فزون‌بینی، و افضال به معنای احسان است. (۴) برخی نیز بر این باورند که فضل به معنای زیادتی از حدّ میانه می‌باشد. (۵)

۱- ابن‌منظور، لسان العرب، ریشه بغی.

۲- راغب اصفهانی، مفردات، ریشه بغی.

۳- جوهری، صحاح اللغ، ریشه فضل.

۴- ابن‌فارس، مقاییس اللغ، ریشه فضل.

۵- راغب اصفهانی، مفردات، ریشه فضل.

ص:۱۷۴

در نتیجه می‌توانـد گفت فضـل به معنـای عطـاء کردن چیزی است که بر معطی واجب نمی‌باشـد. و وقتی به خـدا منسوب می‌شود به معنای همه موارد

ص:۱۷۵

احسان آن ذات مقدس به بندگان می‌باشد، و در آیه به معنای مکنت و مال افزون بر آنچه موجود است می‌باشد.

ج. افاضه: افاضه بر گرفته از «فاض الماء» به معنای زیاد شدن آب در ظرف و سر ریز شدن آن است. و از همین معناست جاری شدن اشک، و افاضه مردم از عرفات به منی به معنای خروج دفعی و جمعی آنان است. (۱) چنانکه قرآن نیز می‌فرماید: «تَری أَعْیُنَهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِ (نساء: ۸۳)». در افاضه مردم از مکان گویا ظرف مکانی از جمعیت موجود پر شده و سرریز می‌شوند.

ارتباط با آیه قبل

در پایان آیه قبلی «الحج اشهر معلومات ...» که فرمود: «وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوی»، و در آن تقوا و بهترین زاد و توشه را سفارش نمود، این خود، مُشعِر به این است که تنها باید به امور معنوی پرداخت، از این رو در این آیه به استدراک همان موضوع پرداخت و فرمود: «لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ ...». و بدین ترتیب ربط آیات نیز با یکدیگر روشن است. (۲)

محتوای آیه

این دو آیه شریفه در بردارنده چند امر مهم در حجّ است، که عبارتند از: جواز تجارت در ایام حج، وقوف در عرفات، کوچ کردن از عرفات، وقوف در مشعر، ذکر در مشعر، کوچ کردن از مشعر.

۱- جوهری، صحاح اللغ، ریشه فیض.

۲- رشید رضا، تفسیر القرآن الحکیم(المنار)، ج ۲، ص ۲۳۰.

ص:۱۷۶

۱. شبهه تحریم تجارت

مفسران می‌نویسند: برخی از مردم چنین می‌پنداشتند که تجارت در حج گناه به شمار می‌رود. و یا بعضی از افراد به کسانی که اجیر شده بودند، و یا ضمن انجام حج مرکب خود را کرایه می‌دادند، می‌گفتند حج شما درست نیست؛ زیرا هنگام حجّ زمان خرید و فروش، تجارت و کسب مال نیست. (۱) راز این شبهه ممکن است این باشد که: ۱. خدا از جدال در حج منع نموده است، و این‌گونه امور قطعاً با جدال بسیار همراه هست. ۲. چون بسیاری از امور چون: صید، استعمال عطر، پوشیدن لباس دوخته، مباشرت با زنان و ... در حجّ حرام شده بود، گمان می‌کردند این‌گونه امور نیز حرام باشد. ۳. در حال نماز این گونه امور حرام است، پس ممکن است در حج نیز حرام باشد. ۴. در حجّ جاهلی تجارت ممنوع بوده است، با این استدلال که در حج باید تماماً در خدمت خدا بود، و تجارت در خدمت خود بودن است، و این کار خوبی تلقی به شمار می‌آمد. و حتی کسی که در حج تجارت می‌کرده به او لقب «داج» که برگرفته از واژه «دجاجه/ مرغ» است می‌دادند، بدین معنا که در حج نیز دنبال جمع کردن دانه است،(۲) حاج نیست بلکه داج است.

بعضی از این عوامل یا مجموع آنها باعث شده است تا این شبهه مطرح شود، که کسب و تجارت در هنگام حج حلال نباشد.

۱- طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۹۵.

۲- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۸۶. زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۲۴۵. میبدی، کشف‌الاسرار، ج ۱، ص ۵۳۲. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۴۱۳.

ص:۱۷۷

جواز تجارت

آیه در پاسخ شبهه بالا، با تعبیر «لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ»، پاسخ می‌دهد و جواز آن را صادر می‌نماید، از سوی دیگر بعضی از مفسران معتقدند که این آیه نظیر آیه

ص:۱۷۸

سوره جمعه آمده است که فرمود: «فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ (جمعه: ۱۰)». و چون ابتغاء فضل در آن به بیع تفسیر شده است، بنابر این منظور از فضل در این آیه نیز خرید و فروش و تجارت می‌باشد. (۱) در روایات نیز به این مطلب اشارت شده است، چنانکه در روایتی امام صادقمی‌فرماید: «إِنِّی لأَرْكَبُ فِی الْحَاجَةِ الَّتِی كَفَانِيهَا اللَّهُ مَا أَرْكَبُ فِيهَا، إِلَّا لالْتِمَاسِ أَنْ يَرَانِیَ اللَّهُ أُضْحِی فِی طَلَبِ الْحَلالِ، أَمَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ»، أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا دَخَلَ بَيْتاً وَ طَيَّنَ عَلَيْهِ بَابَهُ وَ قَالَ رِزْقِی يَنْزِلُ عَلَیَّ كَانَ يَكُونُ هَذَا، أَمَا إِنَّهُ يَكُونُ أَحَدَ الثَّلاثَةِ الَّذِينَ لايُسْتَجَابُ لَهُمْ دَعْوَةٌ ... الرَّجُلُ يَكُونُ عِنْدَهُ الشَّیْءُ فَيَجْلِسُ فِی بَيْتِهِ فَلايَنْتَشِرُ وَ لايَطْلُبُ وَ لايَلْتَمِسُ الرِّزْقَ، حَتَّى يَأْكُلَهُ فَيَدْعُو فَلايُسْتَجَابُ لَه».(۲) اما این‌که برخی فکر می‌کنند منظور از فضل در آیه فضل معنوی است نه فضل مالی، باید گفت: اصولًا حجّ برای فضل معنوی و نیازی به اذن و اجازه ندارد.

فضیلت حجّ بدون تجارت

نکته قابل توجه این‌که، از تعبیر «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ»، تنها جواز آن استفاده می‌شود، بدین معنا که تجارت در حجّ جزء مباحات است نه جزء واجبات، بنابر این می‌توان گفت: افضلیت حجّ بدون تجارت و بدون قصد مالی از حجّ به جای خود باقی است، به خصوص این‌که در تقسیم حاجیان از کسانی که حجّ را صرفاً برای تجارت انجام می‌دهند مذمت شده است. چنانکه امام باقر به نقل از پیامبر می‌فرماید: «يَأْتِی عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَكُونُ فِيهِ حَجُّ الْمُلُوكِ نُزْهَةً، وَ حَجُّ

۱- طباطبایی، سیدمحمد حسین، المیزان، ج ۱۲، ص ۷۸.

۲- وسائل الشیع، ج ۱۷، ص ۲۸. باب کراه ترک طلب الرزق و تحریمه.

ص:۱۷۹

الْأَغْنِیَاءِ تِجَارَةً، وَ حَجُّ الْمَسَاکِینِ مَسْأَلَةً».(۱) و اما این که امام صادق در روایتی می‌فرمایـد: «... وَ مَصْلَحَتِهِمْ مِنْ أَمْرِ دُنْیَاهُمْ فَجَعَلَ فِیهِ الاجْتِمَاعَ مِنَ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ، لِیَتَعَارَفُوا وَ لِیَنْزِعَ کُلُّ قَوْمٍ مِنَ التِّجَارَاتِ مِنْ بَلَدٍ إِلَی بَلَدٍ، وَ لِیَنْتَفِعَ بِذَلِکَ الْمُکَارِی وَ الْجَمَّالُ».(۲) به معنای جواز و رفع حظر است. و هرگز به معنا این نیست، که اگر کسی حجّ نمود و تجارت نکرد به یکی از اسرار وحکمت‌های حجّ نرسیده باشد.

۲. وقوف در عرفات

وقوف در عرفات که در حقیقت دومین عمل از مناسک حـج می‌باشـد در این آیه بـدان اشارت شـده است، قرآن در باره وقوف در عرفات می‌فرماید: «فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام». این جمله مستلزم بودن در آن مکان است، تا بتوان از آنجا حرکت نمود.

گرچه در آیه شـریفه اشـاره‌ای به زمـان وقـوف نشـده است، امـا روایـات بیـانگر این است که این وقـوف بایـد عصـر روز عرفه (نهم ذی‌حجه) باشـد، چنانکه امام صادق می‌فرمایـد: «... فَإِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ یَوْمَ عَرَفَةَ فَاغْتَسِلْ وَ صَلِّ الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ بِأَذَانٍ وَاحِدٍ وَ إِقَامَتَیْنِ ...». (۳)

عرفه و عرفات

در روایـات متعـددی که از امامـان معصوم نقـل شـده است، به اهمیت و جایگـاه عرفات اشارت شـده است، از جمله در روایتی امام صادق می‌فرماید: «... فَإِذَا وَقَفْتَ بِعَرَفَاتٍ فَاحْمَدِ اللَّهَ وَ هَلِّلْهُ وَ مَجِّدْهُ وَ أَثْنِ عَلَیْهِ وَ کَبِّرْهُ مِائَةَ تَکْبِیرَةٍ، وَ

۱- وسائل الشیع، ج ۱۱، ص ۶۰. باب أن المستطیع إذا حج جمالًا.

۲- وسائل الشیع، ج ۱۴، ص ۱. باب وجوبه علی کل مکلف مستطیع.

۳- تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۷۹. باب الغدو إلی عرفات.

ص:۱۸۰

اقْرَأْ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مِائَةَ مَرَّةٍ، وَ تَخَيَّرْ لِنَفْسِكَ مِنَ الدُّعَاءِ مَا أَحْبَبْتَ، وَ اجْتَهِدْ فَإِنَّهُ يَوْمُ دُعَاءٍ وَ مَسْأَلَةٍ، وَ تَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَنْ يُذْهِلَكَ فِي مَوْضِعٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يُذْهِلَكَ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ. وَ إِيَّاكَ أَنْ تَشْتَغِلَ بِالنَّظَرِ إِلَى النَّاسِ، وَ أَقْبِلْ قِبَلَ نَفْسِكَ وَ لْيَكُنْ فِيمَا تَقُولُ اللَّهُمَّ رَبَّ الْمَشَاعِرِ كُلِّهَا فُكَّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ، وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلَالِ، وَ ادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَ الإِنْسِ ...». (۱) در این حدیث شریف به چند نکته مهم درباره عرفه و عرفات اشارت شده است:

أ. اصل وقوف در عرفات. (۲) ب. ترغیب به حمد و ثنا و تکبیر الهی، که فرمود: «فَاحْمَدِ اللَّهَ وَ هَلِّلْهُ وَ مَجِّدْهُ وَ أَثْنِ عَلَيْهِ و ...».

ج. قرائت مکرّر سوره توحید، چنانکه فرمود: «وَ اقْرَأْ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مِائَةَ مَرَّةٍ».

د. ترغیب به دعا در سرزمین عرفات و روز عرفه، «وَ تَخَيَّرْ لِنَفْسِكَ مِنَ الدُّعَاءِ مَا أَحْبَبْتَ وَ اجْتَهِدْ فَإِنَّهُ يَوْمُ دُعَاءٍ وَ مَسْأَلَةٍ».

ه. استعاذه از شیطان و پناه بردن به خدای سبحان، «وَ تَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ».

و. رها نمودن کارهای بیهوده، و اشتغال ورزیدن به امور مهم، «وَ إِيَّاكَ أَنْ تَشْتَغِلَ بِالنَّظَرِ إِلَى النَّاسِ وَ أَقْبِلْ قِبَلَ نَفْسِكَ».

ز. ترغیب به خواندن دعای خاص در روز عرفه و در سرزمین عرفات، «تَقُولُ اللَّهُمَّ رَبَّ الْمَشَاعِرِ كُلِّهَا فُكَّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَ أَوْسِعْ وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلالِ ...».

۱- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۴۶۳. باب الوقوف بعرفة و حد الموقف.

۲- عرفات نام سرزمینی است که در حدود بیست کیلومتری جنوب شرقی مکه قرار دارد.

ص:۱۸۱

همانند مردم

در آیه بعدی دوباره به مسأله افاضه اشارت کرده و می‌فرماید: «ثُمَّ أَفِیضُوا مِنْ حَیْثُ أَفاضَ النَّاسُ». مفسران در شأن نزول این آیه می‌نویسند: قریش و برخی از هم‌پیمانانشان وقوف به عرفات نمی‌کردند، و تنها در مشعر وقوف می‌نمودند. و استدلالشان این بود که ما اهل حرمیم و نباید از حرم خارج شویم، ولی دیگران در عرفات وقوف می‌کردند و از آنجا افاضه به مشعر داشتند. (۱) قرآن با این برتری طلبی مبارزه نموده و به قریش و هم‌پیمانانشان دستور می‌دهد همانند دیگر مردم از عرفات افاضه نمایند.

در این که منظور از «ناس» در اینجا چه کسانی هستند؟ دو وجه می‌توان بیان نمود: یکی این‌که مراد، دیگر مردمانی باشند که از بیرون از حرم و جاهای دیگر از جمله سرزمین یمن برای حج می‌آمدند، که در این صورت خطاب «افیضوا» متوجه آنانی خواهد بود که بر خلاف عموم تنها وقوف در مشعر داشتند. وجه دیگر این خطاب به همه حجاج است و منظور از ناس ابراهیم و اسماعیل است، که حج را بنیانگذاری نموده و از عرفات افاضه می‌نمودند. (۲) شأن نزول و برخی از روایات از جمله روایت علی بن رئاب از امام صادق که می‌فرماید: «کَانَتْ قُرَیْشٌ تُفِیضُ مِنَ الْمُزْدَلِفَةِ فِی الْجَاهِلِیَّةِ، یَقُولُونَ نَحْنُ أَوْلَی بِالْبَیْتِ مِنَ النَّاسِ، فَأَمَرَهُمُ اللَّهُ أَنْ یُفِیضُوا مِنْ حَیْثُ أَفَاضَ النَّاسُ مِنْ عَرَفَةَ»،(۳) دیدگاه اول را تأیید می‌کند. و تعبیر به ماضی و اطلاق امّت بر ابراهیم که

(۴)

درسنامه تفسیر آیات حج ؛ ؛ ص۱۸۲

۱- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۶. میبدی، کشف‌الاسرار و عدالابرار، ج ۱، ص ۵۳۵. فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۹۷. زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۱۸۹. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۸۰.

۲- طوسی، تفسیر تبیان، ج ۲، ص ۱۶۸. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۶. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۴۲۷. فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۹۸. زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۱۸۹.

۳- وسائل الشیع، ج ۱۹، ص ۵۵۳. باب وجوب الوقوف بعرفات.

۴- معاونت امور روحانیون، درسنامه تفسیر آیات حج، ۱جلد، دارالحدیث - قم، چاپ: ۲، ۱۳۸۶.

ص:۱۸۲

فرمود: «إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً قانِتاً لِلَّهِ حَنِيفاً (اسراء: ۱۲۰)»، و برخی دیگر از روایات مؤید دیدگاه دوم است.

ص:۱۸۳

ص:۱۸۴

در افاضه در این آیه دیدگاه دیگری نیز وجود دارد و آن این که منظور افاضه از مشعر به سوی منی است، و وجود کلمه «ثمّ» و تکرار افاضه نیز مؤید آن است. (۱) طوسی، طبرسی و فخررازی در نقد این دیدگاه می‌نویسند: در آیه تقدیم و تأخیر صورت گرفته است، یعنی تقدیر آیه چنین است: «لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّکُمْ، ثُمَّ أَفِیضُوا مِنْ حَیْثُ أَفاضَ النَّاسُ، فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْکُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ». لیکن بسا بتوان گفت: با جمله «فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ» به اصل افاضه توجه داده است، و با جمله «ثُمَّ أَفِیضُوا ...»، به کیفیت افاضه اشارت دارد، و تکراری در کار نیست. و کلمه «ثمّ» نیز که برای ترتیب است بر ترتیب ذکری دلالت خواهد داشت.

استغفار در عرفات

یکی از اموری که درباره عرفات در قرآن بدان اشارت شده، استغفار است که می‌فرماید: «وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ». برخی از مفسران بر این عقیده‌اند که این استغفار متوجه آنانی است، که موقف را تغییر دادند. (۲) و یا کسانی که مناسک حج را تغییر داده و غیر از آنچه ابراهیم انجام می‌داد به عمل می‌آوردند، البته این استغفار می‌تواند توبه از گمراهی باشد که در این آیات بدان اشارت کرده و فرموده است: «وَ إِنْ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّینَ».(۳) برخی دیگر معتقدند منظور استغفار به وسیله زبان و توبه قلبی و پشیمانی از همه ذنوب و تقصیرات است. (۴) شیخ طوسی از مفسران بزرگ می‌نویسد: امر به استغفار برای

۱- طوسی، تفسیر تبیان، ج ۲، ص ۱۶۸. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۶. فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۹۸.

۲- زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۱۸۹.

۳- رشید رضا، تفسیر القرآن الحکیم(المنار)، ج ۲، ص ۲۳۴.

۴- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۶. میبدی، کشف الاسرار و عد الابرار، ج ۱، ص ۵۳۵. فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۶۷.

ص:۱۸۵

ترغیب به توبه در آن مواقف شریفه است، چرا که خداوند سبحان این اماکن را برای اجابت قرار داده است،(۱) زیرا در روایتی از امام باقر می‌خوانیم که فرمود: «أَعْظَمُ النَّاسِ جُرْماً مِنْ أَهْلِ عَرَفَاتٍ الَّذِی یَنْصَرِفُ مِنْ عَرَفَاتٍ، وَ هُوَ یَظُنُّ أَنَّهُ لَمْ یُغْفَرْ لَهُ، یَعْنِی الَّذِی یَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ».(۲) در تفاسیر اهل سنت نیز می‌خوانیم که، پیامبر در دعای خود در عرفات فرمود: «اللّهمّ إغْفرْ الحاج، و لِمَنِ استَغْفرَ لَهُ الحاجُ».(۳) درباره وقوف در عرفات، مسائل و احکام زیادی است که باید به کتب و روایات فقهی رجوع کرد.

۳. وقوف در مشعر

آیه شریفه در ادامه می‌فرماید: «فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْکُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ»، با این بیان به خوبی روشن می‌شود، که مقصد افاضه از عرفات موقف مشعر الحرام است؛ زیرا کلمه «عند» تصریح بر حضور در مشعر(۴)، بعد از کوچ از عرفات را دارد.

به این سرزمین مزدلفه هم می‌گویند، چنانکه امام صادق در روایتی می‌فرماید: «... إِنَّ إِبْرَاهِیمَ أَتَاهُ جَبْرَئِیلُ ... ثُمَّ أَفَاضَ بِهِ إِلَی الْمَشْعَرِ، فَقَالَ یَا إِبْرَاهِیمُ ازْدَلِفْ إِلَی الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ فَسُمِّیَتِ الْمُزْدَلِفَةَ ...». (۵) و از این جهت که در محدوده حرم قرار دارد، موصوف به حرام می‌شود.

برخی از مفسران در تفسیر این آیه می‌گویند: مراد از عرفات، عرفات معرفت است، انسان وقتی به این مرحله رسید، باید سعی کند به مشعرالحرام که همان

۱- طوسی، تفسیر تبیان، ج ۲، ص ۱۶۹.

۲- صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲۱۱، ص ۲. باب فضائل الحج ۱۶۹.

۳- میبدی، کشف الاسرار وعد الابرار، ج ۱، ص ۵۳۵.

۴- مشعر نام سرزمینی است که بین عرفات و وادی محسّر که در ابتدای منی است قرار دارد.

۵- وسائل الشیع، ج ۲، ص ۲۳۷. باب کیفی أنواع الحج.

ص:۱۸۶

مشاهده جمال حق است نائل شود. و سرّ این که به حرام موصوف شده، این است که وصول آن برای اغیار حرام است. (۱) ۴. ذکر در مشعر

در خصوص عرفات سخن از ذکر به میان نیامد مگر استغفار، اما در خصوص مشعر می‌فرماید: «فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ»، و «وَ اذْكُرُوهُ كَما هَداكُمْ». این دو جمله در بردارنده دو امر مبنی بر لزوم ذکر خداست.

در این‌که منظور از این ذکر چیست؟ برخی می‌نویسند: مراد تهلیل، تکبیر، ثنا، دعا و نماز است. (۲) که در حقیقت ذکر زبانی مراد است.

اما ذکر دوم ممکن است تأکید و تکراری بر امر اول و همان ذکر زبانی مراد می‌باشد، این احتمال نیز وجود دارد که با توجه به جمله «كَمَا هَدَاكُمْ» ذکر مخصوصی چون شکر مدّ نظر باشد، که به ازاء هدایت الهی صورت می‌گیرد، و یا منظور اخلاص در عمل باشد. (۳) برخی از مفسران نیز عقیده دارند که جمله «فَاذْكُرُوا اللَّهَ» اشارت به ذکر زبانی دارد و جمله «وَ اذْكُرُوهُ» اشارت به ذکر قلبی می‌باشد. (۴) نکته‌ای که در اینجا وجود دارد این است که ذکر دوم همراه با «کاف» تشبیه آمده و فرموده است: «كَمَا هَدَاكُمْ». وجه تشبیه ممکن است این باشد،

۱- آلوسی، روح المعانی، ج ۲، ص ۹۳.

۲- زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۲۴۶. مقدس اردبیلی، زبد البیان، ص ۳۵۱. سید قطب، فی ظلال القرآن، ص ۱۹۹.

۳- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۶۷. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۴۲۶. کنزالعرفان، ج ۱، ص ۳۰۴. زبد البیان، ص ۳۵۳. تفسیر المیزان، ج ۲، ۷۸. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۳.

۴- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۹۵.

ص:۱۸۷

که همان‌گونه که خداوند سبحان شما را به احسن الوجوه هدایت نمود، شما نیز به احسن الوجه خدا را شکر کنید. (۱) در روایات رسیده از امامان معصوم- علیهم السلام- که درباره مشعر و ذکر و دعای آن می‌باشد، می‌توان دریافت که ذکر در مشعر عبارت است از: «حمد و ثنای خدا»، «یادآوری نعمت‌های پروردگار»، «دفع بلاها». «صلوات بر محمد»، «عرض حاجات»، «دعای برای خود، پدر و مادر و فرزندان». چنانکه در روایتی امام صادق به معاویه بن عمار می‌فرماید: در آنجا این گونه باش: «أَصْبِحْ عَلَى طُهْرٍ بَعْدَ مَا تُصَلِّي الْفَجْرَ فَقِفْ إِنْ شِئْتَ قَرِيباً مِنَ الْجَبَلِ وَ إِنْ شِئْتَ حَيْثُ شِئْتَ». و این گونه بگو: «فَإِذَا وَقَفْتَ فَاحْمَدِ اللَّهَ وَ أَثْنِ عَلَيْهِ وَ اذْكُرْ مِنْ آلائِهِ وَ بَلائِهِ مَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ، وَ صَلِّ عَلَى النَّبِيِّ (ص) وَ لْيَكُنْ مِنْ قَوْلِكَ اللَّهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ فُكَّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ وَ ادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَ الإِنْسِ، اللَّهُمَّ أَنْتَ خَيْرُ مَطْلُوبٍ إِلَيْهِ وَ خَيْرُ مَدْعُوٍّ وَ خَيْرُ مَسْئُولٍ، وَ لِكُلِّ وَافِدٍ جائِزَةٌ فَاجْعَلْ جَائِزَتِي فِي مَوْطِنِي، هَذَا أَنْ تُقِيلَنِي عَثْرَتِي وَ تَقْبَلَ مَعْذِرَتِي وَ أَنْ تَجَاوَزَ عَنْ خَطِيئَتِي، ثُمَّ اجْعَلِ التَّقْوَى مِنَ الدُّنْيَا زَادِي». (۲)

و در روایت دیگری به ابوبصیر می‌فرماید: این گونه بگو: «اللَّهُمَّ أَنْتَ خَيْرُ مَطْلُوبٍ إِلَيْهِ، وَ خَيْرُ مَدْعُوٍّ وَ خَيْرُ مَسْئُولٍ، وَ لِكُلِّ وَافِدٍ جائِزَةٌ، فَاجْعَلْ جَائِزَتِي فِي مَوْطِنِي هَذَا أَنْ تُقِيلَنِي عَثْرَتِي وَ تَقْبَلَ مَعْذِرَتِي وَ تَتَجَاوَزَ عَنْ خَطِيئَتِي، وَ تَجْعَلَ التَّقْوَى مِنَ الدُّنْيَا زَادِي، وَ تَقْلِبَنِي مُفْلِحاً مُنْجِحاً مُسْتَجَاباً لِي بِأَفْضَلِ مَا يَرْجِعُ بِهِ أَحَدٌ مِنْ وَفْدِكَ وَ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ». سپس فرمود: زیاد دعا کن برای خود، پدر و مادرت، فرزندان، خانواده، و مؤمنین، زیرا آن سرزمین موطن شریفی است: «فَإِنَّهُ مَوْطِنٌ شَرِيفٌ عَظِيمٌ وَ الْوُقُوفُ فِيهِ فَرِيضَةٌ، فَإِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ فَاعْتَرِفْ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِذُنُوبِكَ سَبْعَ مَرَّاتٍ، وَ اسْأَلْهُ التَّوْبَةَ سَبْعَ مَرَّاتٍ، وَ إِذَا كَثُرَ

۱- قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۴۲۶.

۲- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۴۷۴. باب من تعجل من المزدلف قبل الفجر.

ص:۱۸۸

النَّاسُ بِجَمْعٍ وَ ضَاقَتْ عَلَیْهِمُ ارْتَفَعُوا إِلَی الْمَأْزِمَیْنِ».(۱) این احتمال نیز وجود دارد که مراد مطلق ذکر خدا یعنی؛ یاد و نام او مراد باشد.

در خصوص مسائل مربوط به مشعر و زمان وقوف و زمان کوچ از مشعر به منی، مسائل و احکامی است که باید به فقه رجوع نمود.

۵. ضلالت پیشین

در بخش پایانی این آیه شریفه فرمود: «وَ إِنْ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّینَ». ضمیر در «من قبله»، ممکن است به هدی بازگشت کند، یعنی قبل از هدایت الهی شما در گمراهی بودید. و نیز ممکن است به قرآن یا پیامبر برگردد، یعنی قبل از نزول قرآن و پیش از بعثت پیامبر شما از گمراهان بودید. (۲)

به لحاظ قواعد ادبی سزاوار این است که کلمه «هُدی» مرجع ضمیر باشد، لیکن جمع میان اقوال نیز مناسب می‌باشد، چرا که بعثت پیامبر و نزول قرآن وسیله هدایت آنان شد.

مسلمانان نخستین به خوبی می‌دانستند که گمراهی پیشن چه بوده است؟ زیرا هنوز چند صباحی از عصر جاهلی نگذشته بود و عقاید غلط چون پرستش بت، جن و ملایکه، نسبت فرزندداری به خدای سبحان، نسبت ازدواج خدا با جنیان، و اخلاقیات فاسدی که در روابط اجتماعی و خانوادگی، و معاشرت‌های جنسی که از پیش داشتند فراموش نکرده بودند، و احکام خرافی چون تحریم حیوانات، نذر برای بتان و شریک نمودن آنان در فرزندشان و ... از یاد نبرده بودند،

۱- صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۴۵. باب الوقوف بالمشعر.

۲- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۹۷. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۴۲۷. رشید رضا، تفسیر القرآن الحکیم(المنار)، ج ۲، ص ۲۳۳.

ص:۱۸۹

و از این رو به آنها یادآور می‌شود که شما در گمراهی بودید و خداوند شما را هدایت نمود. (۱) البته این بخش از آیه نیز مانند دیگر آیات منحصر به مسلمانان نخستین نمی‌شود، بلکه فراگیر همه زمانهاست، و همگان باید به این حقیقت توجه داشته باشند، که خداوند منان برای آنها نعمت هدایت را جایگزین بلای ضلالت نموده است، هرچند پیشینه این گمراهی برای مسلمانان نخستین محسوس‌تر است.

لطایف و اشارات

۱. توجه به امور مالی و مادی در موسم حج، در حقیقت یکی از فلسفه‌های مهم حج می‌باشد، چنانکه امام صادق در روایتی می‌فرماید: «... أَمَرَهُمْ بِمَا یَکُونُ مِنْ أَمْرِ الطَّاعَهِٔ فِی الدِّینِ، وَ مَصْلَحَتِهِمْ مِنْ أَمْرِ دُنْیَاهُمْ، فَجَعَلَ فِیهِ الاجْتِمَاعَ مِنَ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ، لِیَتَعَارَفُوا وَ لِیَنْزِعَ کُلُّ قَوْمٍ مِنَ التِّجَارَاتِ مِنْ بَلَدٍ إِلَی بَلَدٍ، وَ لِیَنْتَفِعَ بِذَلِکَ الْمُکَارِی وَ الْجَمَّالُ». (۲) ۲. تعبیر به «من ربّکم»، در ابتغای فضل، بیانگر این است که اعطای فضل الهی از شؤون ربوبیت خدا نسبت به بندگان است.

۳. نسبت به عرفات وقوف محور است، اما در مشعر ذکر خداوند محور قرار گرفته است. و چون وقوف به عرفات در روز انجام می‌شود، و وقوف در مشعر شبانه است، با ذکر و یاد الهی تناسب بیشتری دارد.

۴. عرفات از ریشه معرفت، و مشعر از ریشه شعور است، یعنی که در عرفات بر معرفت خود بیفزای، و در مشعر شعورت را افزایش بده.

۵. حرکت در حج و به خصوص در عرفات و مشعر، گرچه هرکس مسؤول کار خویش است، اما یک حرکت دسته جمعی است. درست مانند قیامت که

۱- سید قطب، فی ظلال القرآن، ص ۱۹۹.

۲- وسائل الشیع، ج ۱۴، ص ۱. باب وجوبه علی کل مکلف مستطیع.

ص:۱۹۰

همگـان در آن جمعنـد «ثُمَّ یَجْمَعُکُمْ إِلی یَوْمِ الْقِیامَ ِهْ (احقاف: ۲۶)». لیکن هر کس مسؤول کـار خـویش است، که فرمود: «وَ کُلُّهُمْ آتِیهِ یَوْمَ الْقِیامَهِْ فَرْداً (طه: ۹۵)».

۶. حضور در مشـعر و انجـام مناسـک خود نمادی از هـدایت خاصه الهی است، که نصـیب زائران خانه خـدا شـده است. بنابراین هر حاضر در مشعر باید شکرگذار این نعمت باشد.

۷. ذکر در مشعر به دلیل «کما هداکم» یک وظیفه بدوی نیست، بلکه وظیفه‌ای است که در ازاء یک نعمت اعطایی انجام می‌شود.

۸. چون سـرزمین عرفات محل فزونی عفو و مغفرت از گناهان است، خدای سبحان خود با «غَفُورٌ رَحِیمٌ»، موصوف نمود تا دلالت بر مبالغه و کثرت نماید.

***

ص:۱۹۱

* آیه دهم

اشاره

«فَإِذا قَضَیْتُمْ مَناسِکَکُمْ فَاذْکُرُوا اللَّهَ کَذِکْرِکُمْ آباءَکُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِکْراً فَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا وَ ما لَهُ فِی الآخِرَهِٔ مِنْ خَلاقٍ* وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَهًٔ وَ فِی الآخِرَهِٔ حَسَنَهًٔ وَ قِنا عَذابَ النَّار (بقره: ۲۰۰- ۲۰۱)».

شرح واژگان

أ. قضاء: قضاء در اصل به چند معنا به کار رفته است؛ از جمله: قطع، فصل، حتمی شدن، فارغ شدن، به اتمام رساندن، عمل کردن و اداء نمودن می‌باشد؛ که در حقیقت همه اینها به یک معنا یعنی تمام نمودن کار باز می گردد. (۱) طبرسی نیز می‌نویسد: قضاء در اصل به فصل و احکام است، لیکن در قرآن به چند وجه به کار رفته است،(۲) از جمله فارغ شدن از کار مثل این آیه شریفه که می‌فرماید: «فَإِذا قَضَیْتُمُ الصَّلاهَٔ فَاذْکُرُوا اللَّهَ (نساء: ۱۰۳)». (۳) ب. خلاق: خلاق از ریشه خَلْق به معنای نصیب است. (۴) برخی از ارباب لغت گفته‌اند: خلاق به معنای حظ، نصیب و صلاح است. (۵) بعضی این قید نیز بدان افزوده‌اند که خلاق به معنای حظ وافر از خیر می‌باشد. (۶) نکته‌ای توجه

۱- ابن منظور، لسان العرب، ریشه قضی.

۲- دو وجه دیگر عبارت است از: وصیت و توصیه مثل آیه:« وقضی ربک ألا تعبدوا إلا إیاه(اسراء ۲۳)». و اخبار و اعلام مثل آیه:« وقضینا إلی بنی إسرائیل(اسراء: ۴)».

۳- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۶۲.

۴- فیومی، المصباح المنیر، ریشه خلق.

۵- فراهیدی، کتاب العین، ابن‌منظور، لسان العرب، ریشه خلق.

۶- زبیدی، تاج العروس، ریشه خلق.

ص:۱۹۲

بدان لازم است این که این واژه در قرآن کریم تنها درباره نصیب در قیامت به کار رفته است. (۱) و این که برخی از لغت شناسان قرآنی، این واژه را به فضیلت اکتسابی از اخلاق معنا نموده‌اند،(۲) بسا به همین معنا باشد، زیرا کفار در آخرت هیچ فضیلتی ندارند.

چشم انداز آیه

این آیات اشارتی کوتاه و اجمالی به برنامه بعد از انجام مناسک را حج دارد، که در قالب ذکر خدا بدان توصیه می کند، ضمن آن‌که در یک تقسیم بندی کلی انسانها را به دو گروه عمده دنیا طلب و آخرت خواه تقسیم کرده است، و اشعار می‌دارد که آرزوی‌ها و آمال هر انسانی در دعای‌های وی تجلی می‌نماید.

محتوای آیه

محتوای این آیه شریفه دو بخش عمده می‌باشد: اول مسأله ذکر و یاد خدا، دوم؛ خواسته‌های انسان از خدا در دنیا و آخرت.

۱. حج و یاد خدا

واژه ذکر در ادب عرب و قرآن کریم هم شامل یاد، یعنی ذکر قلبی می‌شود. و هم شامل نام، یعنی ذکر زبانی و قلمی را در بر می گیرد. ذکر قلبی مانند این آیه که قرآن می‌فرماید: «وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَ خِیفَةً (انفال: ۲۰۶)». و ذکر زبانی مانند این آیه که می‌فرماید: «وَ إِذا ذَکَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلی

۱- از جمله:« ما لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ(بقره: ۱۰۳)». و« أُولئِکَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ(آل عمران: ۷۷)».

۲- راغب اصفهانی، مفردات، ریشه خلق.

ص:۱۹۳

أَدْبارِهِمْ نُفُوراً (اسراء: ۴۶)». و ذکر کتبی مانند این آیه که می‌فرماید: «صوَ الْقُرْآنِ ذی الذِّکْرِ (ص:۱)».

در آیات مربوط به حج کراراً سفارش به ذکر خدا شده است: برای اولین بار در آیه قبلی فرمود: «فَاذْکُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرام». در ادامه همان آیه دو باره فرمود: «وَ اذْکُرُوهُ کَما هَداکُمْ». برای بار سوم در آیه دیگر که در ادامه همین دسته از آیات است فرمود: «فَاذْکُرُوا اللَّهَ کَذِکْرِکُمْ آباءَکُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِکْراً»، که در حقیقت ذکر پس از انجام مناسک است، که فرمود: «فَإِذا قَضَیْتُمْ مَناسِکَکُمْ»، که تفسیر آن بیان خواهد شد. در مرحله بعدی برای بار چهارم در باره ایام معدودات فرمود: «وَ اذْکُرُوا اللَّهَ فِی أَیَّامٍ مَعْدُوداتٍ (بقره: ۲۰۳)». در پنجمین مرتبه درباره ایام معلومات فرمود: «وَ یَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَیَّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلی ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَهِ الأَنْعامِ (حج: ۲۷)». برای بار ششم در جای دیگر فرمود: «وَ لِکُلِّ أُمَّهٍ جَعَلْنا مَنْسَکاً لِیَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلی ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَهٔ الأَنْعام (حج: ۳۴)». و بالاخره برای هفتمین بار در ادامه بیان مسأله قربانی فرمود: «لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلی ما هَداکُمْ وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِینَ (حج: ۳۷)».

این اهتمام به یاد و نام خدا در موسم حج بیانگر جایگاه ویژه مسأله ذکر در حج می‌باشد، و در حقیقت هشداری است به زائر خانه خدا که در آن مکان و سرزمین مقدس، و در آن زمان و ایام الله مبارک، و در آن فضای پر از معنویت، بیش از پیش به فکر امور مهم و اساسی خود باشد، و بیش از حدّ مشغول مال و اولاد و فکر آنها نباشد، و گرنه دچار زیان و ضرر خواهد شد. و بسا بتوان مصداقی از این آیه شد که می‌فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاتُلْهِکُمْ أَمْوالُکُمْ وَ لاأَوْلادُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ (منافقون: ۹)».

ص:۱۹۴

ذکر خدا

این که در آیه فرمود: «فَاذْکُرُوا اللَّهَ کَذِکْرِکُمْ آباءَکُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِکْراً»، بی شک اشارت به ذکری دارد که می‌بایست پس از انجام مناسک حج صورت گیرد، و در حقیقت به منزله تعقیب برای نماز است. در این که مراد از این ذکر چیست؟ دو دیدگاه عمده وجود دارد:

أ. برخی بر این عقیده‌اند که مراد از این ذکر دعاهاست، چرا که دعا در آن مواقف افضل اعمال است. (۱) یعنی وقتی انسان با پرداخت بخشی از مال خود، تحمل مشقات، دوری از وطن و فراق خانواده، و اطاعت از پروردگار از حج فارغ شد، و با طی این مراحل خدایی شد، طبیعی است که به دعا و استغفار روی آورد. مؤید این دیدگاه ادامه آیه است که به کیفیت دعا کردن اشارت نموده و فرموده است: «فَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا ...».

ب. برخی از مفسران معتقدند منظور ذکر مخصوص ایام تشریق است، که خواسته شده است. (۲) چنانکه در روایتی امام صادق می‌فرماید: «فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْکُرُوا اللَّهَ کَذِکْرِکُمْ آباءَکُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِکْراً، قَالَ: وَ التَّکْبِیرُ اللَّهُ أَکْبَرُ اللَّهُ أَکْبَرُ لا إِلَهَ إِلّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَکْبَرُ، اللَّهُ أَکْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ، اللَّهُ أَکْبَرُ عَلَی مَا هَدَانَا، اللَّهُ أَکْبَرُ عَلَی مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِیمَهِٔ الأَنْعَام».(۳) در شأن نزول آیه نیز می‌خوانیم که امام باقر فرمود: «أنهم کانوا إذا فرغوا من الحج، یجتمعون هناک، ویعدون مفاخر آبائهم ومآثرهم، و یذکرون أیامهم القدیمهٔ، و أیادیهم

۱- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۶. فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۲۱۰.

۲- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۹۶. فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۲۰۱.

۳- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۱۶. باب التکبیر ایام التشریق، زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۲۴۶. مقدس اردبیلی، زبد البیان، ص ۳۵۱.

ص:۱۹۵

الجسیمهٔ، فأمرهم الله سبحانه أن یذکروه مکان ذکرهم آباءهم فی هذا الموضع».(۱) این روایت به خوبی نشان می‌دهد که خدای سبحان به زائران خانه

۱- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۷. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۴۲۷. رشید رضا، تفسیر القرآن الحکیم(المنار)، ج ۲، ص ۲۳۵.

ص:۱۹۶

خود دستور می‌دهد، در آن مواقف کریمه و مواضع شریفه به جای یاد و نام از نیاکان خود و پرداختن به مفاخر دنیوی، به یاد خدا باشند.

ج. منظور از این عبادت خودسازی است، بدین معنا که انسان با نفس خود قهر کرده و آثار نفس، و نقوش باطله را آن محو نماید تا نور حق و جلال و عظمت خدا تجلی کند. به دیگر سخن چون مناسک حج را به جای آوردی و آثار بشری را محو نمودی، اینک نوبت تنویر قلب به وسیله یاد خداست. (۱) بسان یاد نیاکان

در این آیه شریفه تشبیهی به کار رفته است و آن این که فرمود: «کَذِکْرِکُمْ آباءَکُمْ»، یعنی همان‌گونه که به یاد پدرانتان هستید، به یاد خدا باشید. ممکن است منظور این باشد که همان‌گونه که فرزند به پدر و مادرش پناه می‌برد، و در گرفتاری‌ها آنها را می‌زند، شما نیز به خدا پناه برده و او را صدا بزنید. (۲) معنای این دیدگاه است، که ذکر خدا به یاد نیاکان تشبیه شده است، و یاد نیاکان نفی نشده است.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «کذکرکم»، وجود هر دو ذکر نباشد، چنانکه برخی از مفسران نیز گفته‌اند، بلکه منظور از تشبیه اهتمام در ذکر باشد، بدین معنا که باید از ذکر مفاخر آباء و اجداد دست برداشت، و ذکر خدا را با همان اهتمام، بلکه بیشتر جایگزین آن نمود. این معنا از روایت امام باقر مستفاد است که فرمود: «فأمرهم الله سبحانه أن یذکروه مکان ذکرهم آباءهم».

۱- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۲۰۲.

۲- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۷. فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۱۹۷. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۴۳۲.

ص:۱۹۷

احتمال دیگری که برخی از مفسران بیان داشته‌اند این که: مراد از این تشبیه این است، که همان طور که با وجود پدر و مادر، شما تنها از پدرانتان یاد می‌کنید و از بردن نام مادرانتان اباء دارید، خدا را نیز با توحید و به تنهایی یاد کنید، و از شرک بپرهیزید. (۱)

بهتر و بیشتر

در ادامه آیه آمده است که: «أَوْ أَشَدَّ ذِکْراً». این فقره بیانگر آن است که ذکر خدا باید با یاد انسانها تفاوت داشته باشد، مفسران در تفسیر این بخش از آیه می‌نویسند: منظور این است که یاد خدا را با یاد نعمت‌ها، و شکر آن توأم کنند، زیرا هرچند نیاکان و پدران بر آنها کمک و نعمت داشته‌اند، اما نعمت‌های الهی و کمک‌های او عظیمتر است، از این رو بیشتر باید به یاد خدا باشند. (۲) راز شدّت در ذکر خدا این است که مفاخر نیاکان قلیل و زوال پذیر است، اما صفات کمال باری تعالی کثیر و دایم است، و انسان در دو راهی گزینش قلیل و کثیر، متناهی و غیرمتناهی، اندک زوال پذیر را ترجیح نمی‌دهد.

نکته جالب توجه این‌که در ذکر خدا هم کمیت مطرح است، که فرمود: «وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً (جمعه: ۱۰)»، و «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً (احزاب: ۴۱)». و هم کیفیت مهم است، چنانکه فرمود: «أَوْ أَشَدَّ ذِکْراً».

۱- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۲۰۳.

۲- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۷.

ص:۱۹۸

۲. دعا برای دنیا و آخرت

دومین بخش از محتوای آیه اشارت به درخواست دنیاخواهان است که می‌گویند: «فَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا». در ارتباط این بخش از آیه با بخش

ص:۱۹۹

قبلی باید گفت: خدای سبحان ابتدا از ادای مناسک حجّ سخن گفت و فرمود: «فَإِذا قَضَيْتُمْ مَناسِكَكُمْ»، پس از آن به ضرورت یاد و نام خدا پرداخت و دستور داد که «فَاذْكُرُوا اللَّهَ»، در ادامه برتری یاد خدا بر یاد نیاکان را یادآور شد که «أَوْ أَشَدَّ ذِكْراً»، و در پایان به تقسیم مردم در دعا کردن و بیان خواسته‌هایشان پرداخت و گفت: «فَمِنَ النَّاسِ». بنابراین جمله «فَمِنَ النَّاسِ»، تفریع بر «فَاذْكُرُوا اللَّهَ» است، که در حقیقت بیانگر خواسته‌های متفاوت و متمایز از یکدیگر می‌باشد.

برخی از مفسران معتقدند که مراد از ناس در آیه شریفه مطلق انسانها اعم از کافر دنیا طلب و مؤمن آخرت‌خواه می‌باشد. و از این رو کفار که منکر معادند تنها به دنبال دنیا هستند، و مؤمنان به قیامت هر دو را می‌طلبند. (۱) برخی دیگر بر این باورند که منظور مسلمانانی هستند که اسرار دین را درک نکرده، و نور دین به طور کامل در قلبشان قرار نگرفته است. (۲) به نظر می‌رسد دیدگاه نخست با تعبیر در آیه، که می‌فرماید: «مَنْ يَقُولُ ربّنا آتنا» چندان سازگاری نداشته باشد، زیرا هر دو گروه معتقد به خدا و ربوبیت او هستند، بنابراین مؤمنان ضعیف الایمان باید منظور باشد، که تنها به فکر دنیا بودند، و از اندیشه آخرت غافل بودند.

گروه‌های مردم

قرآن کریم مردم را به چهار گروه تقسیم می‌کند، که در حقیقت حصر عقلی است، و آن عبارت است از:

۱- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۷. فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۲۰۵. قرطبی، الجامع لأحکام القرآن، ج ۲، ص ۴۳۲. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۸۰.

۲- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۲۰۵. رشید رضا، المنار، ج ۲، ص ۲۳۷.

ص:۲۰۰

أ. کسانی که تنها دنبال دنیا هستند و از عالم آخرت غافلند، چنانکه می‌فرماید: «فَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا وَ ما لَهُ فِی الآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ (بقره: ۲۰۰)». و نیز فرمود: «مَنْ کانَ یُرِیدُ الْحَیاةَ الدُّنْیا وَ زِینَتَها نُوَفِّ إِلَیْهِمْ أَعْمالَهُمْ فِیها وَ هُمْ فِیها لایُبْخَسُونَ، أُولئِکَ الَّذِینَ لَیْسَ لَهُمْ فِی الآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ ما صَنَعُوا فِیها وَ باطِلٌ ما کانُوا یَعْمَلُونَ (هود: ۱۵– ۱۶)». و نیز فرمود: «مَنْ کانَ یُرِیدُ الْعاجِلَةَ عَجَّلْنا لَهُ فِیها ما نَشاءُ لِمَنْ نُرِیدُ ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ یَصْلاها مَذْمُوماً مَدْحُوراً (اسراء: ۱۸)». و فرمود: «مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ وَ مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْها وَ ما لَهُ فِی الآخِرَةِ مِنْ نَصِیبٍ (شوری: ۲۰)».

ب. کسانی که تنها دنبال امور اخروی هستند و دنیا برای آنها اهمیتی ندارد و هدف نمی‌باشد، چنانکه می‌فرماید: «وَ مَنْ أَرادَ الآخِرَةَ وَ سَعی لَها سَعْیَها وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ کانَ سَعْیُهُمْ مَشْکُوراً (اسراء: ۱۹)».

ج. کسانی که هم دنیای خوبی دارند، و هم آخرت خود را آباد می کنند، چنانکه درباره ابراهیم فرمود: «وَ آتَیْناهُ فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِی الآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ (نحل: ۱۲۲)».

د. کسانی که هم از دنیای خوب محرومند و در آخرت دچار عذابند، چنانکه می‌فرماید: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلی حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَیْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلی وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْیا وَ الآخِرَةَ ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ (حج: ۱۱)».

قرآن در آیات مورد بحث، می‌فرماید: دنیا خواهان از نصیب و خلاق اخروی بی بهره‌اند. اما آنان که به دنبال آخرت هستند و دنیا را نیز برای آخرت می‌خواهند، در هر دو سرا موفق خواهند شد. و از این رو در ادامه آن می‌فرماید: «أُولئِکَ لَهُمْ نَصِیبٌ مِمَّا کَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِیعُ الْحِسابِ».

ص:۲۰۱

به خوبی ملاحظه می‌شود که دو عبارت «وَ ما لَهُ فِی الآخِرَهِ مِنْ خَلاقٍ»، و «أُولئِکَ لَهُمْ نَصِیبٌ مِمَّا کَسَبُوا»، در تقابل یکدیگر هستند. و از این مقابله روشن می‌شود که اگر هدف منحصر به دنیا شود، ارزشی نخواهد داشت، چنانکه فرمود:

ص:۲۰۲

«وَ قَدِمْنا إِلى ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُورا (فرقان: ۲۳)». و نیز فرمود: «الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً أُولئِکَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلانُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَزْناً (کهف: ۱۰۴– ۱۰۵)».

همه مظاهر دنیا

در تقاضای اهل دنیا، قید حسنه وجود ندارد؛ زیرا همه تمتعات دنیوی را مطابق هوای نفس خود می‌داند، و آن را نیک می‌پندارد. اما اگر دنیا را مطابق بینش اهل آخرت ترسیم کنیم، طبیعی است برخی از امور آن حسنه، و برخی از آن سیئه خواهد بود. و آخرت تنها حسنات آن را طلب می‌کند نه همه آن را. و در آخرت نیز طبعاً به حسنات می‌رسد و از سیئات دور خواهد ماند. (۱) به لحاظ بحث ادبی نیز باید گفت این که سخن طالبان دنیا مقید به قیدی نشده است، در حقیقت افاده عموم می‌دهد و مفهومی فراگیر را شامل می‌شود. فخر رازی می‌نویسد: سعادت سه مرتبه دارد:

الف: سعادت روحانی که شامل علم و اخلاق فاضله می‌شود.

ب: سعادت بدنی که شامل سلامتی و زیبایی می‌شود.

ج: سعادت بیرونی که شامل ماه و جاه می‌شود. و با حذف متعلق همه این امور را در بر می‌گیرد. و دنیا طلبان، از این امور برای تزیین دنیا و برتری جویی بر دیگران استفاده می‌کنند. (۲)

۱– طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۸۱.

۲– فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۲۰۶.

ص:۲۰۳

مظاهر حسنه دنیا و آخرت

در روایتی امام صادق در تفسیر این آیات می‌فرماید: «رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی الآخِرَةِ حَسَنَةً، رِضْوَانُ اللَّهِ وَ الْجَنَّةُ فِی الآخِرَةِ، وَ الْمَعَاشُ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ فِی الدُّنْیا».(۱) چنانکه در روایت دیگر از پیامبر به این معنا اشارت شده است، که فرمود: «الحسنة فی الدنیا الصحة و العافیة و فی الآخرة المغفرة و الرحمة».(۲) در روایتی نیز دیگر از آن حضرت می‌خوانیم که فرمود: «مِنْ سَعادةِ الْمَرْءِ الْمَرأةُ الصالِحة وَ الْمَسکَنُ الواسِعُ و الْمَرْکَبُ البَهیّ و الوَلَدُ الصالِح».(۳) بنابر این می‌توان گفت: حسنه در آخرت عبارت است از وصول به رضوان و رحمت خدا، و بهشت برین او. و حسنه در دنیا عبارت است از: سلامت جسمی و روحی، رفاه زندگی، آسایش و امنیت، رفیق مناسب، همسر و فرزند صالح، خانواده خوب، حسن معاشرت.

لطایف و اشارات

۱. از این‌که فرمود: «اذا قضیتم مناسککم»، معلوم می‌شود که پس از استقرار در منی و اعمال مخصوص روز عید، بهتر و بلکه لازم است بلافاصله به مکه برود و اعمال پنجگانه آن را (طواف، نماز طواف، سعی، طواف نساء و نماز طواف نساء) به جای آورد.

۱- کلینی، کافی، ج ۵، ص ۷۱. باب الاستعان بالدنیا علی الآخره. من‌لایحضره‌الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۶. باب المعایش و المکاسب و الفوائد.

۲- بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۱۷۴. فضل العافی و المرض.

۳- بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۱۵۳، باب سع الدار و برکتها و شومها.

ص:۲۰۴

ص:۲۰۵

۲. این‌که فرمود: «فَاذْکُرُوا اللّهَ ...» می‌توان دریـافت که خـدای متعـال به عنوان مربیّ انسان‌ها به خصوص آنان‌که به زیارت خانه‌اش آمده‌اند، نمی‌خواهد اوقات فراغتشان به بطالت سپری شود.

۳. ذکر بعد از حج، همانند تعقیب نمازهاست، که در قالب تکبیرات، تسبیحات، تحمیدات و تهلیلات صورت می گیرد.

۴. معلوم می‌شود عظمت و بزرگی انسان در پرتو ارتباط با خداست، نه برشمردن مفاخر و انساب نیاکان.

۵. قرآن کریم با تعبیر «من الناس» در صدد تقسیم بندی انسانها است که از زوایای گوناگون صورت گرفته است، از جهت بینش به کـافر و مؤمن، از جهت اظهـار ایمـان واقعی به مؤمن و منـافق و ... و نیز این از جهت تعلق به دنیـا یا آخرت، و به دنیا طلب و آخرت خواه.

۶. خداوند سبحان، دنیا طلبی محض را محکوم نموده است، و آخرت خواهی صـرف نیز ترغیب نکرده است، این بدین معناست که دنیا و آخرت را به صورت توأمان خواستن، و این که دنیا مقدمه آخرت است روا می‌باشد.

۷. اهل عرفان می گویند: در کنار این اصناف که با سؤال از حق چیزی طلب می کنند، گروهی دیگر وجود دارند که حقیقت رضا را بشـناختند و به حکم خـدای تن در دادنـد و تقدیر وی را پسـندیدند، و به جای سؤال از حق به ثنای وی پرداختند. (۱) بسا این مؤید این سـخن این باشد که پیامبر فرمود: «مَنْ شَغَلَهُ الثَّنَاءُ عَنِ الْمَسْأَلَةِ لِنَفْسِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى أُعْطِيهِ أَفْضَلَ مَا أُعْطِي السَّائِلِينَ».(۲) ۸. با توجه به آرزوهایی که از افراد بروز داده می‌شود می‌توان به شناخت انسانها رسید و در برابر آنان موضع گیری درست نمود.

۱- میبدی، رشیدالدین، کشف الاسرار، ج ۱، ص ۵۵۰.

۲- مستدرك الوسائل، ج ۷، ص ۵۳۲، باب ان من خرج الی الصید للهو.

ص:۲۰۶

* آیه یازدهم

اشاره

«وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِی أَيَّام مَعْـدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِی يَوْمَيْنِ فَلاـ إِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَـأَخَّرَ فَلاـ إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقى وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (بقره: ۲۰۳)».

شرح واژگان

اثم: این واژه در اصل به معنای تأخیر و بطیء است، چنانکه گفته می‌شود: ناق آثم، یعنی شتری که از قافله عقب مانـده است. اثم به معنای ذنب و وزر نیز از همین معنا گرفته شـده است، زیرا گناهکار از خیر و ثواب عقب می‌مانـد. (۱) در مواردی از قرآن کریم نیز به همین معنا به کار رفته است، چنانکه می‌فرمایـد: «وَ إِذا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالإِثْم فَحَسْـبُهُ جَهَنَّمُ (بقره: ۲۰۶)»، یعنی به دلیل عزت موهوم خود در مقابـل تقوا کُنـد و بطیء هسـتند، و یـا می‌فرمایـد: «وَ لاتَكْتُمُوا الشَّهادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ (بقره: ۲۸۴)». یعنی کتمان شهادت باعث کُندی انسان در رسیدن به خیر و وصول به حق می‌شود.

البته در کاربرد بعدی، این واژه به معنای ذنب، وزر و معصیت با تفاوت‌هایی که با واژگان هم‌نوا دارد به کار رفته است. (۲)

۱- ابن فارس، مقاییس اللغ، راغب اصفهانی، مفردات، ریشه اثم.

۲- جوهری، صحاح اللغ، و زبیدی، تاج العروس، ریشه اثم.

ص:۲۰۷

محتوای آیه

این آیه شریفه به چهار مطلب عمـده اشارت نموده است، که عبارت است از: ذکر خدا، بیتوته در منی، کوچ از منی، و رعایت تقوا؛ سه عمل نخست آن مربوط به

ص:۲۰۸

حج است و عمل چهارم می‌تواند مطلق باشد، گرچه در کتاب‌های مناسک بیتوته و کوچ به عنوان دو منسک از مناسک حج یاد می‌شود. اما قرآن به عنوان اعمال پس از مناسک تعبیر نموده است، چرا که در آیه قبل فرمود: «فَإِذا قَضَيْتُمْ مَناسِكَكُمْ».

۱. ذکر

ذکر در آیه نیز همانند آیه قبل ممکن است منظور نام خدا باشد، و ممکن است مراد ذکر قلبی و یاد خدا باشد. و ممکن است منظور تکبیراتی باشد که بعد از نماز ظهر روز عید تا نماز صبح روز سیزدهم گفته می‌شود. (۱) طبرسی می‌نویسد: ذکری که بدان امر شده است عبارت است از: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، لا إِلَهَ إِلّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا هَدَانَا، الحمدُ لله على ما أولانا، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقَنَاه مِنْ بَهِيمَةِ الأَنْعَامِ». و اولین تکبیر باید پس از نماز ظهر روز عید، و آخرین آن باید پس از نماز صبح روز سیزدهم باشد. (۲) می‌نویسند: ذکر بر سه قسم است: ذکر عادت، ذکر حسبت، و ذکر صحبت؛ ذکر عادت بی قیمت است، بهر آن‌که از سر غفلت است. ذکر حسبت بی زینت است، که سر انجام آن طلب اجرت است. ذکر صحبت ودیعت است، بهر آن‌که زبان ذاکر در میان عاریت است. ذکر خائف از بیم قطعیت است، ذکر راجی بر امید طلبت است، ذکر محبت از رقت حرقت است. خائف به گوش ترس ندای وعید شنید در دعا آویخت، راجی به گوش رجا ندای وعد شنید در ثنا آویخت، محب به گوش مهر ندای فراتر شنید با بهانه نیامیخت، عارف را ذکر ازل در رسید از جهد در بخت گریخت. (۳)

۱- وسایل الشیع، ج ۱۰، ص ۲۱۹، باب ۸ از ابواب العود الی منی، ح ۴.

۲- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۹. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۴.

۳- میبدی، رشیدالدین، کشف الاسرار، ج ۱، ص ۵۵۰.

ص:۲۰۹

چند روز معین و معلوم

قرآن در اینجا تعبیر به «أَیّامٍ مَعْدُوداتٍ» نموده است، لیکن در سوره حجّ تعبیر به «أَیّامٍ مَعْلوماتٍ» کرده است. در اینجا دو بحث مطرح است: یکی این که آیا این ایام یکی است، یا دو زمان متفاوت می‌باشد؟ دیگر این‌که منظور از این ایام کدام است؟ در پاسخ به این دو مطلب باید گفت: برخی بر این باورند که منظور از ایام معلومات دهه اول ذوالحجه است. و مراد از ایام معدودات، ایام تشریق یعنی سه روز بعد از عید قربان است. (۱) به دلیل این که پس از ایام معلومات فرموده است: «... عَلَی مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَهِٔ الأنعام (حج: ۲۸)». و روشن است که قربانی بعد از گذشت دهه اول است.

بعضی از مفسران نیز به عکس نظر داده و گفته‌اند: منظور از ایام معدودات، دهه اول ذوالحجه است، و مراد از ایام معلومات ایام تشریق است. (۲)

برخی دیگر از مفسران عقیده دارند که این دو ایام یکی است، و منظور از هر دو ایام تشریق است. (۳) مؤید این دیدگاه روایت امام صادق است که در تفسیر «ایام معدودات» می‌فرماید: «المعلومات و المعدودات واحدهٔ و هی ایام التشریق».(۴) از سوی دیگر پس از «ایام معلومات» فرموده است: «عَلَی مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَهِٔ الأنعام». و این خود حکایت از آن دارد که این ذکر بعد از قربانی می‌باشد. و پس از «ایام معدودات» فرموده است: «فَمَنْ تَعَجَّلَ فِی یَوْمَیْنِ ... وَ مَنْ تَأَخَّرَ». که خود دلیلی است بر دو سه روز بودن آن.

۱- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۵، ص ۲۱۰. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۹.

۲- برخی از مفسران اهل‌سنت به نقل از قرطبی، الجامع‌لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۱.

۳- قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۱. رشید رضا، المنار، ج ۲، ص ۲۴۱. طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۸۲، و ج ۱۴، ص ۳۷۰. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۷۴.

۴- وسایل الشیع، ج ۱۰، ص ۲۱۹، باب ۸ از ابواب العود الی منی، ح ۳. و نیز احادیث ۱ و ۲ و ۵ و ۷ و ۸ و ۹.

ص:۲۱۰

نامگذاری این ایام به تشریق به این دلیل بوده، که گوشت‌های (خون) قربانی بر اثر تابش خورشید انعکاس نور داشتند، و یا به دلیل این است که شب‌های این

ص:۲۱۱

ایـام روشن است. (۱) به هر صـورت فرد حـج‌گزار در شب‌هـای این ایـام یعنی؛ روز یـازدهم که به آن «یـوم القرّ» می‌گوینـد، و روز دوازدهم که به آن «یوم الصـدر» گفته می‌شود. و نیز روز سـیزدهم که به آن «یوم النفر» اطلاق می‌گردد، بایـد در سـرزمین منی و به یاد خدا باشد.

ناگفته نماند که واژه یوم در فرهنگ قرآن گاهی در برابر لیل به کار می‌رود، چنانکه گفته می‌شود: «مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَی ذِکْرِ اللَّهِ (جمعه: ۹)». و گاهی به معنای شبانه‌روز می‌باشد، چنانکه می‌فرماید: «وَ آتُوا حَقَّهُ یَوْمَ حَصَادِهِ (انعام: ۱۴۱)».

۲. بیتوته در منی

بیتوته به معنـای انجـام کـاری در شب (سپری کردن) و در حال بیـداری است. (۲) قرآن نیز می‌فرمایـد: «أفـأمن اهل القری أن یأتیهم بأسـنا بیاتاً و هم نائمون (اعراف: ۹۷)». در مقابـل کـاری که در روز صورت می‌گیرد و به آن ظَلالـَه گفته می‌شود. مراد از بیتوته در حجّ ماندن شب‌های یازدهم و دوازدهم ذوالحجه در منی است که قرآن از آن به «ایام معدودات» تعبیر کرده است.

۳. کوچ از منی

به دنبال ضـرورت حضور در منی، در روزهای معلوم و معیّن سـخن از کوچ و نفر از آن سـرزمین به میان آورد و فرمود: «فَمَنْ تَعَجَّلَ فِی یَوْمَیْنِ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ لِمَنْ اتَّقَی». یعنی حجّ‌گزار پس از آن‌که شب‌های یازدهم و

۱- کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۱۹.

۲- المصباح المنیر، بیت.

ص:۲۱۲

دوازدهم در منی بیتوته نمود، می‌تواند روز دوازدهم از منی کوچ کرده و به مکه برود، و می‌تواند شب سیزدهم نیز بیتوته کند و روز سیزدهم به مکه برود.

نکته مهمی که در اینجا وجود دارد متعلق «لِمَنِ اتَّقَى» است، که دو دیدگاه وجود دارد: یکی وجه این‌که متعلق به تعجیل «فی یومین» است، یعنی اگر کسی در حجّ رعایت صید نموده باشد، می‌تواند روز دوازدهم کوچ کند و گرنه باید تا روز سیزدهم باقی بماند. (۱) دیگر این‌که منظور کسی است که در حج رعایت تقوا کرده، و حجّی مبرور و مکفّر سیئات به جای آورده است، تفاوتی نمی‌کند که در روز دوازدهم یا سیزدهم کوچ کند. (۲) دیدگاه نخست با سیاق آیات بیشتر سازگاری دارد، زیرا برخی افراد می‌پنداشتند که کوچ روز دوازدهم گناه هست، و برخی دیگر بر این باور بودند که کوچ روز سیزدهم گناه می‌باشد، و آنها یکدیگر را متهم می‌نمودند، این آیه هر دو دیدگاه را ردّ و کوچ در هر دو روز را روا دانسته است.

دیدگاه دوم مطابق روایات است. زیرا روایات «من أتی» بیانگر این است که کسی است که در حال احرامش مرتکب صید و یا آمیزش جنسی با زنان نشده باشد، و گرنه باید روز سیزدهم نیز بماند. (۳) رمی جمرات

قرآن کریم گرچه با اهتمام بسیار به احکام و مناسک حج پرداخته است، اما سخنی از رمی جمرات به میان نیاورده است، یعنی نه پیش از بیان «فَإِذا قَضَيْتُمْ

۱- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۹.

۲- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۹.

۳- وسایل الشیع، ج ۱۰، ص ۲۲۵، باب ۱۱ از ابواب العود الی منی، ح ۱ و ۲ و ۶.

ص:۲۱۳

مَناسِکَکُمْ» ذکری از رمی آمده است و نه پس از آن. و حال آن‌که رمی جمره عقبه در روز عید، و رمی جمرات سه گانه در روزهای منی جزء مناسک حجّ است.

در پاسخ باید گفت: طبق برخی از روایات این منسک از سنت‌های نبویه می‌باشد، چنانکه امام باقر می‌فرماید: «وفرائض الحج: الاحرام ... و الهدی للمتمتع فریضهٔ، فاما الوقوف بعرفهٔ فهو واجب، و الحلق سنهٔ و رمی الجمار سنهٔ».(۱)

برخی از مفسران این احتمال داده‌اند که ذکر نشدن رمی جمرات در قرآن به این معناست، که چون همه اعمال حج در چارچوب زمان و مکان، یعنی موسم حجّ و مکه و مشاعر قرار دارد یادآور شده است. اما رمی شیطان منحصر به ذوالحجه و مکه و مشاعر نیست، بلکه در طول عمر لازم است صورت گیرد. لذا همه آیاتی که به نحوی امر به طرد شیطان می‌کند بر این مسأله دلالت دارد، مثل آیه شریفه «وَ إِمَّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بالله إِنَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (اعراف: ۲۰۰)».

۴. سفارش به تقوا

سومین مطلب این آیه عبارت است از سفارش دوباره به تقوا که فرمود: «اتَّقی وَ اتَّقُوا اللَّهَ». و این پس از انجام مناسک حجّ به این معناست که حتی بعد از به جای آوردن اعمال حجّ که مظنّه آمرزش گناهان است، گمان نکند که کار به طور کلی تمام است. و مجاز است که هر گناهی مرتکب شود، بلکه باید توجه داشته باشد که هر آن و هر لحظه رعایت تقوا لازم و ضروری است.

۱- صدوق، خصال، ج ۲، ص ۶۰۶.

ص:۲۱۴

در پایان آیه می‌فرماید: «وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»، که در حقیقت تأکیدی مجدد بر رعایت تقواست، و این‌که روزی می‌بایست پاسخ‌گوی اعمالتان باشید.

لطایف و اشارات

۱. تخییر در کوچ از منی خود نمادی از تسهیل و تیسیر در احکام سمحه و سهله اسلام است، چنانکه در موارد دیگر با تخییر در وظایف، تخفیف در وظایف، یا تبدیل و برداشتن آن، به سهولت در احکام اشارت نموده است.

۲. ارتباط جمله «وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» با انجام مناسک حجّ در این است، که موسم حجّ نسخه‌ای از صحنه قیامت است، که انسانها در آن محشور شده‌اند.

۳. گرچه حج‌گزار در کوچ کردن از منی در روز دوازدهم یا سیزدهم مجاز است، اما افضلیت تأخیر به دلیل عبادت بیشتر به قوت خود باقی است، چنانکه انفاق آشکار و پنهان هر دو نیکوست، اما پنهان داشتن آن نیکوتر است. (۱) ۴. چون در تعجیل و تأخیر باید حد میانی وجود داشته باشد، تا زودتر و دیرتر صدق کند. بنابر این مراد از تعجیل این است که اگر قبل از غروب کوچ نمود اشکالی نیست، ولی اگر از غروب تأخیر نمود باید در روز سوم کوچ کند.

۵. اسلام در قالب حجّ مبارزه با خرافات و بدعت‌ها نموده است، و حقیقت آنچه که خدای سبحان در قالب شریعت مقدسه ممنوع نکرده و گناه نشمرده است را بیان نموده است. و این در حقیقت بیانگر این است که شریعت دارای حدّ و مرز است، و هر کسی نباید از سوی خود کاری را گناه بشمارد.

۱- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۹.

ص:۲۱۵

۶. لام در «لمن اتقی»، ممکن است برای اختصاص باشد بدین معنا که این عدم معصیت برای کسی است که رعایت تقوا کرده باشد. و ممکن است به معنای تعلیل باشد، بدین معنا که چون رعایت تقوا نموده است، تعجیل یا تأخیر گناهی نیست. (۱) ۷. از آنجایی که در فرهنگ قرآن مردم به دسته‌های مختلف تقسیم می‌شوند، خدای سبحان در آیات حجّ درباره کافران یا مؤمنان ضعیف الایمان فرمود: «فَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا ...». و درباره مؤمنان واقعی فرمود: «وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی الآخِرَةِ حَسَنَةً». و پس آن درباره منافقان فرمود: «وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیا وَ یُشْهِدُ اللَّهَ عَلَی مَا فِی قَلْبِهِ ... (بقره: ۲۰۴)».

***

۱- آلوسی، روح المعانی، ج ۲، ص ۹۲.

ص:۲۱۶

* آیه دوازدهم

اشاره

«إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلْعالَمِینَ (آل‌عمران: ۹۶)».

شرح واژگان

أ. بیت: بیت در لغت به معنای مأوی، مسکن و محل اجتماع است. (۱) بسا به این دلیل به مسکن بیت گفته می‌شود، که انسانها به طور معمول در محل سکونت خود بیتوته می‌کنند، و در آن اعضای خانواده به دور هم جمعند.
ب. بکّه: واژه بکه در لغت به معنای تجمع و ازدحام است. و لذا گفته می‌شود تباکّت الابل علی الحوض، یعنی تزاحمت. (۲) برخی نیز می‌گویند: بکّه همان مکّه است که میم آن تبدیل به باء شده است، چنانکه واژه لازب همان لازم است. (۳) در این‌که منظور از بکه در آیه شریفه چیست؟ در روایتی أمیرالمؤمنین در پاسخ به این پرسش که نسبت بکه به مکه چیست؟ فرمود: «مکهٔ من أکناف الحرم و بکهٔ موضع البیت». مرد پرسید چرا به آن بکّه می‌گویند، فرمود: «لأنها بکّت رقاب الجبارین و عیون المذنبین».(۴) ج. برکت: برک در لغت به دو معنا به کار رفته است: یکی نمو و زیادت، و دیگر ثبوت و قوام. (۵) و اگر به محل جمع شدن آب باران برکه گفته می‌شود، به

۱- فیومی، المصباح المنیر، ریشه بات.

۲- زمخشری، اساس البلاغ، ریشه بکّ.

۳- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۷۷.

۴- مجلسی، بحارالأنوار، ج ۵۴، ص ۲۳۱.

۵- جوهری، صحاح اللغ، فیومی، المصباح المنیر، ریشه برک.

ص:۲۱۷

این دلیل است که آب در آن ایستاده و مقیم شده است. برخی نیز گفته‌اند: برکت به معنای خیر الهی در چیزی است. (۱)

محتوای آیه

این آیه شریفه از جمله آیاتی است که به معرفی خانه خدا در قالب چند وصف پرداخته است، ضمن آن‌که برای اولین بار به تاریخ و جغرافیای آن نیز اشارت نموده است.

۱. تاریخ خانه خدا

در این آیه به نخستین خانه اشارت شده است، این اولیت ممکن است اشارت به این باشد که اولین نقطه روی زمین است که آشکار گردید. و در حقیقت اشارت به «دحو الارض» باشد، و یا این که اولین خانه عمومی روی زمین مراد است، چنانکه در روایتی از علی می‌خوانیم که فرمود نخستین خانه عمومی است: «قد کان قبله بیوت کثیرهٔ لکنّه اوّل بیت مبارک و هدی وضع للناس».(۲)

این بدان معناست که پیش از کعبه خانه‌های زیادی بوده است، لیکن کعبه اولین خانه مبارک و هدایتی است که برای عموم مردم قرار داده شد، در سخن دیگری از امیرالمؤمنین چنین استفاده می‌شود که منظور اولین خانه عبادت است، چنانکه می‌فرماید: «اول بیت وضع للعبادهٔ البیت الحرام، و قد کانت قبله بیوت کثیرهٔ».(۳) برخی از مفسران نیز همین معنا را پذیرفته‌اند. (۴)

۱- راغب اصفهانی، مفردات، برک.

۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۷۷.

۳- طوسی، تفسیر تبیان، ج ۲، ص ۵۳۵.

۴- علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۱۷.

ص:۲۱۸

برخی از مفسران نیز اول بودن را از نظر شرافت و فضیلت دانسته و برای آن فضایلی ذکر کرده‌اند، از جمله: دارای بودن مقامات و آیات بینات، آمدن مردم به سوی آن، اعجاز از تخریب در هجوم ابرهه، امنیت آن، و ... (۱) از مجموع آنچه گفته شد چنین مستفاد است که خانه خدا از تاریخی بس طولانی برخوردار است، از یک زاویه تا آمایش زمین برای سکونت و زیستن امتداد دارد، و از زاویه دیگر به تاریخ انسان و آدم پیوند می‌خورد.

به لحاظ تاریخ مدون نیز- چنانکه پیش از این گفته شد- از آیات قرآن استفاده می‌شود که کعبه پیش از ابراهیم بنا شده است، زیرا می‌فرماید: «إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِیمَ مَکانَ الْبَیْتِ (حج: ۲۶)». و نیز فرمود: «رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِواد غَیْر ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ (ابراهیم: ۳۷)». نشان دادن جای خانه به ابراهیم، و اسکان دادن ذریه در وادی غیر مزروعی با قید «عند بیتک المحرم» بیانگر این است که پیش از آن خانه خدا وجود داشته است. در روایتی نیز از امام صادق می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ آدَمَ هُوَ الَّذِی بَنَی الْبَیْتَ وَ وَضَعَ أَسَاسَهُ ...». (۲) ۲. جغرافیای خانه خدا

قرآن کریم در خصوص محل کعبه از یک سو می فرماید: «لَلَّذِی بِبَکَّهَ». این که فرمود در بکّه، در حقیقت آدرس دهی برای دست یابی به خانه خدا است، از سوی دیگر خداوند افزون بر نام بردن از بکه از مکه نیز نامبرده و فرموده است: «وَ هُوَ الَّذِی کَفَّ أَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَکَّهَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَکُمْ عَلَیْهِمْ (فتح: ۲۴)». و در این نیز شکی نیست که بیتی که در آیه بکه معرفی

۱- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۱۵۵.

۲- صدوق، من‌لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۳۵، نکت فی حج الأنبیاء و ...

ص:۲۱۹

شـده همان کعبه است و بیتی است که در مکه قرار دارد، پس می‌توان گفت این همان است، لیکن این پرسـش مطرح است که بکّه چه تفاوتی با مکّه دارد.

ص:۲۲۰

در روایتی که از امیرالمؤمنین نقل شد از حضرت سؤال شد که نسبت بکه به مکه چیست؟ علی فرمود: «مکهٔ من أکناف الحرم و بکهٔ موضع البیت»، آن مرد پرسید: چرا مکه را مکه می‌گویند: آن حضرت فرمود: «لأن الله مکّ الأرض من تحتها»، آن مرد پرسید چرا به آن بکه می‌گویند؟ فرمود: «لأنها بکّت رقاب الجبارین و عیون المذنبین».(۱) علامه طباطبایی می‌نویسد: تعبیر به «بکّه» بیانگر این است که اطراف کعبه به هنگام نماز و طواف ازدحام جمعیت است. (۲) ۳. نام‌های مکّه در قرآن

قرآن کریم افزون بر مکّه و بکّه به برخی از نام‌های دیگر این سرزمین مقدس نیز اشارت نموده است، که برخی از آنها عبارت است از:

أ. بلد

قرآن در این باره می‌فرماید: «لاأُقْسِمُ بِهـذَا الْبَلَد وَ أَنْتَ حِلّ بِهذَا الْبَلَدِ (بلد: ۱- ۲)». کلمه بلد در فرهنگ قرآن به بخش محدودی از زمین اطلاق می‌شود، خواه آباد باشد یا غیر آباد. (۳) و لذا هم تعبیر به «بلد میت» دارد و می‌فرماید: «فَسُقْناهُ إِلى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها (فاطر: ۱۰)». و هم تعبیر به بلد آباد دارد و می‌فرماید: «وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ (اعراف: ۵۸)». و آنچه در عنوان «البلد» وجود دارد، ناظر به بلد آباد است.

۱- مجلسی، بحارالأنوار، ج ۵۴، ص ۲۳۱.

۲- طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان، ج ۳، ص ۳۵۰.

۳- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، بلد.

ص:۲۲۱

قرآن کریم، همچنانکه در جاهای دیگر به ذات مقدس باری تعالی، فرشتگان، آیات آفاقی، خود قرآن، جان پیامبر، انسان‌های وارسته، زمان‌ها و

ص:۲۲۲

مکان‌های گوناگون قسم خورده است. در اینجا به دلیل عظمت این شهر، و به دلیل اهمیت زیاد آن و وجود پیامبر در آن که فرمود: «وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ (بلد: ۲)» در دو شکل مثبت «اقسم» و منفی «لااقسم» سوگند یاد کرده است.

ب. بلد امین

در کنار سوگند به تین، زیتون و طور سینین، به شهر مکه قسم یاد کرده و می‌فرماید: «وَ هذَا الْبَلَدِ الأَمِينِ (تین: ۳)». کاربرد وصف امین درباره مکه، ممکن است به معنای اسم فاعل یعنی «امانت‌دار» باشد، چرا که امانتی چون پیامبر و کعبه را در خود جای داده است. و ممکن است به معنای اسم مفعول یعنی «امنیت‌دار» باشد، که در این صورت نظیر این آیه است که می‌فرماید: «وَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً (بقره: ۱۲۶)». و این آیه که می‌فرماید: «وَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِناً (ابراهیم: ۳۵)».

ج. بلده حرام

در معرفی مکه با این صفت قرآن می‌فرماید: «إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هذِه الْبَلْدَة الَّذِی حَرَّمَها (نمل: ۹۱)». حرام بودن یک مکان، یا یک زمان «شهر حرام»، به معنای محترم بودن و احترام داشتن آن است، چنانکه در روایتی از امام صادق می‌خوانیم که فرمود: «... أَلا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ مَكَّةَ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضَ فَهِیَ حَرَامٌ بِحَرَامِ اللَّهِ إِلَی يَوْمِ الْقِيَامَةِ لايُنَفَّرُ صَيْدُهَا وَ لايُعْضَدُ شَجَرُهَا وَ لايُخْتَلَی خَلاهَا وَ لاتَحِلُّ لُقَطَتُهَا إِلَّا لِمُنْشِدٍ ...». (۱) در روایت دیگری از آن حضرت می‌خوانیم که فرمود: «إنه وجد فی حجر من حجرات البیت مکتوباً إنی

۱- کلینی، کافی، ۴، ص ۲۲۵.

ص:۲۲۳

أنـا الله ذو بکـهٔ خلقتها یوم خلقت السـماوات و الأرض و یوم خلقت الشـمس و القمر».(۱) ضـمناً از اضافه شـدن کلمه ربّ به «البلدهٔ» معلوم می‌شود که مکه تحت ربوبیت ویژه حضـرت حق قرار دارد، چنـانکه دربـاره کعبه نیز فرمود: «فَلْیَعْبُدُوا رَبَّ هـذَا الْبَیْتِ (قریش: ۳)».

د. حرم امن

قرآن به مکه به این موصوف نموده و می‌فرماید: «أ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً (عنکبوت: ۶۷)». و نیز می‌فرماید: «أ وَ لَمْ نُمَکِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً یُجْبی إِلَیْهِ ثَمَراتُ کُلِّ شَیْءٍ رِزْقاً مِنْ لَدُنَّا (قصص:۵۷)». کلمـه حرم، یعنی مکـانی که دارای حریم و حرمت است، از یک سو کسی غیر از صاحبش حق تعرض به آن را ندارد، و از سوی دیگر باید احترام و حقوق آن را رعایت نمود. (۲)

ه. ام القری

چنانکه فرمود: «وَ هـذا کِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَکٌ مُصَدِّقُ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُری وَ مَنْ حَوْلَها (انعام: ۹۲)». و نیز در جـای دیگر فرمود: «وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ قُرْآناً عَرَبِیًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُری وَ مَنْ حَوْلَها (شوری: ۷)».

امّ به معنای ریشه و اصل هر چیز است، امّ بودن مکه ممکن است بدین معنا باشد که دعوت پیامبر از این شهر آغاز و به دیگر شهرها منتشر شد. (۳) و ممکن است به این معنا باشد که [خشکی] زمین از مکه شروع شده است. (۴) و به

۱- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۲۵. وبحارالأنوار، ج ۵۴، ص ۶۵.

۲- صحاح اللغ، المصباح المنیر و مفردات، ریشه حرم.

۳- علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۲۷۹.

۴- راغب اصفهانی، مفردات، امّ.

ص:۲۲۴

تعبیر دیگر اشارت به این آیه دارد که می‌فرماید: «وَ الأَرْضَ بَعْدَ ذلِکَ دَحاها (نازعات: ۳۰)». و نیز این آیه که می‌فرماید: «وَ الأَرْضِ وَ ما طَحاها (شمس: ۶)». دحو و طحو به معنای بسط و توسعه دادن است، که در حقیقت مراحل آماده سازی زمین برای سکونت انسانها و رویش گیاهان است. (۱) و. قریه

قریه در فرهنگ قرآن به جایی اطلاق می‌شود که دارای ساختمان، و یا محل تجمع افراد باشد. (۲) و فرق آن با بلد و مدینه در این است که بلد به محدوده‌ای از زمین اطلاق می‌شود خواه آباد باشد یا نباشد، ولی در مفهوم مدینه اقامت تدبیر و نظم نهفته است.

قرآن از مکه به قریه تعبیر کرده و می‌فرماید: «وَ قالُوا لَوْلا نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیم (زخرف: ۳۱)». و نیز می‌فرماید: «الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِه الْقَرْیَهِٔ الظَّالِمِ أَهْلُها (نساء: ۷۵)».

قرآن هنگامی که می‌خواهد بهانه‌گیران قریش را مذمت نماید، و یا از وجود ظلم در مکه سخن بگوید، از آن به قریه تعبیر کرده است، ولی هنگامی که می‌خواهد دعای ابراهیم را درباره آن بیان کند تعبیر به بلد نموده است. تعبیر به قریه به مکان‌های غیر سالم نیز در قرآن رایج است، چنانکه درباره شهر قوم لوط نیز می‌فرماید: «وَ لُوطاً آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً وَ نَجَّیْناهُ مِنَ الْقَرْیَهِٔ الَّتِی کانَتْ تَعْمَلُ الْخَبائِثَ (انبیاء: ۷۵)». و این در حالی است که به هنگام فرود فرشتگان الهی به عنوان مهمان لوط در آن شهر از آن به مدینه یاد می‌کند و می‌فرماید: «وَ جاءَ أَهْلُ الْمَدِینَهِٔ یَسْتَبْشِرُونَ (حجر: ۶۷)».

۱- مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۱۰۰. و ج ۲۷، ص ۴۳.

۲- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، قری.

ص:۲۲۵

بسا بتوان گفت: مقدس‌ترین مکانها وقتی در راستای برنامه توحید نباشد، می‌توان به عنوان عاملی سازنده مورد هجمه فرهنگی و نکوهش قرار داد.

ز. وادی غیر زراعی

قرآن در این باره می‌فرماید: «رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِواد غَیْر ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّم (ابراهیم: ۳۷)». تعبیر قرآن کریم از مکه که از زبان ابراهیم نقل کرده است، «واد غیر ذی‌زرع» است، این تعبیر ممکن است اشارت به این باشد که مکه در آن زمان هنوز زمین مزروعی نبوده است. و ممکن است اشارت به این باشد که در آینده هم مزروعی نخواهد شد، و گرنه به «لم یزرع» تعبیر می‌کرد. و این تفاوت «لم یزرع» با «غیر ذی‌زرع» است.

از سوی دیگر تعبیر به «غیر ذی‌زرع» در هنگامی است که هنوز کسی در آنجا ساکن نشده است، ولی به برکت دعای ابراهیم که درخواست نمود: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ (ابراهیم: ۳۷)». و نیز گفت: «وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ قالَ وَ مَنْ کَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِیلًا (بقره: ۱۲۶)». این بدان معناست که حتی کافران ساکن در مکه نیز به دعای ابراهیم متنعم خواهند شد، لیکن با مؤمنان تفاوت دارند.

این نکته نیز قابل توجه است که خداوند آن مکان را مسکونی و ساکنان آن را از انواع میوه بهره‌مند ساخت، لیکن نه از میوه همان شهر بلکه از شهرهای دیگر.

ص:۲۲۶

چرا اینجا؟

ممکن این پرسش رخ نماید که چرا خانه خدا در چنین مکانی بنا شده است؟ مگر جاهای مناسب دیگر نبود؟ مگر نقاط خوش آب و هوای مناسب نبود که باید در این سرزمین بی آب و علف بنا باشد؟

امام امیرالمؤمنین این پرسش را این گونه پاسخ می‌دهد: «الاترون أنّ الله اختبر الاولین من لدن آدم- صلوات الله علیه- الی الآخرین من هذا العالم باحجار لاتضرّ و لا تنفع، و لاتبصر و لاتسمع، فجعلها بیته الحرام الذی جعله للناس قیاماً». آن حضرت سپس می‌افزاید: «ثم وضعه بأوعَر بقاع الارض حَجَراً و اقلّ نتائق الدنیا مَدَراً و أضیق بطون الأودیة قُطراً، بین جبال خَشِنَة و رِمال دَمِثة، و عیون وَشِلَة، و قرىً منقطعة، لایزکوا بها خُفّ و لاحافرٌ و لاظِلْفٌ، ثمّ امر آدم و وَلَدَه أنیَثْنُوا اعطافهم نحوه، فصار مثابة لمتجع اسفارهم».

حضرت در ادامه، راز اصلی بنای کعبه در این سرزمین را بیان کرده و می‌فرماید: «ابتلاءً عظیماً و امتحاناً شدیداً و اختباراً مبیناً و تمحیصاً بلیغاً جعله الله سبباً لرحمته و وُصْلة الی جنته، و لو أراد سبحانه ان یضع بیته الحرام و مشاعره العظام بین جنات و انهار و سهل و قرار، جمّ الاشجار دانی الثمار مُلتفّ البنی متّصل القری بین بُرّة سمراء و روضه خضراء و اریاف مُحدقة، و عِراص مغدقة و ریاض ناضرة و طرق عامرة لکان قد صغر قدر الجزاء علی حسب ضعف البلاء».(۱) بنابراین راز اصلی بنای کعبه در آن سرزمین «غیر ذی‌ذرع» آزمایش انسانها و امتحان عظیم الهی است.

۱- نهج البلاغه، صبحی الصالح، خ ۱۹۲. ترجمه محمد دشتی، ص ۱۱۵.

ص:۲۲۷

۴. اوصاف خانه خدا

قرآن کریم در معرفی کعبه به بیان برخی از صفات و ویژگی‌های آن می‌پردازد که تفصیل آن در تفسیر آیه «جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَهَ الْبَیْتَ الْحَرامَ قِیاماً لِلنَّاسِ (مائده: ۹۷)»، خواهد آمد. و در اینجا تنها به نام‌هایی که در آیه مورد بحث آمده است، اشارت می‌شود:

أ. بیت الله الحرام

این تعبیر در قالب‌های مختلفی به کار رفته است، یکجا می‌فرماید: «وَإِذْ یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَ إِسْماعِیلُ (بقره: ۱۲۷». در جای دیگر بیت را به خود نسبت داده و می‌فرماید: «وَ طَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ ...». در جای دیگر با توصیف به حرام می‌فرماید: «جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَهَ الْبَیْتَ الْحَرامَ (مائده: ۹۷)». و بالاخره با وصف عتیق می‌فرماید: «وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ (حج: ۲۹)».

درباره عتیق سه معنا گفته شده است: یکی ارزشمند، دوم کهن، سوم آزاد. (۱) و درباره بیت الله الحرام نیز هر سه قابل جمع است، زیرا کعبه از یک سوی مجمع ارزشهاست. از سوی دیگر دارای سابقه تاریخی کهن است، و در حقیقت به معنای «اول بیت» می‌باشد. و بالاخره از قید ملکیت هر مالکی در طول تاریخ خارج بوده و هست. در خصوص معنای اخیر ابوحمزه ثمالی می گوید: از امام باقر پرسیدم چرا که عتیق گفته می‌شود حضرت فرمود: «إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ بَیْتٍ وَضَعَهُ اللَّهُ عَلَی

۱- مقاییس اللغ، المصباح المنیر، ریشه عتق.

ص:۲۲۸

وَجْهِ الارْضِ إِلّا لَهُ رَبٌّ وَ سُكَّانٌ يَسْكُنُونَهُ غَيْرَ هَذَا الْبَيْتِ فَإِنَّهُ لا رَبَّ لَهُ إِلّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ الْحُرُّ».(۱)

۱- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۱۸۹.

ص:۲۲۹

عنایت دیگری که در این آیه وجود دارد این است که، این خانه به عنوان معبد و محل عبادت قرار گرفت، از این رو به دنبال آن برکت و هدایت را مطرح می‌کند. و عنایت ویژه این که فاعل «وضع» در حقیقت خداست.

ب. خانه مبارک

در ادامه آیه مورد بحث فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ ... مُبارَكاً». مبارک به معنای چیزی است که برکت داشته باشد، و چنانکه پیش از این نیز گفته شد برکت به معنای زیادت، نمو، دوام و خیر الهی است. بنابراین مبارک بودن کعبه به این خاطر است که این ویژگی‌ها را دارد.

کعبه و برکت

در این که کعبه به عنوان خانه مبارک و محل برکت است سخنی نیست، سخن در این است که مصداق این برکت چیست؟ در مجموع روایات و تفاسیر می‌توان امور زیر را به عنوان برکت کعبه بر شمرد:

۱. سعادت: از مصادیق برکت خانه خدا این است که تأمین کننده سعادت دنیا و آخرت است، زیرا عبادت در این خانه ثواب و آثار دنیوی و اخروی فراوان دارد، چنانکه در روایتی از امام سجاد می‌خوانیم که فرمود: «الحاج مغفور له، مَوْجوب له الجنة و مستأنف له العمل و محفوظ فی اهله و ماله».(۱) و یا در روایتی امام صادق می‌فرماید: «من حج ثلاث حجج، لم‌يُصْبه فقر ابداً».(۲)

۱- الحج و العمر، ص ۱۶۳. به نقل از مکارم الاخلاق.

۲- صدوق، خصال، ص ۱۱۷.

ص:۲۳۰

۲. امنیت: در امان بودن انسان‌ها و حتی وحوش و طیور، یکی دیگر از مصادیق مبارک بودن این خانه است. (۱) به این نکته نیز باید توجه داشت که

۱- طوسی، تفسیر تبیان، ج ۲، ص ۵۳۶.

ص:۲۳۱

گرچـه مبـارك اسـم مفعـول و به معنـای بركـت داری است، امـا نقش بركـت دهی نیز دارد. از این رو برخی از مفسـران معتقدنـد در بیرون از قرآن می‌توان بیت را به «مبارِك» توصیف نمود. (۱) ۳. نعمت: می‌گویند: مباركـ اشارت به نعمت‌های محسوس در اطراف این خانه می‌باشد، چرا كه بركات الهی به خاطر دعاهای ابراهیم كه گفت: «وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَشْكُرُونَ (حجر: ۳۷)»، از هر سو به سمت آن سرازیر است. (۲) و چنانكه برخی از مفسران گفته‌اند: تقابل وصف مبارك با «هدی للعالمین» مؤید این معناست كه رزق و رفـاه دنیـوی مراد اسـت. (۳) ۴. دوام و بقـاء: چنـانكه گفتـه شـد بركـت به معنـای زیـادتی و قـوام است، از این روی یكی از مصادیق مبارك بودن این خانه این است كه در طول زمان دایم و ثابت است. (۴) ج. خانه هدایت

سومین وصـفی كه در این آیه به كار رفته است این است كه می‌فرمایـد: «هُـدیً لِلْعالَمِینَ». هـدایت بودن كعبه بدین معناست كه این خانه راه درست و مسیر سعادت را به مردم نشان می‌دهد، و آنها را به كرامت و قرب الهی راهنمایی می‌كند.

بعضـی از مفسـران عقیده دارند كه هلاكت جبّارانی كه قصد تعرض به این خانه را داشـته‌اند، و قبله بودن این خانه برای نماز، وسیله رسیدن به بهشت با انجام حج و طواف و نیز شفای بیماران از مصادیق هدایت به شمار می‌رود. (۵)

۱- قرطبی، الجامع لاحكام القرآن، ج ۴، ص ۱۳۸.

۲- رشید رضا، تفسیر القرآن الحكیم(المنار)، ج ۴، ص ۷.

۳- طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان، ج ۳، ۳۵۰.

۴- فخر رازی، تفسیر كبیر، ج ۸، ص ۱۵۸.

۵- طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۷۸.

ص:۲۳۲

بسا بتوان گفت: وصف هدایت که در آیه آمده است اشارت به حالت معنویتی باشد که بر اثر دعای ابراهیم بر این سرزمین حکمفرماست، که گفت: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَيْهِمْ (حجر: ۳۷)». و این مردم برای ادای مناسک حج و نماز و طواف و کسب معنویت و هدایت به سوی آن می‌آیند. (۱)

معنای عالمین

تعبیری که قرآن در اینجا به کار برده «هدی للعالمین» است، و مفید این معناست که این خانه هدایت برای جهانیان است. این تعبیر از دو جهت گسترده و فراگیر است: یکی از ناحیه خود هدایت که مطلق است و شامل همه انواع و مراتب هدایت می‌شود،(۲) افزون بر این که موجب وحدت و یک پارچگی مردم می‌شود که خود نمودی از هدایت الهی است. دوم از جهت عالمین، که همگان را در بر می‌گیرد.

لیکن این پرسش مطرح است که محدوه عالمین در این تا کجاست؟ زیرا می‌بینیم که نه تنها همه مردم، بلکه همه مسلمانان نیز از برکت آن بهره نمی‌برند و آن‌گونه که شایسته و بایسته است از هدایت سود نمی‌برند.

پاسخ این است که آیه شریفه در صدد افاده این معناست که هدایتگری کعبه در خصوص مسلمین، یا آل ابراهیم، و یا عرب نیست؛ بلکه اقوام مختلفی را شامل می‌شود. و لزوماً نباید گفت تک تک انسانها در همه زمانها را در بر می‌گیرد. زیرا واژه عالمین در فرهنگ قرآن به همه ماسوا الله «ربّ العالمین» اطلاق شده است، همان‌گونه که در محدوده انسانی نیز به کار رفته است، چنانکه

۱- رشید رضا، تفسیر القرآن الحکیم(المنار)، ج ۴، ص ۷.

۲- طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان، ج ۳، ص ۳۵۰ و ۳۵۵.

ص:۲۳۳

می‌فرماید: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمِینَ (بقره: ۴۶)». و یا حتی به گروهی از انسانها در زمان

ص:۲۳۴

خاص اطلاق شده است که فرمود: «فَإِنِّی أُعَذِّبُهُ عَذاباً لاأُعَذِّبُهُ أَحداً مِنَ الْعالَمِینَ (مائده: ۱۱۶)». که طبعاً منظور از عالمین امت‌های قبل از عیسی است.

و بسا بتوان گفت: کعبه بسان قرآن است که برای هدایت ناس آمده است: «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ (بقره: ۱۸۵)»، و نیز نذیر برای جهانیان است: «تَبارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعالَمِینَ نَذِیرا (فرقان: ۱)»، در عین حال هر انسانی به فراخور زمینه فراهم شده و استعداد و توفیقات، از خرمن هدایت عامه و فراگیر آن خوشه‌ای بر می گیرد.

و از همین روست که برخی از مفسران معتقدند، حتی برای بت‌پرستان نیز از کعبه و حج به عنوان آیین ابراهیم و لو آمیخته با خرافات انجام می‌دادند، و در پرتو همین توجه ناقص به طور موقت از برخی گناهان دست بر می‌داشتند. (۱)

لطایف و اشارات

۱. وجه ارتباط این آیه با آیات قبلی ممکن است این باشد که چون در آیه قبل خطاب به یهود فرمود: «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ»، در این آیه می‌فرماید: اگر به راستی پیرو ابراهیم هستید، بدانید یکی از شعارهای مهم ابراهیم حج کعبه است، که شما انجام نمی‌دهید. و در واقع می گوید شما تابع ابراهیم نیستید و به دروغ این ادعا را دارید. (۲) ۲. مفسران می‌نویسند: این آیه در پاسخ به مفاخره یهود با مسلمین نازل شده است، که می گفتند: بیت المقدس به دلیل این که محل مهاجرت انبیاست بر کعبه فضیلت دارد. (۳) آیه بعد نیز همین معنا را تأیید می کند که می گوید:

۱- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴.

۲- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۱۵۴.

۳- طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۴۸. فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۱۵۱. واحدی نیشابوری، اسباب النزول، ص ۷۶.

ص:۲۳۵

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا تَعْمَلُونَ». این بدان معناست که خدای سبحان به موقع خود از شرافت و افضلیت خانه خود دفاع می کند.

۳. پیام اصلی این آیه، بیان برتری کعبه و رجحان آن بر بیت المقدس است. و این میسر نمی‌شود، مگر با اولیت در فضیلت و شرافت، و گرنه پیشی گرفتن در بنا فی نفسه فضیلتی به شمار نمی‌آید. (۱) ۴. این‌که خداوند کعبه را به عنوان خانه خود «بیتی» لقب داد، در حالی که «لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ (بقره: ۲۵۵)» محقق است. ممکن است این باشد که هر چیزی که باعث تحول اساسی در انسان شود به خدا منسوب می‌باشد. و لذا به ماه مبارک رمضان «شهر الله» و به روزهای مهم و سرنوشت‌ساز تاریخی «وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ (ابراهیم: ۵)»، گفته می‌شود. و از جمله کعبه که متحول کننده انسان در جهات مختلف است.

۵. همان طوری که خانه خدا «بیت الله» است، خانه مردم «للناس» نیز هست. و این بدان معناست که بین خدایی بودن و مردمی بودن نه تنها تهافتی نیست، بلکه به نوعی وحدت برقرار است.

۶. این که فرمود: «للناس»، به معنای مالکیت مردم نسبت به خانه کعبه نیست، بلکه به معنای اختصاص و سود دهی آن نسبت به مردم می‌باشد.

۷. در آیه شریفه گرچه فعل «وضع» به صورت مجهول به کار رفته است، اما واضع این بیت و در حقیقت فاعل آن خداست، چنانکه در حدیث علوی این وضع را به خدا نسبت داده و فرموده است: «ثمّ وَضَعَهُ ...». این بدین معناست که خداوند سبحان این خانه را مبارک و وسیله هدایت قرار داده است.

۸. دقت در واژه بلد که در سوره بقره به صورت نکره (بلداً) آمده است، و در سوره ابراهیم به صورت معرفه (البلد) به کار رفته است، مفید این معناست که دعای ابراهیم در سوره بقره هنگامی بوده است، که مکه هنوز به صورت شهر

۱- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۱۵۱.

ص:۲۳۶

مسکونی نبوده، بلکه به صورت یک وادی بوده است. ولی دعای آن حضرت در سوره ابراهیم، هنگامی است که آن سرزمین از شکل وادی بیرون آمده و به صورت شهر تغییر شکل یافته است. (۱) ۹. این که این خانه به دست پیامبری چون ابراهیم که مورد توجه همه اقوام و ملل است بنا و یا تعمیر می‌شود، و از آثار او به شمار می‌رود، خود عاملی است تا این که کعبه وسیله‌ای برای هدایت همگان باشد. (۲) ۱۰. می گویند: کعبه برای پیروان محمد بسان شجره برای موسی است، مبارک است چون منور به انوار ذات خداست، و هدایت است چون منور به انوار صفات اوست. و هر کسی به حسب استعدادش از آن بهره می گیرد. (۳) ۱۱. تفاوت کعبه و مسجد الاقصی در این است که خداوند درباره کعبه فرمود: «مبارکاً»، یعنی این خانه، خود مبارک، برکت‌دار و برکت دهنده است. اما در باره مسجد الاقصی فرمود که اطراف را برکت دادیم: «... إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی الَّذِی بارَکْنا حَوْلَهُ (اسراء: ۱)».

۱۲. این که فرمود: «للذی ببکهٔ» به ما می‌آموزد که وقتی مهمانی را به خانه دعوت کردی لازم است آدرس دقیق ارائه دهی تا دعوت شوندگان خوب آن را شناخته و اشتباهی نگیرند.

***

۱- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۴، ص ۶۱.

۲- طباطبایی، سید محمدحسین، تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۳۵۲.

۳- آلوسی، روح المعانی، ج ۴، ص ۳۰.

ص:۲۳۷

* آیه سیزدهم

اشاره

«فِيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ (آل‌عمران: ۹۷)».

شرح واژگان

أ. آیه: واژه آیه به معنای علامت و نشانه آشکار برای‌چیزی که مخفی و نهان است می‌باشد(۱). و در قرآن کریم دست‌کم در پنج معنا به کار رفته است، که سه مورد آن مصداق آیتیت در بیت الله است: یکی؛ اجزای عالم هستی، چنانکه می‌فرماید: «تِلْكَ آياتُ اللَّهِ نَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِ (جاثیه: ۶)». دوم؛ معجزات انبیا و کرامات اولیا، چنانکه می‌فرماید: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسى بِآياتِنا وَ سُلْطانٍ مُبِينٍ (غافر: ۲۳)». سوم؛ احکام و دستوارت دین، چنانکه می‌فرماید: «كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الآياتِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (نور: ۵۸)». (۲)

ب. حجّ: بعضی از لغت شناسان می‌گویند: واژه حجّ به معنای قصد است. (۳) برخی دیگر معتقدند: حجّ در اصل معانی مختلفی دارد: که یکی از آنها قصد است. (۴) و این معنا در ابتدا به هر قصدی اطلاق می‌شده است، سپس به قصد بیت الله الحرام برای انجام مناسک اختصاص یافته است، و از همین باب است

۱- کتاب العین، مقاییس اللغ و صحاح اللغ، ریشه أوی.

۲- دو معنای دیگر عبارت است از: داستان‌هایی که قرآن آن را نقل می‌کند، چنانکه می‌فرماید:« كذلكَ آياتُ اللَّهِ نَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ(بقره: ۲۵۲)». و اجزای قرآن کریم، چنانکه می‌فرماید:« وَ اذْكُرْنَ ما يُتْلى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آياتِ اللَّهِ(احزاب: ۳۴)».

۳- المصباح المنیر، ریشه حج.

۴- معنای دوم حِج است، یعنی آنچه یک بار در عمر واجب است. این معنا در حقیقت جزئی از معنای اول می‌باشد. و معنای سوم حجاج، یعنی استخوان اطراف چشم.

ص:۲۳۸

«محجـة» به معنای راه روشن، و «حُجّةٔ» که وسیله بیان حق و روشن شدن حقیقت است. (۱) در قرآن کریم، نیز کاربرد واژه حجّ و مشتقات آن که بیش از بیست بار می‌باشـد، در دوازده مورد آن منظور حج و سـفر به خانه خداست. و همه تعابیر مصدری این واژه در قرآن به فتح «حاء» می‌باشد، مگر در مورد این آیه که به کسـر «حاء» آمده است. تفاوت ادبی این دو واژه در این است که حَجّ به فتح، مصدر و حِجّ به کسر اسم مصدر است. (۲)

ج. طوع: طوع در لغت به معنای انقیاد و پـذیرش است. (۳) لیکن استطاعت اگرچه از همین باب است، ولی به معنای قدرت و طاقت می‌باشد. (۴) و از همین بـاب است مطاوعه که به معنـای مـوافقت بـا غیر است. و بسـا از همین معنـا بتـوان گفت: که اسـتطاعت در حقیقت موافقت امور با انجام فعل است، که از آن به وجود اقتضا تعبیر می‌شود.

د. کفر: کفر در لغت به معنـای پوشانـدن چیزی است. و اگر به کشاورز نیز کافر گفته می‌شود بـدین جهت است که به وسـیله خاک بذر را می‌پوشاند. (۵) برخی معتقدند معنای اصـلی کفر عبارت است از ردّ کردن و بی توجهی نمودن به چیزی،(۶) که مصداق‌های متعددی می‌تواند داشـته باشد، از جمله بی توجهی به احسان و انعام، بی اعتنایی به حق که ممکن است نسبت به ذات مقدس الهی یا پیامبر و یا معاد و یا اصل دین باشد. (۷)

۱- مقاییس اللغ، ریشه حجّ.

۲- النهای فی غریب الحدیث و الاثر. و مجمع البحرین، ریشه حج.

۳- صحاح اللغ، مقاییس اللغ، المصباح المنیر، و مفردات، ریشه طوع.

۴- صحاح اللغ، المصباح المنیر، ریشه طوع.

۵- فیومی، المصباح المنیر، و جوهری، الصحاح، ریشه کفر.

۶- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ریشه کفر.

۷- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ریشه کفر.

ص:۲۳۹

محتوای آیه

این آیه شریفه در حقیقت ادامه آیه قبلی است، که به بیان ویژگی‌های خانه کعبه می‌پردازد، و بخشی از مسائل مربوط به حج را بیان می‌کند. و در پایان کسانی که نسبت به حج خانه خدا بی اعتنا هستند، تهدید به کفر می‌نماید. به هر صورت محتوای این آیه چهار امر مهم را تشکیل می‌دهد:

۱. معرفی خانه خدا

در این آیه شریفه به دو ویژگی دیگر از خانه خدا اشارت شده است:

أ. خانه آیات

در ابتدای آیه می‌فرماید: «فِیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ». بیّنات جمع بینه به معنای دلیل روشن و کشف کننده حقیقت است. (۱) تعبیر به بینات نشان از این دارد که هر کدام از آیات خود بینه‌ای مستقل بر اثبات مراد است، به هر صورت این جمله اشارت به این دارد که همان بیت نخستین که مبارک و هدایت است، ظرف تعدادی از آیات و نشانه‌هاست.

برخی از مفسران می گویند: منظور از آیات بیّنات در بیت همان مقام ابراهیم است. (۲) بعضی دیگر عقیده دارند که آیات بیّنات عبارت است از: مقام ابراهیم، امنیت واردین به آن، و وجوب حج. (۳) یعنی چون آیات با وصف بینات هرچند تا

۱- فیومی، المصباح المنیر، ریشه بین.

۲- زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۳۸۷. فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۱۶۰. رشید رضا، تفسیر المنار، ج ۴، ص ۸.

۳- طباطبایی، سید محمدحسین، تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۳۵۲.

ص:۲۴۰

حدودی روشن نموده که مقصود چیست، اما با بیانی که به دنبال آن آمده و امور سه گانه را بر شـمرده منظور از آیات را بیان کرده است.

ص:۲۴۱

بعضـی نیز می گوینـد: آیـات بیّنـات در بیت عبـارت است از مقـام ابراهیم، حجر الاسود، حطیم، زمزم، مشـاعر، ارکـان بیت، ازدحام جمعیت؛(۱) البته شمردن صفا و مروه به عنوان بخشی از این آیات بیّنات نیز به دلیل نزدیک بودن آنها به بیت مانعی ندارد.

به آنچه گفته شد حجر اسـماعیل نیز باید افزود، چرا در روایتی از امام صادق می‌خوانیم که آن حضرت در پاسخ این پرسش که: «ما هذه الآیات البیّنات؟»؛ فرمود: «مَقامُ إبْراهِیمَ حَیْثُ قَامَ عَلیَ الحَجَرِ فَأثرَت فِیه قَدَماهِ، وَ الحَجَرُ الأسوَدُ وَ مَنزلُ إسماعِیلَ».(۲)

نشانه از چی؟

تعبیر قرآن تنها «آیات بیّنات» است، اما بیان نشـده است که این آیات مبین چه چیز است؟ در فرهنگ قرآن هرگاه سـخن از آیات به میان می‌آید، بیان توحید، عظمت، قدرت و دیگر اوصاف الهی است، طبیعتاً در اینجا نیز می‌بایست از همین مقوله باشد، لذا برخی از مفسران تصریح به توحید نموده‌اند. (۳) و آیه بعدی نیز مؤید همین معناست که می‌فرماید: «قُلْ یَا أَهْلَ الْکِتَابِ لِمَ تَکْفُرُونَ بِآیَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِیدٌ عَلَی مَا تَعْمَلُونَ».

اما در خصوص مقـام ابراهیم، بعیـد نیست بگوییم: این آیه بیّنه نشان از پیامبری بزرگ چون ابراهیم، بنای کعبه، دعوت وی از مردم برای آمدن به حج، و فداکاری‌های آن حضرت را دارد. (۴)

۱- طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۴۷۸.

۲- حویزی، نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۶۶.

۳- قرطبی، جامع احکام القرآن، ج ۴، ص ۱۴۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴.

۴- مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۵.

ص:۲۴۲

مقام ابراهیم

مَقـام در اینجـا اسم مکان است که بیانگر محل خاصـی است. و منظور از آن محل سـنگی است که جای پای ابراهیم در آن منقوش است،(۱) البته برخی از مفسـران بر این باورنـد که مقصود از مقـام همه حرم است که ابراهیم در آنجـا گـام نهـاده است. و از این رو ضمیر در جمله «من دخله» نیز به مقام بر می‌گردد و امنیت اعطایی را در همه حرم جاری می‌سازد. (۲)

به نظر می‌رسد مقام ابراهیم تنها محل سـنگی است که در کنار بیت‌الله قرار دارد، زیرا مقام ابراهیم در اینجا خود آیتی از آیات بیّنات است. و در حقیقت تقـدیر در آیه چنین است: «فیه آیـات بیّنـات، منها مقام ابراهیم».(۳) و یـا این که آیـات بیّنات همان مقام ابراهیم است. و در حقیقت «مقـام ابراهیم»، عطف بیـان برای «آیات بیّنات» است. (۴) و معنا نـدارد که مظروف یعنی «مقام ابراهیم» از ظرف یعنی بیت در «اول بیت فیه ... مقام ابراهیم» بزرگتر باشد.

امـا این‌که گفته شود همه حرم امنیت دارد، نه خصوص بیت؛ بایـد گفت امنیت در کـل حرم سـخنی است، و مقام ابراهیم بودن همه حرم سـخنی دیگر اسـت. و بر فرض بـازگشت ضـمیر بـه مقـام ابراهیم، هیـچ منافـاتی نـدارد که به دلیـل اهمیت مقـام ابراهیم، آن را تخصیص به ذکر نموده باشد.

۱- طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۴۷۷. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۱۱۲.

۲- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۳. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۳۹.

۳- طوسی، تفسیر تبیان، ج ۲، ص ۵۳۷.

۴- طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۷۷.

ص:۲۴۳

ب. خانه امنیت

در ادامه آیه می‌فرماید: «وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً». این جمله خود بیانگر دو امر مهم است: یکی تشریعی، و دیگری تکوینی. تشریعی از جهت این که باید امنیت

ص:۲۴۴

کسانی که در این بیت وارد می‌شوند تأمین نمود، تکوینی از این جهت که خدای سبحان این امنیت را نشانه توحید قرار داده است.

در خصوص هستی و چیستی امنیت در خانه خدا با بهره گیری از روایات معصومین- علیهم السلام- و شواهد تاریخی به این نتیجه می‌رسیم که امنیت در دو مقوله مدّ نظر است:

اول: امنیت جان

این امنیت برخاسته از مقام تشریع و متعلق باید و نباید نسبت به واردین در خانه خدا و حرم امن الهی است، بدین معنا که خدای سبحان با بیان «مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً» در حقیقت در مقام تشریع امنیت و وجوب رعایت آن است، لیکن با زبان اخبار. چنانکه علامه طباطبایی نیز همین معنا را تقویت می کند. (۱) و این نحوه تشریع جزء شیوه‌های تشریعی قرآن است، چنانکه در باب خود حجّ می‌فرماید: «فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِ (بقره: ۱۷۹)»، که بی شک در مقام گزارش و خبر دادن صرف نیست، بلکه با این خبر در مقام تشریع برخی از محرمات احرام می‌باشد.

به هر صورت در پرتو این امنیت است که انسانها، و حتی حیوانات و نیز نباتات با شرایطی در امانند، چنانکه امام صادق در روایتی به عبدالله بن سنان که از تفسیر آیه: «وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً» می‌پرسد، که آیا بیت منظور است یا حرم؟ می‌فرماید: «مَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ مِنَ النَّاسِ مُسْتَجِیراً بِهِ فَهُوَ آمِنٌ وَ مَنْ دَخَلَ الْبَیْتَ مُسْتَجِیراً بِهِ مِنَ الْمُذْنِبِینَ فَهُوَ آمِنٌ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ وَ مَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ مِنَ الْوَحْشِ وَ السِّبَاعِ وَ الطَّیْرِ فَهُوَ آمِنٌ مِنْ أَنْ یُهَاجَ أَوْ یُؤْذَی حَتَّی یَخْرُجَ مِنَ

۱- طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۴۷۸. فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ۱، ص ۲۶۲. طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۳۵۳ و ج ۳، ص ۳۵۲.

ص:۲۴۵

الْحَرَمِ».(۱) و در روایت دیگری می‌فرماید: «ثُمَّ اتَّقِ قَتْلَ الدَّوَابِّ کُلِّهَا إِلَّا ...». (۲) و نیز می‌فرماید: «کُلُّ شَیْ‌ءٍ یَنْبُتُ فِی الْحَرَمِ فَهُوَ حَرَامٌ عَلَی النَّاسِ أَجْمَعِینَ».(۳) در باره امنیت خانه و حرم دو آیه دیگر نیز وجود دارد که می‌فرماید: «أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً (عنکبوت: ۶۷)»، و «أَ وَ لَمْ نُمَکِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً (قصص:۵۷)». این دو آیه در ردّ عذر مشرکان مکه، مبنی بر این که اگر ایمان به پیامبر و قرآن بیاورند مورد آزار و اذیت قرار می گیرند. و به تعبیر خود قرآن «اختطاف» یعنی ربوده می‌شوند، و یا به اسارت می‌روند نازل شده و می‌فرماید: این گونه نیست که شما ادعا کرده و می گویید: «إِنْ‌نَتَّبِعِ الْهُدی مَعَکَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنا». زیرا کفار مکه با همه جنگ، خونریزی، آدمکشی و غارتگری که داشتند، حرمت مکه و حرم را نگه می‌داشتند و اگر کسی بدان پناهنده می‌شد در امان بود. (۴) در حالی که بیرون حرم چنین نبود و حرمتی نداشت: «وَ یُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ (عنکبوت: ۶۷)».

همچنین معلوم می‌شود این امنیت اعطایی الهی که به دعای ابراهیم صورت گرفت پیش از اسلام نیز وجود داشته، و کفار از نعمت آن بهره‌مند بوده‌اند و اسلام نیز این حکم تشریعی را امضا نمود، و به اصطلاح این یک تشریعی امضایی است، و یک نعمت مستمر است. و کفار با وجود آن که می‌دانستند نعمت امنیت توسط ابراهیم درخواست، و با اراده الهی اعطاء شده است، در عین حال از خدای متعال رویگردان و به بتان بی اراده ایمان می‌آوردند که می‌فرماید: «أَفَبِالْباطِلِ یُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ یَکْفُرُونَ (عنکبوت: ۶۷)». یعنی این نهایت بی انصافی است، که شما در حرم امن الهی به سر می‌برید، از رزق و روزی خدا

۱- بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۹۹. وسائل الشیع، ج ۹، ص ۱۷۶، باب ۸۸ از ابواب تروک احرام.

۲- وسائل الشیع، ج ۹، ص ۱۶۶، باب ۸۱ از ابواب تروک احرام.

۳- وسائل الشیع، ج ۹، ص ۱۷۲، باب ۸۶ از ابواب تروک احرام.

۴- علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۱۵۱.

ص:۲۴۶

بهره‌مند می‌باشید، ولی غیر خدا را پرستش می‌کنید؟!(۱) که خود حکایت از تشریعی بودن این امنیت دارد، چرا که کفار تا حدی رعایت احترام حرم و بیت الله را نمودند، و وقتی احساس نمودند که که اگر بخواهند پای‌بندی این قانون باشند کیان بت‌پرستیشان نابود می‌شود، حتی در داخل حرم نیز به شکنجه و آزار ایمان آورندگان پرداختند، تا بدان‌جا که نقشه قتل پیامبر را کشیدند و می‌خواستند اجرا کنند، که با جریان «لیلهٔ المبیت» آن طرح نقش بر آب شد. (۲)

در مقابل امنیت تشریعی، امنیت تکوینی است، که متعلق به هست و نیست‌ها می‌باشد، که در این آیه و دیگر آیات بیانگر امنیت حرم به حسب ظواهر نمی‌توانیم آن را دنبال نماییم، چرا که با واقعیت‌های تلخ تاریخی و رخدادهای ناگوار خارجی هماهنگی ندارد، و العیاذ بالله کلام حقّ تعالی صادق نخواهد بود.

دوم: امنیت روان

شکی نیست که مراد از ظاهر آیات، امنیت جان در بیت و حرم می‌باشد، که برای واردین در حرم، یا تکویناً وجود دارد، و یا باید وجود داشته باشد. اما با توجه به روایات، چنین مستفاد است که امنیت دیگری نیز که در قالب تأویل و بطون آیات مبین است مراد می‌باشد، که آن را به امنیت روان و ایمان تعبیر می‌کنیم. بدین معنا که حضور در حرم الهی مایه امنیت و آسایش روان مؤمنین است، از این رو امام صادق در روایتی می‌فرماید، منظور از حرم امن، معرفت ما اهل بیت- علیهم السلام- است: «مَنْ أَمَّ هَذَا الْبَیْتَ وَ هُوَ یَعْلَمُ أَنَّهُ الْبَیْتُ الَّذِی أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ وَ عَرَفَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ حَقَّ مَعْرِفَتِنَا کَانَ آمِناً فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِٔ».(۳)

۱- قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۳۰۰.

۲- یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۵۸.

۳- بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۹۹. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۴۵، باب نوادر.

ص:۲۴۷

چنانکه در روایت دیگری در تفسیر آیه: «سِیرُوا فِیها لَیالِیَ وَ أَیّاماً آمِنِینَ (سبأ: ۱۸)»، فرمود: «مع قائمنا أهل البیت». سپس افزود: «و أما قوله: «وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً»؛ فمن بایعه و دخل معه و مسح علی یده و دخل فی عقد أصحابه کان آمناً».(۱)

چنانکه ملاحظه می‌شود در این روایت امنیت در سیر و سفر را به همراهی با حضرت مهدی و بیت را به بیعت با آن حضرت تفسیر شده است. و در حقیقت امام با تأویل بیت به ولایت، و تأویل امنیت به رهایی از عذاب، حقیقت مکنونه در آیه را هویدا نمود.

برخی از مفسران بر منهج عرفانی، «بیت» را به قلب حقیقی که در صدر معنوی است تطبیق کرده‌اند. و «آیات بیّنات» را به علوم، معارف، حِکَم و حقایق، و «من دخله» را به سالکان و متحیران وادی جهالت تفسیر نموده، و امنیت را سلامتی از غوایت دیوهای خیال‌پرداز و پلیدی‌های هوای نفس و رهزنی‌های شیاطین معنا نموده‌اند. (۲) دیگری نیز می‌نویسد: در کعبه، آیات بینات و مقام ابراهیم وجود دارد، زیرا مشتمل بر مقام رضا، تسلیم، انبساط، یقین، مکاشفه، مشاهده، خلّت، فتوت، معرفت، توحید، فناء، بقاء، سکر و صحو است، و هر کس در این خانه داخل شود از پیشآمدهای ناگوار نفس در امان است. (۳)

۱- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۹۲.

۲- ابن‌عربی، محیی الدین، تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۲۰۳.

۳- آلوسی، روح المعانی، ج ۴، ص ۳۰.

ص:۲۴۸

۲. تشریع حج

پس از معرفی بیت‌الله به عنوان خانه نخست، خانه مبارك، خانه هـدایت، خانه آیات، و خانه امنیت که در حقیقت به مصداق «وضـع للناس» نمودهایی از بهره‌رسانی این خانه به مردم است، در ادامه به بیان وظیفه مردم در قبال این

ص:۲۴۹

خانه پرداخته و می‌فرماید: «وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ». این جمله بیانگر چند نکته اساسی است:

أ. تاریخ حج

تعبیر به «عَلَی النَّاسِ»، گویای این است که مخاطب مکلّف در قضیه حجّ مطلق مردمند. و این بیانگر آن است که حجّ ریشه در تاریخ انسان دارد، از روایات مربوط به حج و کعبه نیز چنین بر می‌آید که تاریخچه حج به زمان آدم باز می‌گردد، چنانکه علی در نهج البلاغه می‌فرماید: «ثمّ امر آدم و وَلَدَه أن‌یَثْنُوا اعطافهم نحوه، فصار مثابهٔ لمنتجع اسفارهم».(۱) و در روایتی زراره از امام باقر می‌پرسد آیا قبل از بعثت پیامبر کسی حج این خانه را انجام داده است؟ حضرت می‌فرماید: «نعم، لایعلمون ان الناس قد کانوا یحجّون، و نخبرکم أنّ آدم و نوحاً و سلیمان قد حجّوا بالبیت بالجنّ و الانس و الطیر، و قد حجّه موسی علی جمل احمر ...». (۲)

ب. وجوب حج

قرآن کریم در چند آیه به تشریع حج در شرع مقدس اسلام پرداخته است: یکی همین آیه، دوم آیه: «وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ (حج: ۲۷)»، که تفسیر آن بعداً خواهد آمد، سوم جمله: «وأَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَهَٔ لِلَّهِ (بقره: ۱۹۶)»، چرا که امر به اتمام حج و عمره فرع بر وجود و وجوب اصل آن دو می‌باشد.

۱- نهج البلاغ، صبحی الصالح، خ ۱۹۲/ ۵۶.

۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۶.

ص:۲۵۰

در روایات نیز آیه «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (ذاریات: ۵۰)»، بر حج تطبیق شده است، چنانکه در روایتی از امام باقر می‌خوانیم که فرمود: «ای حجّوا الی الله عزوجلّ».(۱) برخی از مفسران معتقدند از مجموع تعابیر مربوط به حجّ، به خصوص «وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ»، و «وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ»، چنین استفاده می‌شود که تشریع حجّ یک تشریع امضایی است، چرا که این عبادت ریشه در شریعت ابراهیم دارد. (۲) از این رو در میان اعراب جاهلی نیز حج وجود داشته است.

در این باره باید گفت: اگر منظور از امضا، پذیرش اصل یک عبادت یا یک معامله است، سخن درستی است، و احکام اسلام را می‌توان به امضایی و تأسیسی تقسیم نمود. اما اگر مراد از امضا قبول همه اصول و فروع یک عبادت و معامله است، با دقت بیشتر به این نتیجه رهنمون می‌شویم که هیچ امر امضایی در اسلام نداریم، چرا که اسلام با ایجاد شطر و شرطهای متعددی آن را آن‌چنان متحول نموده است، که دیگر همان نخواهد بود. و لذا حج در اسلام تنها اشتراک لفظی و جزیی با حج جاهلی دارد.

لام در «لِلَّهِ» لازم ایجاب و الزام است، که به وسیله «عَلَى النَّاسِ» تأکید شده است. این نوع تأکید در ادبیات عرب بالاترین درجه تأکید و بلیغ‌ترین رتبه بلاغت در الفاظ را می‌رساند، و این به خاطر توجه به حج و تعظیم حرمت آن است. (۳)

۱- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵، باب ۱ از ابواب وجوب حج.

۲- طباطبایی، تفسیرالمیزان، ج ۳، ص ۳۵۵.

۳- قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۴۲.

ص:۲۵۱

بایـد افزود که جمله «وَ لِلَّهِ»، بیـانگر این است که انجـام حـج به عنـوان یـک حق الله است، و جمله «عَلَی النَّاسِ»، نیز حکـایت از یک تکلیف و وظیفه بر عهده انسانهاست. این تعبیر در دیگر تکالیف کمتر به چشم می‌خورد.

ص:۲۵۲

ج. حجّ و ناس

قرآن کریم در خصوص مسأله حج و امور مربوط به آن، مکرّر تعبیر به ناس می کند، از جمله:

در بیان تکلیف حجّ می‌فرماید: «وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا (آل‌عمران: ۹۷)». چنانکه فرمود: «وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالًا وَ عَلى كُلِّ ضامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (حج: ۲۷)».

همچنین کعبه را مایه قوام ناس می‌داند و می‌فرماید: «جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرامَ قِياماً لِلنَّاسِ (مائده: ۹۷)». چنانکه آن را خانه ناس نامید و فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبارَكاً (آل‌عمران: ۹۶)». و نیز این مکان مقدس را مثابه و مرجع ناس قلمداد نموده و فرمود: «وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً (بقره: ۱۲۵)».

این خانه گرچه برای عموم ناس است، اما شرط ورود به آن طهارت است، که فرمود: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ (توبه: ۲۷)». و امام صادق فرمود: «مَنْ عَبَدَ فيه غيرَ اللهِ عزّوجلّ، او تولّى فيه غيرَ اولياء الله، فهو مُلْحِدٌ بظلم، و على الله تَبارکَ و تَعالى أنيُذيقه مِنْ عَذاب اليم».(۱) محل انجام مناسک حج یعنی مسجدالحرام را نیز باید متعلق به عموم ناس دانست و فرمود: «الْمَسْجِدِ الْحَرامِ الَّذِي جَعَلْناهُ لِلنَّاسِ سَواءً الْعاكِفُ فِيهِ وَ الْبادِ وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ (حج: ۲۶)». و بالاخره برائت از مشرکین را نیز برای ناس اعلام نمود و فرمود: «وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ (توبه: ۲)». اعلام برائت

۱- کلینی، کافی، ج ۸، ص ۳۳۷.

ص:۲۵۳

بایـد به مردم اعلان شود تا همگی این موضع گیری را بداننـد، یعنی نه تنها برائت لازم است، بلکه می‌بایست به اطلاع عموم مردم نیز رساند.

ص:۲۵۴

از این عمومیت و توجه به نـاس است که می‌توان گفت: حـج را بر خلاـف دیگر عبـادات اولًا و بالـذات برای عموم مردم حتی کفار تشـریع شده است، و آنان نیز مکلّف بدانند، و به اصـطلاح «الکفار مکلفون بالفروع کما انهم مکلفون بالاصول» می‌باشند. و اگر حج کافران قبول نمی‌شود، نه بدان جهت است که مکلف نیستند، بلکه بدان دلیل است که فاقد شرط قبولیند. (۱)

کافر و تکالیف

در اینجـا این سؤال مطرح می‌شود که مگر ممکن است کـافر مکلف به عملی شود که آن را قبول نـدارد؟ شـکی نیست که این یک بحث کلامی است و مجال بیشتری برای پاسخ می‌طلبد، لیکن در حد بیان قرآنی آن باید گفت: کافران مکلفند به فروع دین هستند، برای این که از یک سو مشمول خطاب در آیه: «یَا أَیُّهَا النَاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمُ (بقره: ۲۱) هستند، که هم شامل مؤمن می‌شود و هم کافر را در بر می‌گیرد. و امر به عبـادت نیز شامـل همه انواع عبـادت از جمله حـجّ می‌شود، از سوی دیگر قرآن خبر می‌دهـد که کفـار در دوزخ به دلیل انجام نـدادن آنچه که ما آن را فروع نامیـده‌ایم کیفر خواهند شد. از جمله این که می‌فرماید: «فِی جَنَّاتٍ یَتَساءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِینَ ما سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ وَ لَمْ نَکُ نُطْعِمُ الْمِسْکِینَ وَ کُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضِینَ وَ کُنَّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ حَتَّی أَتانَا الْیَقِینُ (مـدثر: ۴۰- ۴۶). در این آیه سه عامـل فقـدان صـلا و اطعـام، همنشـینی و همصـدایی با اهل باطل، و تکـذیب روز قیـامت به عنـوان موجبـات دخول در آتش قلمـداد شـده است. و نیز آیه: «وَیْلٌ لِلْمُشْـرِکِینَ الَّذِینَ لا‌یُؤْتُونَ الزَّکـاةَ وَ هُمْ بِالآخِرَةِ هُمْ کافِرُونَ (فصلت: ۶- ۷)». در این آیه نیز نپرداختن زکات وجود دارد که یا عامل مستقلی برای شرک است. و یا در کنار

۱- مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۷. فخررازی، تفسیرکبیر، ج ۸، ص ۱۶۴.

ص:۲۵۵

کفر به عنوان بخشی از عوامل شرک به حساب می‌آید، که در هر صورت مورد نفرین و ویل قرار گرفته است.

د. حجّ البیت

حَجّ به فتح حاء، مصدر است، و حِجّ به کسر حاء، اسم مصدر است. و در لغت به معنای قصد می‌باشد. (۱) از این روی ممکن است «حِجّ البیت» بدین معنا باشد که انسان‌هایی که توانایی دارند، باید به قصد کعبه حرکت کنند، خواه برای حج باشد یا عمره. به دیگر سخن مفاد آیه این است که: «لله علی الناس حِجّ البیت للحجّ و العمرهٔ».

در برخی از روایات نیز به این معنا اشارت شده است، چنانکه در روایتی از امام صادق می‌خوانیم که در تفسیر «لله علی الناس حِجّ البیت»، و در پاسخ راوی که می‌پرسد آیا حجّ به تنهایی مراد است؟ می‌فرماید: «لا و لکنّه یعنی الحجّ. العمرهٔ جمیعاً، لانّهما مفروضان».(۲) و در روایت دیگری می‌فرماید: «العمرهٔ واجبهٔ علی الخلق بمنزلهٔ الحج، علی من استطاع الیه سبیلًا، لانّ الله یقول: وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ».(۳) اما این که حجّ را به بیت اضافه نمود، بسا به این دلیل باشد که حج در حقیقت وفاده و اعزام شدن به سوی خداست، چنانکه فرمود: «انّما امروا بالحجّ لعلهٔ الوفادهٔ الی الله عزّ و جلّ».(۴) و چون خدا برتر از مکان است، مکان و خانه خاصی برای این وفاده قرار داده شد، تا شخص حج‌گزار با رفتن به سوی آن، در حقیقت به زیارت صاحب خانه رود.

۱- فیومی، المصباح المنیر، و جوهری، الصحاح، حجّ.

۲- وسائل الشیع، ج ۱۰، ص ۲۳۶، باب ۱، ابواب عمر، ح ۷ و ۹.

۳- وسائل الشیع، ج ۱۰، ص ۲۳۶، باب ۱، ابواب عمر، ح ۸.

۴- رسائل الشیع، ج ۸، ص ۷، باب ۱، ابواب وجوب الحج، ح ۱۴ و ۱۷.

ص:۲۵۶

چنانکه در مسأله قبله نیز با وجود آن‌که «فَأَیْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ (بقره: ۱۱۵)» است، همین کعبه به عنوان قبله قرار داده شد.

حجّ و تمثّل قیامت

برخی از مفسران سفر حج را نسخه‌ای از برنامه قیامت دانسته و می‌گویند: این سفر بر مثال سفر آخرت نهادند، و هر چه در سفر آخرت پیش آید از احوال و اهوال مرگ و رستاخیز، نمودار آن را در این سفر پدید آورده‌اند، تا دانایان و زیرکان چون این سفر پیش گیرند به هر چه رسند و هر چه کنند منازل و مقامات آن راه آخرت یاد کنند، و عبرت گیرند، و زاد و ساز آن به دست آرند، که صعب‌تر است و عظیم‌تر. (۱) می‌نویسند: وداع با بستگان و دوستان، یادآور سکرات مرگ است، در آن لحظه‌ای که در حالت نزع باشد و خویش و پیوند و دوستان گرد وی آمده و او را وداع می‌کنند. آن‌گاه که زاد سفر تهیه می‌کند و از هر جهت احتیاط می‌نماید که مبادا دچار مشکل و کمبود گردد، یادآور این است که طاعت با ریا و با تقصیر در زاد آخرت کارگشا نیست. هنگامی که بر مرکب سوار می‌شود، یادآور مرکب خویش در سفر آخرت است که آن را نعش و جنازه می‌نامند، آن‌گاه که پستی و بلندی راه‌ها را می‌پیماید، یادآور منکر و نکیر و آزار دهنده‌های در گور می‌باشد.

به گاه گفتن لبیک، باید به ندای حق در قیامت بیاندیشد، که آیا ندای سعادت است یا شقاوت؟ طواف و سعی، یادآور درماندگی وی و نیاز شدید او به صاحب خانه‌ای است که در سرای وی در تردد است، و کسی را می‌طلبد تا

۱- میبدی، رشیدالدین، کشف الاسرار و عدالابرار، ج ۲، ص ۲۲۵.

ص:۲۵۷

شفاعتش کند، وقوف در عرفات و مشعر، یادآور خروش و زاری و گریه مردم در عرصات قیامت است که هر کسی به خود مشغول و در انتظار ردّ و قبول است. (۱)

۱- میبدی، رشیدالدین، کشف الاسرار و عدالابرار، ج ۲، ص ۲۲۵- ۲۲۷.

ص:۲۵۸

۳. شرایط حج

هر چند آیه شریفه در تشریع حج واژه ناس به کار برده و از این جهت شامل همه انسان‌های کوچک و بزرگ، عاقل و مجنون، آزاد و ممنوع، غنی و فقیر، مؤمن و کافر همه می‌شود. لیکن در خود آیات یا به وسیله روایات به این اطلاق تخصیصاتی وارد شده است و نابالغ از دایره وجوب، مجنون از دایره تکلیف، ممنوع از دایره قدرت، فقیر از دایره استطاعت و کافر را از دایره شرایط خارج نموده است. بنابر این در حج نیز مانند دیگر تکالیف شروط عام و خاص وجود دارد، که با تحقق آنها وجوب نیز محقق می‌شود.

استطاعت

یکی از شروط اساسی حج که قرآن بدان پرداخته است استطاعت است، که می‌فرماید: «مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا». می‌نویسند: سبیل و راه به سوی هر چیز، به معنای امکان وصول به آن است، چنانکه در برون رفتن از هر مشکل نیز به معنای امکان رهایی از آن است که می‌فرماید: «فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (غافر: ۱۱)». (۱) اما این که استطاعت به چه چیز محقق می‌شود، از خود قرآن چیزی به دست نمی‌آید، مگر این که می‌فرماید: «يَأْتُوكَ رِجالًا وَ عَلى كُلِّ ضامِرٍ (حج: ۲۷)» یعنی پیاده و سواره، با مرکب لاغر و کندرو و یا [چابک و تندرو] و از راه دور [و نزدیک] باید بیایند. بنابر این برای تفسیر این استطاعت باید سراغ اخبار رسیده از معصومین- علیهم السلام- رفت.

۱- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۱۶۴.

ص:۲۵۹

در روایتی هشام بن حکم از امام صادق می‌پرسد مراد خداوند از «مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» چیست؟ آن حضرت می‌فرماید: «من کان صحیحاً فی بدنه، مخلّی سَرَبُه، له زادٌ و راحلةٌ».(۱) و در روایت دیگری رجوع به کفایت نیز

۱- وسائل الشیع، ج ۸، ص ۲۳، باب ۸ از ابواب وجوب الحج، ح ۷. و نیز ح ۴ و ۶ و ۹ و ۱۰ و ۱۲.

ص:۲۶۰

افزوده شده است که فرمود: «السعةُ فی المال اذا کان یحجّ ببعض و یبقی بعضاً لقوت عیاله».(۱) مفسران نیز بر این اساس می گویند: استطاعت به بدن سالم، باز بودن راه، تأمین بودن توشه راه، مرکب سواری و رجوع به کفایت به وسیله مال، کالا و یا شغل حاصل می‌شود. (۲)

این استطاعت را در سه مقوله می‌توان خلاصه نمود:

۱. استطاعت مالی. یعنی؛ مال و ثروتش به اندازه‌ای باشد که بتواند هزینه سفر حج و هزینه‌های جاری زندگی خانواده در حین سفر و پس از بازگشت را تأمین نماید.

۲. استطاعت بدنی. یعنی؛ بدنی سالم داشته باشد، به گونه‌ای که بتواند اعمال و مناسک حج را به جای آورد.

۳. استطاعت طریقی، یعنی مسیر سفر باز باشد، دشمن یا دولتی در مبدأ، مسیر و یا مقصد مانع از انجام سفر نباشد.

یک بار در طول عمر

برخی از مفسران می‌نویسند: اطلاق «وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا»، مفید این معناست که حجّ در طول عمر بیش از یک بار واجب نیست. (۳) فقها نیز با اتکا به اقتضای اطلاق امر در قرآن و سنت همین معنا را بیان نموده‌اند. (۴) فخر رازی با استناد به روایتی می‌نویسد: به هنگام اعلام وجوب حجّ و ابلاغ این آیه توسط پیامبر، کسی از آن حضرت پرسید: آیا هر سال حج بر ما واجب است؟ که پیامبر فرمود: «لو قلته لوجبت، و لو وجبت ما

۱- وسائل الشیع، ج ۸، ص ۲۴، باب ۹ از ابواب وجوب الحج، ح ۱.

۲- طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۴۷۸. فخررازی، تفسیرکبیر، ج ۸، ص ۱۶۴.

۳- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۱۶۴. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۶.

۴- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۱۷، ص ۲۲۰

ص:۲۶۱

قمتم بها، و لم‌تقوموا بها کفرتم ...». سپس می‌افزاید: این روایت دلیل بر این است که امر مفید تکرار نیست، و گرنه جایی برای سؤال نبود. (۱) علامه حلی نیز همین روایت را در تذکر الفقها آورده است، با این تفاوت که پیامبر در پایان فرمود: «الحجّ مرۀ فمن زاد التطوع».(۲) به نظر می‌رسد: گرچه اقتضای جمله «وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ» که به منزله امر است کفایت مرّه می‌باشد، اما آنچه از شرط یعنی اطلاق «مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا» برداشت می‌شود بیانگر این است که هر کس هرگاه مستطیع شد، رفتن به حج نیز بر او واجب است، خواه پیش از آن به حج رفته باشد یا نرفته باشد. و این بسان این آیه می‌ماند که می‌فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ ... (مائده: ۶)»، که اطلاق آیه تکرار وضو برای هر نماز است هرچند با وضو باشد، لیکن دلیل از برون آیه بر کفایت طهارت قبلی برای نماز بعدی است. و روایت مذکور اگر دلیلی بر عدم تکرار است، دلالتی بر مرّه نیز ندارد، و همچنان جای پرسش باقی بوده است، لذا پیامبر خود تصریح به عدم تکرار و کفایت مرّه نمود. در نتیجه این روایات است که مبین مراد نهایی آیه می‌باشد.

به هر صورت از این حجّ به دلیل این که یکی از ارکان دین است، به «حَجَّةُ الإسْلام» تعبیر می‌کنند. و اگر کسی مستطیع انجام مکرر حج شد، عمل مستحبی انجام داده است. (۳)

۱- فخررازی، تفسیرکبیر، ج ۸، ص ۱۶۴.

۲- علامه حلی، تذکر الفقها، ج ۷، ص ۹۰.

۳- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۱۷، ص ۲۲۱

ص:۲۶۲

فوریت حج

مطلب دیگری که در این قسمت از آیه وجود دارد این است که بر مبنای ظهور صیغه امر در فوریت، بسا بتوان گفت که آنچه مطلوب است، انجام حج بدون هیچ‌گونه تأنی و تراخی است. افزون بر این که روایات منع صرور از قبول نیابت و روایات تسویف نیز می‌تواند وجوب فوریت را اثبات نماید. چنانکه در روایتی راوی می‌گوید: از امام صادق در باره تاجری که حج را به تأخیر می‌اندازد پرسیدم، آن حضرت فرمود: «لَيْسَ لَهُ عُذْرٌ فَإِنْ مَاتَ فَقَدْ تَرَكَ شَرِيعَةً مِنْ شَرَائِعِ الإِسْلامِ».(۱) باید توجه داشت که منظور از فوریت در انجام حج، اقدام در اولین فرصت در سال استطاعت است، نه روز و ماهی که قدرت مالی پیدا کرد.

۴. ترک حج

در انتهای آیه فرمود: «وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ». در خصوص ارتباط این جمله با موضوع حجّ باید گفت: این فقره گرچه به صورت «شرطیه» و مطلقه آمده است و مفید این قاعده کلیه می‌باشد که هرکس هر نوع شرکی بورزد، سود و زیانی متوجه ذات اقدس اله نمی‌باشد، لیکن با توجه به اقتران آن با برنامه حج، در حقیقت بسان یک کلام شده است. و این کفر را متعلق به حجّ نموده است. (۲)

۱- وسائل الشیع، ج ۸، ۱۸، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۲- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۷۶. فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۱۶۴. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۵۳. طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۳۵۵. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۸.

ص:۲۶۳

انکار یا ترک؟

در خصوص مراد از «مَنْ کَفَرَ»، دو دیدگاه وجود دارد: دیدگاه نخست که منظور از کفر در اینجا عدم اعتقاد به حج و باور نداشتن آن است. (۱) دیدگاه دوم این‌که مراد از کفر در اینجا تنها ترک حج با پذیرش اصل آن است. (۲) و به اصطلاح علامه طباطبایی کفر به فروع است، البته نتیجه هممه این واکنش‌ها، بی اعتنایی به حج و به جا نیاوردن آن است.

استناد دیدگاه نخست این است که به هنگام نزول آیه پیامبر مسلمانان، یهودیان، مسیحیان، مجوس، صابئان و مشرکان را فرا خواند و به آنها فرمود: «ان الله کتب علیکم الحجّ فحجّوا، فآمن به المسلمون و کفرت به الملل الخمس، و قالوا: لانؤمن به، و لانصلی الیه، و لانحجّه». که قائلان آن در تفسیر خود آورده‌اند.

مستند دیدگاه دوم نیز روایات چندی است. از جمله روایات تسویف در حجّ، چنانکه امام صادق درباره تاجری که حج را به تأخیر می‌اندازد می‌فرماید: «لَیْسَ لَهُ عُذْرٌ فَإِنْ مَاتَ فَقَدْ تَرَکَ شَرِیعَةً مِنْ شَرَائِعِ الإِسْلام».(۳) و نیز از روایتی که وجوه کفر را بیان نموده است، معلوم می‌شود که ترک حجّ غیر از کفر مصطلح است، چنانکه امام صادق می‌فرماید: «... وَ مِنْهُ کُفْرُ التَّرْکِ لِمَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ وَ

۱- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۱۶۵. زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۳۹۱. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۵۳. سیوطی، الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۷۷. رشیدرضا، تفسیر القرآن الحکیم(المنار)، ج ۴، ص ۱۱.

۲- آلوسی، روح المعانی، ج ۴، ص ۱۳. طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۳۵۵. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۸.

۳- وسائل الشیع، ج ۸، ۱۸، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

ص:۲۶۴

هُوَ قَوْلُهُ: «وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا». وَ مَنْ كَفَرَ أَيْ تَرَكَ الْحَجَّ وَ هُوَ مُسْتَطِيعٌ فَقَدْ كَفَرَ، وَ مِنْهُ كُفْرُ النِّعَمِ وَ هُوَ قَوْلُهُ: «لِيَبْلُوَنِي أَ

ص:۲۶۵

أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّما يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ» أَیْ وَ مَنْ لَمْ يَشْكُرْ نِعْمَةَ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ فَهَذِهِ وُجُوهُ الْكُفْرِ فِی كِتَابِ اللَّه ...». (۱)

چنانچه ملاحظه می‌شود، نفس تقسیم کفر به کفر جحود، کفر ترک و کفر نعمت و ... دلیل بر این است که وجوه کفر یکسان نیست.

در روایتی دیگر امام کاظم در باره آیه «وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» می‌فرماید: «لِلَّهِ الْحَجُّ عَلَی خَلْقِهِ فِی كُلِّ عَامٍ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا». راوی می گوید: از آن حضرت در باره «وَ مَنْ كَفَرَ»؛ پرسیدم. در پاسخ فرمود: «لَيْسَ مَنْ تَرَكَ الْحَجَّ مِنْهُمْ فَقَدْ كَفَرَ، وَ لَكِنْ مَنْ زَعَمَ أَنَّ هَذَا لَيْسَ هَكَذَا فَقَدْ كَفَرَ».(۲) این روایت ضمن آن‌که انکار حج را کفر می‌داند، لیکن تارک حجّ را کافر نمی‌داند.

و اگر در برخی از روایات تارک حج را کافر قلمداد شده است، چنانکه در روایتی پیامبر به علی فرمود: «يَا عَلِيُّ تَارِكُ الْحَجِّ وَ هُوَ مُسْتَطِيعٌ كَافِرٌ ...». (۳) منظور کسی است که حج را انکار کند.

خدای بی‌نیاز

از آنجایی که خداوند سبحان فرمود: «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ»، این ایهام استشمام می‌شود که خداوند می‌خواهد از این حجّ سودی ببرد، به نحوی که اگر انسانی آن را انجام ندهد، العیاذ بالله به خدا زیانی رسانده است، از این رو بلافاصله می‌فرماید: «فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ». فاء در آیه برای تعلیل است، و تقدیر آن چنین است که «من حجّ فلنفسه، و لنْ ینفع الله شیئاً. و من کفر، فعلی نفسه، و لن‌یضرّ الله شیئاً، فان الله غنی عن العالمین». چنانکه درباره صدقات نیز فرمود:

۱- بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۹۲، باب ۹۸.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۱۲، باب أنه یجب الحج علی الناس فی کل.

۳- من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۸، باب النوادر.

ص:۲۶۶

«ها أَنْتُمْ هؤُلاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَمِنْکُمْ مَنْ یَبْخَلُ وَ مَنْ یَبْخَلْ فَإِنَّما یَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ وَ اللَّهُ الْغَنِیُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ (فتح: ۳۸)». و در باره جهاد، نیز فرمود: «وَ مَنْ جاهَدَ فَإِنَّما یُجاهِدُ لِنَفْسِه إِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌّ عَنِ الْعالَمِینَ (عنکبوت: ۶)». و درباره کفر مطلق نیز فرمود: «إِنْ تَکْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌّ حَمِیدٌ (ابراهیم: ۸)».

و راز داستان این است که انسان نیازمند علی الاطلاق است که فرمود: «یا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللَّه وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ (فاطر: ۱۵)».

این که در پایان آیه به صورت مفرد فرمود: «مَنْ کَفَر»، ولی در بیان استغنا فرمود: «عن العالمین» بیانگر اولویت است، بدین معنا که وقتی خداوند از جهانیان بی‌نیاز است، خواه همه عوالم مراد باشد مثل: «الْحَمْدُ لله رَبّ العالمین»، یا عالم‌های انسانی مثل: «أَحَداً مِنَ الْعالَمِینَ (مائده: ۱۱۶). به طریق اولی از فلان تارک حج بی‌نیاز است.

اشارات و لطایف

۱. اگر مقام ابراهیم عطف بیان برای آیات بیّنات باشد، این بدان معناست که خداوند مقام ابراهیم را به تنهایی به منزله آیات متعدد قرار داده است، چنانکه خود ابراهیم را به تنهایی یک امت لقب داد و فرمود: «إِنَّ إِبْراهِیمَ کانَ أُمَّةً قانِتاً لِلَّهِ (اسراء: ۱۲۰)».

۲. قرار گرفتن جای پای ابراهیم به عنوان مقام در بیت الله، حکایت از مقام معنوی آن حضرت در درگاه ربوبی دارد، که او را به مقام خلّت برگزید و فرمود: «وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِیمَ خَلِیلًا (نساء: ۱۲۶)».

۳. گرچه فرموده است: «علی الناس»، لیکن اسلام و ایمان در حج به عنوان شرط قبولی لازم است. و در حقیقت کفّار همان‌گونه که در اصول مکلفند در این فرع نیز مکلف هستند.

ص:۲۶۷

۴. در شرافت و فضیلت کعبه همین بس، که بنیانگذار آن خداوند سبحان، مهندسش جبرییل، معمارش ابراهیم، و دستیارش اسماعیل است.

۵. ممکن است جمله «وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً»، اشارت به این باشد، که هرکس حجّ این خانه را به خوبی انجام دهد، از عذاب گناهانی که مرتکب شده در امان خواهد بود.

۶. حجّ در این آیه شریفه، با اسباب مختلف مورد تأکید قرار گرفته است: انشاء به لسان خبر و ادای مراد با جمله اسمیه «و لله علی الناس حج البیت»، نحوه بیان که بیانگر حق واجب بودن آن است. تعمیم حکم در مرحله اول «علی الناس» و تخصیص آن در مرحله دوم «من استطاع»، تعبیر از تارک به کافر، آوردن وصف غنیّ بعد از ترک حج.

۷. حکمت انجام عبادات از جمله حج به خود انسانها بازگشت می‌کند و سودی یا زیانی برای خدا ندارد.

۸. تعبیر به «من کفر» خواه کفر حجود باشد یا کفر ترک، به هر صورت بیانگر برخورد غلاظ و شداد نسبت به حج است.

***

ص:۲۶۸

* آیه چهاردهم

اشاره

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاتُحِلُّوا شَعائِرَ اللَّهِ وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرامَ وَ لَا الْهَدْیَ وَ لَا الْقَلائِدَ وَ لَا آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرامَ یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا وَ لایَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَ تَعاوَنُوا عَلَی

ص:۲۶۹

الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لاتَعاوَنُوا عَلَی الإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ (مائده: ۲)».

شرح واژگان

أ. هـدی: چنانکه در تفسیر آیه ششم بیان شد: هَدی بر وزن هفت و هُدی بر وزن جدا به یک معناست، با این تفاوت که هُدی در راهنمایی کردن به کار می‌رود، ولی هَدْی، در هـدیّه دادن کاربرد دارد. و تفاوتش با هـدیه‌های معمولی این است، که هَدْی، هدیه مخصوص به حرم و خانه خدا است. (۱) ب. قلائـد: قلائد جمع قِلادَه، به معنای گردن‌بند و آن چیزی است که به گردن می‌آویزند. (۲) و در اینجا منظور چیزی است که به گردن هـدی (شتر، گاو، گوسفند) آویزان می‌کنند تا مشخص شود که برای قربانی است. (۳) و به این وسیله از تعرض مردم در امان می‌باشد.

ج. آمّین: این واژه از ریشه أمّ به معنای قصد است. (۴) گرچه برخی از لغت شناسان قید مستقیم نیز در این قصد لحاظ نموده‌اند. (۵) و از نظر ساختاری اسم فاعل (آمّ) و جمع می‌باشد که طبعاً معنای قاصدین خواهد داشت.

د. شنئان: این واژه از ریشه شَنْأ بر وزن شمع، به معنای بُغض و کینه است. (۶) و به لحاظ ساختاری بر وزن فَعلان همانند ضَرَبان و خَفَقان مصدر

۱- جوهری، صحاح اللغ، ابن‌منظور، لسان العرب. راغب اصفهانی، مفردات، ریشه هدی.

۲- فیومی المصباح المنیر. و جوهری، صحاح اللغ، ریشه قلد.

۳- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۱۸، ص ۵۷.

۴- فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، فیومی المصباح المنیر، جوهری، صحاح اللغ، و ابن فارس، مقاییس اللغ، ریشه أمّ.

۵- راغب اصفهانی، مفردات، ریشه أمّ.

۶- ابن فارس، مقاییس اللغ، فیومی المصباح المنیر، ریشه شنأ.

ص:۲۷۰

است. (۱) قرآن کریم در جای دیگر نیز همین واژه را به کار برده و فرموده است: «وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلی أَلَّا تَعْدِلُوا (مائده: ۸)». و نیز می‌فرماید: «إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الأَبْتَرُ (کوثر: ۳)»

چشم انداز آیه

با توجه به این‌که در آیه قبل از آن فرموده بود: «أُحِلَّتْ لَکُمْ بَهِیمَهُ الأَنْعامِ إِلَّا ما یُتْلی عَلَیْکُمْ غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ». و به این وسیله وارد حریم مسائل مربوط به حج شده بود، در این آیه نیز ابتدا با خطاب «یا ایّها الّذینَ آمَنُوا» آنان را به رعایت محرمات و محترمات در حجّ توصیه می‌کند. در ادامه ضمن آن‌که حظر به وجود آمده را بر طرف می‌کند، به مؤمنان سفارش می‌کند که مبادا دشمنی‌های قبلی، هر چند حق با شما بوده است، شما را وادار به تعدی نماید. و در پایان مؤمنان را به تعاون و همیاری بر اساس تقوا فرمان می‌دهد.

محتوای آیه

این آیه مشتمل بر دو امر مهم است: یکی سفارش به تعظیم شعائر و رعایت حرمت آن، و دیگری سفارش به همکاری بر اساس تقوا. پیش از هر چیز توجه به این نکته ضروری است که با آن‌که در فرهنگ حج و به خصوص در بیان اصول و کلیات همه جا سخن از ناس است و برنامه حج بر محوریت ناس دور می‌زند، و می‌فرماید: «وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ (آل‌عمران: ۹۷)»، و «وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ (حج: ۲۷)»، و «إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ (آل‌عمران: ۹۶)». لیکن در مسائل فرعی حجّ لحن خطاب دگرگون شده و با خطاب «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» برای حج‌گزاران دستور العملی‌هایی صادر

۱- جوهری، صحاح اللغ، ریشه شنأ.

ص:۲۷۱

می کند، از جمله «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُود أُحِلَّتْ لَکُمْ بَهِیمَهُ الأَنْعامِ إِلَّا ما یُتْلی عَلَیْکُمْ غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ یَحْکُمُ ما یُرِیدُ (مائده: ۱)».

ص:۲۷۲

و نیز آیه «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاتَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ (مائده: ۹۵)»، و از جمله آیه مورد بحث.

باید توجه داشت که اینها و نیز خطاب‌های در نماز، روزه، جهاد و آداب معاشرت و ... یک مخاطبه ملاطفتی است که متوجه مؤمنان شده است. و به قول برخی از مفسران این گونه خطاب‌ها برای تمایز بین مؤمن و کافر است، گویا خداوند می‌گوید: یا من دخلوا فی امانی، و ما وصلتم الی امانی الّا بسابق احیانی، یا من خصصتهم ببرِّی و مشاهدتی! لاتکونوا کمن اعمیتهم عن مشاهدتی و مطالعهٔ برّی.(۱) و از این روست که در هیچ جای قرآن خطاب مستقیم به کفار صورت نگرفته است.

اما این که چرا خطاب به مؤمنان نموده و حال آن‌که کافران نیز مانند مؤمنان مکلفند، ممکن است به دلیل فضیلت و شرافتی باشد که مؤمنان در پرتو ایمان کسب کرده‌اند. و یا عهد عبودیت و ربوبیتی باشد که بین مؤمنان و خدا وجود دارد. این احتمال نیز وجود دارد که چون تنها مؤمنان اوامر الهی را امتثال می‌کنند، و تنها اعمال مؤمنان مورد قبول واقع می‌شود، خداوند منّان نیز تنها این گروه را مورد خطاب خود قرار داده است. به هر صورت ایمان شرط صحت و قبولی اعمال است، نه شرط تکلیف. (۲)

درسنامه تفسیر آیات حج ؛ ؛ ص۲۷۲

۱. تعظیم شعائر

در این آیه شریفه درباره پنج چیز سفارش شده است تا رعایت احترام آنها بشود و حرمتشان حفظ گردد، و دستور صریح می‌دهد که مباد آنها را حلال بشمارید.

۱- میبدی، رشیدالدین، کشف الاسرار، ج ۳، ص ۲۲.

۲- معاونت امور روحانیون، درسنامه تفسیر آیات حج، ۱جلد، دارالحدیث - قم، چاپ: ۲، ۱۳۸۶.

ص:۲۷۳

أ. شعائر

در ابتدا می‌فرماید: «لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللَّهِ». آن‌گونه که در تفسیر آیه پنجم گذشت، گفته شد که شعائر به معنای علامت‌ها و نشانه‌هاست. اما این که منظور از آن در این آیه چیست؟ دیدگاه‌هایی وجود دارد که مهمترین آنها عبارت است از:

۱. همه معالم و علایم دین که وسیله شناخت هدایت از ضلالت می‌باشد، و به تعبیر دیگر دین خدا. (۱) ۲. همه احکام، تکالیف، فرایض و حدود الهی،(۲) این سخن با توجه به شمول و عمومیت شعائر نسبت به همه احکام بیان شده است.

۳. علایم و نشانه‌های حرم،(۳) و منظور از عدم احلال آن این است که حدود حرم را مراعات نمایید.

۴. همه مناسک و اعمال حج است. (۴) ۵. صید در حال احرام،(۵) مؤید این دیدگاه فقره‌های پیش از این آیه است که می‌فرماید: «غَيْرَ مُحِلِّی الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ» و نیز فقره پس از آیه است که می‌فرماید: «وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا».

به نظر می‌رسد دیدگاه چهارم به واقع نزدیکتر باشد، زیرا نه آن‌چنان گسترده است که از سیاق آیات حجّ خارج شود، و نه آن‌چنان محدود که لازم آید تا جمع را در معنای مفرد به کار بریم. افزون بر این‌که در فرهنگ قرآن واژه

۱- طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۵۴. فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۱۱، ص ۱۲۸.

۲- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۱۱، ص ۱۲۸. رشید رضا، تفسیر القرآن الحکیم(المنار)، ج ۲، ص ۲۲۲.

۳- طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۵۴.

۴- طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۵۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۶۲. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۵۰.

۵- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۱۱، ص ۱۲۸.

ص:۲۷۴

شعائر معمولًا در مورد مراسم حج به کار رفته است. و این شامل هر دو بخش ایجابی یعنی واجبات، و بخش سلبی یعنی محرمات در حجّ که حجّ‌گزار موظف

ص:۲۷۵

است همه آنها را مراعات نماید می‌شود، مجموعه‌ای که از آن به محرمات الهی تعبیر می‌شود. و بسا به این حقیقت اشارت داشته باشد این آیه که می‌فرماید: «ذلِکَ وَ مَنْ یُعَظِّمْ حُرُماتِ اللَّهِ فَهُوَ خَیْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ (حج: ۳۰)».

البته ممکن است خود موضوعات عینی مطرح در حج نیز به عنوان شعائر قلمداد شود، چنانکه می‌فرماید: «إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ (بقره: ۱۵۸)». و نیز می‌فرماید: «وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَکُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ (حج: ۳۶)».

بنابر این خود کعبه، حِجْر، حَجَرالاسود، مقام ابراهیم، زمزم، حطیم، و قربانی و حتی نشانه آویخته بر گردن قربانی نیز جزء شعائر به حساب خواهد آمد. و این عنوان نسبت به موارد بعدی عام قبل از خاص است.

ب. ماه حرام

دومین امری که خدای سبحان سفارش نموده تا احترام آن حفظ شود، ماه حرام است که فرمود: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا ... الشَّهْرَ الْحَرامَ». که مراد همان چهار ماهی که در جای دیگر بدان اشارت نموده و فرموده است: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً ... مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ (توبه: ۳۵)». و منظور از آن ماه‌های رجب، ذوالقعده، ذوالحج و محرم است. (۱) و مقصود از عدم احلال، حلال نشمردن جنگ در آن است، زیرا جنگ در ماه حرام را گناه بزرگ، مانع از گرایش مردم به آیین خدا، و باعث کفر ورزیدن به خدا می‌داند. و می‌فرماید: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ قِتالٍ فِیهِ قُلْ قِتالٌ فِیهِ کَبِیرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ وَ کُفْرٌ بِهِ (بقره: ۲۱۷)».

این بدان معناست که گرچه جنگ به عنوان یک تکلیف شرعی یا وظیفه اجتماعی ممکن است متوجه انسان گردد، اما از سوی دیگر زمان و مکان استثنایی و عاری از جنگ نیز پیش بینی شده است، تا افراد جامعه لختی

۱- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۱۱، ص ۱۲۹.

ص:۲۷۶

بیاسایند و آرامش داشته باشند. البته در صورتی که دشمن احترام ماه حرام را رعایت نکند، مؤمنان نیز مجازند مقابله نموده و از کیان خود حفاظت نمایند، و لذا با استثنای پس از استثنا می‌فرماید: «الشَّهْرُ الْحَرامُ بِالشَّهْرِ الْحَرامِ (بقره: ۱۹۴)».

ج. قربانی‌ها

از جمله اموری که باید مورد احترام باشد قربانی‌ها است که می‌فرماید: «... وَ لَا الْهَدْیَ وَ لَا الْقَلائِدَ». هدی و قلائد گرچه به عنوان دو چیز مطرح شده است لیکن هر دو در قربانی بودن شریکند، با این تفاوت که هدی قربانی بی‌نشان، و قلائد قربانی بانشان است.

منظور از احلال قربانی این است که قبل از رسیدن به قربانگاه آن را ذبح نماید، یا مانع رسیدن آن به قربانگاه شود، یا آن را به سرقت و غصب از حج‌گزار بگیرد. و در خصوص قلائد با کندن علامت مخصوص، آن را آزاد نماید. (۱)

د. قاصدین بیت‌الله

آیه شریفه در ادامه می‌فرماید: «وَ لَا آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرامَ» که منظور کسانی هستند که قصد بیت‌الله الحرام را نموده و به سوی آن خانه روانه می‌شوند.

در این که منظور از قاصدین چه کسانی هستند؟ دو تفسیر وجود دارد: نخست آن‌که منظور کفار است، و مراد از عدم احلال آنها نجنگیدن با آنهاست. لیکن این حکم به وسیله آیه «إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلایَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هذا (توبه: ۲۷)»، نسخ شده است. (۲) مؤید این دیدگاه این است که در

۱- رشید رضا، تفسیر القرآن الحکیم(المنار)، ج ۶، ص ۱۲۵.

۲- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۱۱، ص ۱۳۰. رشید رضا، تفسیر القرآن الحکیم(المنار)، ج ۶، ص ۱۲۶.

ص:۲۷۷

بخش بعدی آیه می‌فرماید: «وَ لایَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ»، زیرا کینه و بغض نسبت به کفار در دل مؤمنان وجود داشت. از سوی دیگر شأن نزول آیه نیز مشعر به این است که منظور از آمّین کافران هستند، زیرا این آیه در شأن حُطَم بن هند البکری نازل شده است، وی در مدینه خدمت پیامبر رسید و بدون این‌که اسلام بیاورد از محضر وی خارج شد، [و یا این‌که اسلام آورد و بعد مرتد گردید]، و در سال بعد به قصد حج و با هدی مقلّد روانه مکه شد. (۱)

تفسیر دوم آن‌که تنها مسلمین منظور آیه می‌باشد، به دلیل این که شعائر الهی تنها لایق حال مؤمنان است، و کفار شعائر الهی نداشتند تا خداوند به مؤمنان دستور رعایت و عدم احلال آن را بدهد. (۲) برخی از مفسران نیز تصریح نموده‌اند که منظور از قاصدین کسانی هستند که برای زیارت به سوی بیت‌الله می‌آیند، و در کنار آن به فضل مادی و مالی نیز می‌رسند. (۳) به نظر می‌رسد این تفسیر بهتر باشد چرا که در خود آیه دلیل تأیید آن وجود دارد زیرا می‌فرماید: «یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً»، و شکی نیست که کفار امیدی به فضل و رضوان الهی ندارند تا در پی آن باشند، چنانکه در جای دیگر فرمود: «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوانَ اللَّهِ (آل‌عمران: ۱۷۴)». از سوی دیگر این آیه شریفه پس از آیه «إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلایَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هذا»، نازل شده است(۴) و نمی‌تواند شامل حال کفار شود، چرا که سوره مائده جزء آخرین سوره‌های نازله و

۱- طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۵۳.

۲- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۱۱، ص ۱۳۰.

۳- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۶۲.

۴- زمخشری با نقل روایتی از پیامبر می‌نویسد: سوره مائده آخرین سوره نازله است و نسخی در آن نیست. کشاف، ج ۱، ص ۶۰۲. تفسیر نمونه نیز می‌نویسد: سوره سوره برائت در سال نهم، و سوره مائده در سال دهم نازل شده است. نمونه، ج ۴، ص ۲۵۰.

ص:۲۷۸

پس از سوره برائت می‌باشد. و معقول نیست که ناسخ پیش از منسوخ نازل شده باشد.

بنابر این کافران حداقلّ در محدوده مسجدالحرام از دایره این قصد خارجند، هرچند ممکن است در دیگر بخش‌های حرم قصد تجارت و سودبری داشته باشند.

فضل و رضوان

در تفسیر «يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً»، می‌نویسند: منظور از فضل تجارت مباح و سودبری در دنیاست، و مراد رضوان در آخرت است. (۱) و یا این که مراد از فضل ثواب الهی، و مقصود از رضوان رضایت خداوند باشد. (۲) در قرآن کریم از این دو مفهوم مکرر یاد شده است، چنانکه در خصوص فضل می‌فرماید: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ (بقره: ۱۹۸)». و نیز می‌فرماید: «وَ جَعَلْنا آيَةَ النَّهار مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ (اسراء: ۱۲)». و نیز می‌فرماید: «فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِى الأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ (جمعه: ۱۰)». و درباره رضوان می‌فرماید: «لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ (آل‌عمران: ۱۵)». و نیز می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً فِى جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ (توبه: ۷۱)». و نیز فرمود: «وَ فِى الآخِرَةِ عَذابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٌ (حدید: ۲۱)». از مجموع این کاربردها می‌توان دریافت که فضل در امور مالی، مادی و دنیوی

۱- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۱۱، ص ۱۳۰.

۲- زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۶۰۲. فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۱۱، ص ۱۳۰. رشید رضا، تفسیر القرآن الحکیم(المنار)، ج ۶، ص ۱۲۶.

ص:۲۷۹

کاربرد بیشتری دارد، و رضوان در امور معنوی، اخروی و رضایت‌مندی خداوند بیشتر به کار می‌رود.

ممکن است این پرسش رخ نماید که اگر در عنوان «آمّین» کفار نیز وجود داشته باشند، ابتغا فضل و رضوان چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ در پاسخ می‌توان گفت: کفار عقیده به خداوند داشتند ولی معاد را منکر بودند و لذا فضل و رضوان دنیوی را طلب می‌کردند، و بر این باور بودند که حجّی که به جای می‌آورند می‌تواند به حال آنها سودمند باشد، و مانع خشم الهی در دنیای آنان گردد. (۱)

نکته عرفانی

ابن عربی در تفسیر «لا تحلوا شعائر الله» می‌نویسد: منظور از شعائر مقامات و احوالی است که بیانگر حال سالک الی الله می‌باشد، مانند صبر، شکر، توکل، رضا و امثال اینها. بنابر این نباید مرتکب ذنوبی شود که برای این احوال زیانبار باشد و در نتیجه از این مقامات بیرون رود، همانگونه که مطاف، مسعی، منحر و امثال آنها نیز جزء شعائر است و نباید از آن خارج شد، لیکن اینها شعائر ظاهری است و آنها شعائر باطنی.

وی سپس می افزاید: مراد از شهر حرام، وقت احرام برای حجّ حقیقی، یعنی وقت سلوک و وصول است که تنها با خروج از منافیات آن محقق می‌شود. و مقصود از هَدی همان نفس آماده برای قربانی به هنگام وصول به فنای حضرت الهیه است. و معنای قلائد، قلاده‌ها و شعار اهل سلوک و سنن و اعمال ظاهری است، که نفس بر خود دارد و نباید آن را تغییر داد و یا جابه‌جا نمود. (۲)

۱- طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۵۳. فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۱۱، ص ۱۳۰. رشید رضا، تفسیر القرآن الحکیم(المنار)، ج ۶، ص ۱۲۶.

۲- ابن عربی، محیی الدین، تفسیر ابن عربی، ج ۱، ص ۱۶۶.

ص:۲۸۰

ه. ممنوعیت صید

در انتهای این بخش از آیه سفارش دیگری وجود دارد، و آن ممنوعیت صید است که فرمود: «... غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ». و در جای دیگر فرمود: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاتَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ (مائده: ۹۵)».

در فلسفه حرمت صید در حال احرام باید گفت به تصریح خود قرآن نوعی آزمون الهی است که محرم در آن شرکت می کند، چنانکه می‌فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنالُهُ أَيْدِيكُمْ وَ رِماحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدى بَعْدَ ذلِكَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِيمٌ (مائده: ۹۴)». و به گفته برخی از مفسران این آزمون خود زمینه چینی برای نهی از صید است. (۱) از این رو به دنبال آن و با خطاب «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» می‌فرماید: «لاتَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ». و در پایان می گوید: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ». این بدان معناست که رعایت این حکم نشانه ایمان و علامت تقواست.

افزون بر آن ممکن است حکمت این تحریم این باشد که انسان مواظب آداب و رفتار خود در مجلس سلطانی باشد که بدان دعوت شده است، که بی شک با ادب در مجلس دوستان متفاوت می‌باشد. و حاجی باید بداند که قاصد حرم الهی و زائر خانه‌ای است که خداوند آن را به خود نسبت می‌دهد. (۲) از سوی دیگر با توجه به کثرت جمعیتی که در طول سال به مکه و حرم می‌آیند، اگر صید کردن حیوانات حلال باشد، دیری نمی‌پاید که نسل بسیاری از

۱- تفسیرالمیزان، ج ۶، ص ۱۳۸.

۲- تفسیر المنار، ج ۲، ص ۲۲۸.

ص:۲۸۱

حیوانات در آن منطقه خشک و کم آب برچیده می‌شود. و این دستور در حقیقت به نوعی حفاظت از محیط زیست و ضمانت بقای حیوانات است. (۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۸۷.

ص:۲۸۲

آری این حرمت نسبت به صید دریایی نیست و لذا در ادامه می‌فرماید: «أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعامُهُ مَتاعاً لَكُمْ وَ لِلسَّيَّارَةِ (مائده: ۹۶)». و صید خشکی نیز پس از خروج از احرام و با حفظ حرمت حرم، روا می‌شود، و لذا می‌فرماید: «وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا».

این بخش از آیه که متضمن حکم حلّیت صید است، در حقیقت سفارش به انجام آن نیست تا حجّ‌گزار پس از خروج احرام، مکلف باشد صید را انجام دهد، بلکه به اصطلاح اهل اصول امر بعد از حظر است و این امر تنها بر رفع منع پیشین یا بازگشت به حالت پیش از حظر دلالت می‌کند و دلالتی بر وجوب ندارد، همانند آیه: «فانتشروا فی الارض» و «ابتغوا من فضل الله (جمعه: ۱۰)» که بیانگر جواز انتشار و پراکنده شدن بعد از نماز جمعه و دنبال کسب روزی و کار رفتن است، نه وجوب آن.

۲. رفتارهای اجتماعی

بخش دوم این آیه در خصوص برخی از رفتار اجتماعی مؤمنان در محیط زندگی است. لیکن چون ارتباط اندکی با موضوع حج دارد، به اختصار به دو مطلب در خصوص رفتار در محیط اجتماعی اشارت می‌شود.

أ. ترغیب به گذشت

در ابتدای این بخش از آیه می‌فرماید: «وَ لايَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا». این بدان معناست که چون کفار در گذشته و در جریان حدیبیه مانع از ورود مؤمنان به مسجدالحرام برای انجام مناسک عمره شده بودند، و این روحیه مقتضای انتقام‌گیری از دشمن می‌باشد، به مؤمنان سفارش می‌کند که مبادا چنین شود.

ص:۲۸۳

تعبیر به «لایَجْرِمَنَّکُمْ»، که به لحاظ ادبی دو مفعولی است، مفید این معناست که بغض و عداوت، شما را وادار به اعتداء از روی انتقام نکند، چرا که انتقام در حقیقت انتصار شخصی و فردی است نه یاری نمودن حقّ، که اگر این گونه رفتار شود تعدی از حق به باطل، و تجاوز از عدل به ظلم است. (۱) البته این مسأله گرچه در ارتباط با امور حجّ و زیارت خانه خدا صادر و نازل شده است، اما هرگز به معنای انحصار آن در این امر نیست، بلکه به عنوان یک قانون و قاعده کلی در همه زندگی جاری است، چنانکه در جای دیگر می‌فرماید: «وَ لاتَسْتَوِی الْحَسَنَهُ وَ لَاالسَّیِّئَهُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ (فصلت: ۳۵)». و علی نیز فرمود: «عَاتِبْ أَخَاکَ بِالإِحْسَانِ إِلَیْهِ وَ ارْدُدْ شَرَّهُ بِالإِنْعَامِ عَلَیْهِ».(۲)

ب. همیاری بر اساس تقوا

در ادامه آیه می‌فرماید: «وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی». در این بخش از آیه به دو ارزش اسلامی یعنی برّ و تقوا اشارت شده است، که ممکن است برّ اشارت به اسلام، و تقوا اشارت به سنت داشته باشد. (۳) ممکن است برّ اشارت به رضایت مردم و تقوا اشارت به رضایت خداوند باشد. (۴) این احتمال نیز هست که برّ اشارت به

۱- زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۶۰۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۵۵. فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۱۱، ص ۱۳۰. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۴۶. رشید رضا، تفسیر القرآن الحکیم(المنار)، ج ۶، ص ۱۲۹. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۵۲.

۲- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۴۲۷، باب الحلم و العفو و ...

۳- میبدی، کشف الاسرار، ج ۳، ص ۱۱.

۴- قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۴۶.

ص:۲۸۴

جنبه اثباتی و اعمال مفید، و تقوا اشارت به جنبه منفی و جلوگیری از اعمال خلاف باشد. (۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۵۲.

ص:۲۸۵

گسست یا پیوند؟

برخی بر این باورنـد این بخش از آیه از مـا قبلش گسسـته شـده و بـا خطـاب به همه مردم نه خصوص زائران در هنگـام حـجّ، امر به تعـاون بر اساس برّ و تقوا می‌کنـد. (۱) و این همیـاری و کمـک بـا توجه به مقوله‌هـای مختلف متفاوت می‌شود: عالم با علم خود به مردم کمـک می‌رسانـد، ثروتمنـد به وسـیله ثروت خود به فقرا و نیازمنـدان کمـک می‌کنـد، شـجاع با شـجاعت خود در موارد لازم کمک‌رسانی می‌کند.

برخی دیگر از مفسـران معتقدنـد این بخش از آیه در ادامه همـان مبـاحث قبلی است، بـدین معنا که در بخش قبلی سـفارش نمود به خاطر بسـتن راه حـجّ و منع از زیارت در گذشـته الآن در صـدد انتقام نباشـید، در ادامه می‌فرمایـد: بر اساس تقوا که در اینجا عبارت است از عفو و اغماض به یکدیگر کمک کنید. (۲) برّ و تقوا

در این که منظور از برّ و تقوا چیست؟ بعضـی معتقدند که خداوند سـبحان خود، برّ را به ایمان و احسان تفسیر نموده و فرموده است: «وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِـاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ وَ الْمَلائِکَهِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیـلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقـابِ وَ أَقـامَ الصَّلاهَ وَ آتَی الزَّکـاهَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْـدِهِمْ إِذا عاهَـدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْسـاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (بقره: ۱۷۷)». (۳) به خوبی ملاحظه

۱- طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۵۵. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۴۷.

۲- زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۶۰۳.

۳- المیزان، ج ۵، ص ۱۶۳.

ص:۲۸۶

می‌شود برّ در صـدر آیه که در سه حوزه عقیـده، اخلاـق و عمـل مطرح شـده است به تقوا منتهی می‌شود. و این گویـای این همـانی است، و در نتیجه

ص:۲۸۷

تعاون بر برّ و تقوا یعنی؛ جمع شدن ایمان و عمل صالح بر اساس عمل به اوامر الهی و ترک نواهی، نه بر پایه خود خواهی معنا می‌دهد.

در پایان این بخش به جنبه سلبی تعاون نیز اشارت دارد و می‌فرماید: «وَ لاتَعاوَنُوا عَلَی الإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ»، دو عنوان اثم و عدوان در مقابل دو عنوان برّ و تقوا قرار گرفته است، اثم(۱) ممکن است اشارت به اعمال زشتی چون کفر، اخلاق ذمیمه و مخالف اوامر الهی باشد. و عدوان در مقابل تقوا به معنای ترک واجبات الهی و ارتکاب محرمات باشد و در اینجا بر تعدی در حقوق مردم منطبق گردد.

برّ و نظام اجرایی آن

شکی نیست که همیاری انسان‌ها بر دو نوع است: یکی؛ همیاری بر اساس گناه و عداوت. دوم؛ همیاری بر پایه برّ و تقوا. و این بخش از آیه با نفی نظام غلط در همیاری انسان‌ها، نظام همکاری صحیح را تأیید می‌کند.

همیاری غلط بر پایه گناه و عداوت بنا شده است، مانند همیاری بازرگانان محتکر علیه مصرف کنندگان و همدستی سازمان‌های ستمگر علیه ملت‌های مستضعف. و همیاری صحیح بر اساس برّ و تقوا و رسیدن به سعادت استوار می‌باشد و دارای نظام اجرایی خاص است، البته باید توجه داشت که اشاعه خیر و برّ یعنی سعادتمند شدن همگان.

نظام اجرایی برّ، عبارت است از پرهیزگاری، ترس از خدا، ترس از امتحان او. و این کار تنها با به کار بستن آیینی که به پیامبران وحی شده، و نیز رعایت سنت‌هایی که در طبیعت تعبیه شده است امکان پذیر خواهد بود. و به دیگر سخن می‌بایست هدف از تعاون، اشاعه خیر و مقاومت در برابر شرّ باشد، از هر طریقی که میسّر شود. این‌که قرآن در برابر واژه «برّ»، واژه «اثم» به کار برده است، و در برابر تقوا واژه عدوان آورده است، بیانگر این است که «اثم» همان

۱- اثم در لغت به معنای کندی و تأخر است. مقاییس اللغ، ریشه اثم.

ص:۲۸۸

چنگ افکندن بر مال مردم است از طریق مکر و خدعه، چون: غشّ، دزدی، احتکار، همکاری با قدرتهای ستمگر و سوگند دروغ است. و عدوان تسلّط یافتن بر حقوق مردم به وسیله زور و بدون هیچ مجوزی است. (۱) درس اساسی و مهمی که باید از این آیه آموخت این است که این آیه آمده است تا با بیان دستورالعمل‌های اخلاقی، تربیتی و اجتماعی تحول عظیم در جامعه عرب، بلکه در جامعه انسانی ایجاد کند. عربی که معتقد بود «انصر اخاك، ظالماً او مظلوماً». و همیاری او بر عداوت، کینه و تعصب جاهلی پی‌ریزی شده بود. این آیه آمد تا قلوب را به خدا، و اخلاق را به موازین الهی پیوند دهد، آمد تا به انسان تولدی دوباره که متخلق به اخلاق باشد نوید دهد. (۲)

تهدید به عِقاب

این که در پایان دوباره سفارش به تقوا نمود و فرمود: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ»، در حقیقت تأکیدی است بر ضرورت رعایت حقوق الهی و حقوق انسانی، به خصوص این‌که عذاب را به شدید متصف نموده است.

نکته لطیفی که در اینجا وجود دارد تعبیر به «شَدِیدُ الْعِقابِ» است، این تعبیر گویای آن است که این تنبیه و مؤاخذه افزون بر آن که در آخرت به دلیل ارتکاب گناه محقق می‌شود ممکن است در این دنیا نیز دامنگیر انسان و جامعه انسانی گردد.

شکی نیست که یکی از عقوبت‌های شدید خداوندی درگیری افراد جامعه و یا کشورهاست، که برخی از آنان آتش جنگ را علیه برخی دیگر بر می‌افروزند، آن گاه همه در آن آتش می‌سوزند. یا این که با صرف بودجه‌های گزاف و روی‌آوری به انباشت تسلیحات نظامی باعث وحشت یکدیگر می‌شوند. و آن‌گاه

۱- مدرسی، سید محمد تقی، من هدی القرآن، ج ۲، ص ۲۹۳.

۲- سید قطب، تفسیر فی ظلال القرآن، ذیل آیه.

ص:۲۸۹

افزون بر این که جـان انسان‌هـایی گرفته می‌شود، همه ثروت ملی آنان نیز در آتش مسابقات تسـلیحاتی می‌سوزد و نابود می گردد و ریشه‌های سعادت و رفاه خشک می گردد. (۱)

اشارات و لطایف

۱. از این که فرمود: «شعائر الله» معلوم می‌شود که یکی از فلسفه‌های حج توجه به توحید و آیات الهی است.
۲. فلسـفه دیگر احترام شـعائر، تحصـیل تقواست؛ زیرا در جـای دیگر می‌فرمایـد: «ذلِکَ وَمَنْ یُعَظِّمْ شَـعائِرَاللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ (حجّ: ۳۲)».
۳. تعبیر به «لاتُحِلُّوا شَـعائِرَ اللَّهِ»، مفیـد این معناست که هرچنـد حـجّ کسـی در وسط اعمال و موسم فاسـد شود، حق ندارد آن را رها نماید، و محرمات را تحلیل نماید.
۴. همـه زمان‌هـا در فرهنـگ قرآن یکسـان نیسـت، بلکـه برخی دارای برتری‌هـایی هسـتند و در کنـار عبادت‌هـا از ارزش ویژه‌ای برخوردارند.
۵. حج مسیری دو بعـدی اسـت کـه هم دنیـا را در خـود جـای داده است و هم آخرت را، هم فضـل و رحمت دنیـوی را دارد و هم رضوان الهی در آخرت را.
۶. در سفر حجّ با توجه به «آمّین البیت» باید قصد اصلی، خدا و بیت الله باشد و فعالیت‌های دیگر در حاشیه قرار گیرد.
۷. کسـی که برای حج به مکه آمده باشد از چند جهت دارای حرمت و احترام است: یکی از جهت قاصد بیت الله و «آمّ» بودن، دوم از جهت زمـان ویژه که مـاه حرام است، سوم از جهت مکان حرم که در مأمن الهی قرار دارد، چهارم از جهت محرم بودن که جنگ و جدال و نزاع در آن حرام است.

۱- مدرسی، سید محمد تقی، من هدی القرآن، ج ۲، ص ۲۹۳.

ص:۲۹۰

۸. در سفر به خانه خدا، بلکه در همه زندگی اگر کسی خطایی مرتکب شد، نباید با انتقام پاسخ داد، بلکه باید بر اساس تقوا و اصل همیاری به وی کمک نمود.

۹. حجّ با تقوای الهی پیوند ناگسستنی دارد، زیرا هم رعایت شعائرش نشانه تقواست، هم انجام مناسکش باید همراه با تقوا باشد، و هم تعاون در آن باید بر اساس تقوا صورت گیرد.

۱۰. امر به تعاون و همکاری با یکدیگر بر اساس برّ و تقوا، یکی از ارکان مهم هدایت اجتماعی در قرآن است، چرا که این امر موجب می‌شود تا مسلمین در امور دین و دنیا به یکدیگر کمک کنند، و از آنچه که به زیانشان است پرهیز نمایند، و در حقیقت این آیه هم به تحلیه اخلاقی و اجتماعی اشارت دارد، و هم به تخلیه.

***

ص:۲۹۱

* آیه پانزدهم

اشاره

«جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرامَ قِياماً لِلنَّاسِ وَ الشَّهْرَ الْحَرامَ وَ الْهَدْىَ وَ الْقَلائِدَ ذلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما فِى السَّماواتِ وَ ما فِى الْأَرْضِ وَ أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ (مائده: ۹۷)».

شرح واژگان

أ. کعبه: کعب در لغت، به معنای برآمده گی، بلند و ارتفاع چیزی است. (۱) و کعبه به معنای مربع بودن [همراه با ارتفاع] است. (۲) در وجه نامگذاری بیت الله به کعبه ممکن است به دلیل مکعب بودن، و یا مرتفع بودن آن باشد. برخی بر این باورند که این واژه در برآمدی معنوی (رفعت) نیز به کار می‌رود. و از این باب است که بر کعبه به دلیل رفعت مقام، شرافت و منزلت اطلاق می‌شود. (۳) ب. قیام: قیام از نظر ساختاری سه نحو کاربرد دارد: یکی به معنای مصدری که به معنای قیام نمودن است، چنانکه در تعابیر قام و یقوم، اقام، یقیم و یقیمون اراده می‌شود، که معمولًا به دو نوع قیام تهیبی مثل: «اذا قمتم الی الصلاة (مائده: ۶)»، و قیام تلبسی مثل: «کونوا قوامین لله (مائده: ۸)» به کار می‌رود. دوم به معنای جمع قائم؛ چنانکه می‌فرماید: «فاذا هم قیام ینظرون (زمر: ۶۸)». و سوم به معنای ابزار نگهداری و قوام چیزی است. (۴) مثل: «وَ لاتُؤْتُوا

۱- مقائیس اللغ و المصباح المنیر، ریشه کعب.

۲- راغب اصفهانی، مفردات، ریشه کعب.

۳- التحقیق فی کلمات القرآن، ریشه کعب.

۴- المصباح المنیر، ریشه قوم.

ص:۲۹۲

السُّفَهاءَ أَمْوالَکُمُ الَّتِی جَعَلَ اللَّهُ لَکُمْ قِیاماً (نساء: ۵)». و قیام بودن کعبه به همین معناست.

چشم‌انداز آیه

در دو آیه پیش از این فرمود: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاتَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْکُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ یَحْکُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ هَدْیاً بالِغَ الْکَعْبَةِ أَوْ کَفَّارَةٌ طَعامُ مَساکِینَ أَوْ عَدْلُ ذلِکَ صِیاماً ... أُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَحْرِ وَ طَعامُهُ مَتاعاً لَکُمْ وَ لِلسَّیَّارَةِ وَ حُرِّمَ عَلَیْکُمْ صَیْدُ الْبَرِّ ما دُمْتُمْ حُرُماً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ (۹۶- ۹۵)»، این دو متضمن حکم حرمت صید در خشکی در حال احرام و احکام کفاره آن از جمله اهداء قربانی است که باید به مکه برسد، و حلیت صید آبی است.

آیه مورد بحث در حقیقت ادامه همان مسائل مربوط به حج است، در آن کعبه را به عنوان منتهی الیه مسیر قربانی معرفی نموده است. و در این آیه به این مهم اشارت نمود که منظور از کعبه همان بیت الله است، و هم به احترام ماه حرام اشارت نمود و هم به قربانی. و در پایان به فلسفه این تشریعات پرداخته است.

۱. معرفی کعبه

خداوند سبحان در قرآن کریم، دو بار از کعبه نام برده است که هر دو آن در سوره مائده است، یکی آنجا که می‌فرماید: «جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَةَ الْبَیْتَ الْحَرامَ قِیاماً لِلنَّاسِ (مائده: ۹۷)». و دیگری که می‌فرماید: «هَدْیاً بالِغَ الْکَعْبَةِ (مائده: ۹۵)». و نیز به سازنده آن و همکار وی در این مهم اشارت نموده است. و در راستای

ص:۲۹۳

معرفی کعبه به برخی از نامها و اوصاف آن مکان مقدس تصریح کرده است، علی نیز به هنگام شهادت از آن یاد کرد و فرمود: «فزت و ربّ الکعبهٔ».(۱) أ. مشخصات کعبه

کعبه به شکل مکعب مربع است که با سنگ‌های کبود رنگ و با ارتفاع چهارده متر و هشتاد و پنج سانتی‌متر است، طول ضلع ناودان و ضلع مقابل آن ده متر و بیست و دو سانتی‌متر است، طول ضلعی که درِ خانه در آن قرار دارد و ضلع مقابل آن یازده متر و پنجاه و هشت سانتی‌متر است. در خانه با عرض یک متر و نود سانتی‌متر و طول سه متر و ده سانتی‌متر در ارتفاع دو متر و بیست و پنج سانتی‌متر از سطح زمین نصب شده است.

اسامی زاویه‌های چهارگانه کعبه از روزگاران گذشته عبارت بوده از: رکن شمالی به نام رکن عراقی، رکن غربی به نام رکن شامی، رکن جنوبی به نام رکن یمانی، و رکن شرقی به نام رکن حَجَر؛ حجر الاسود در فاصله یک متر و ده سانتی‌متری از سطح زمین در این رکن قرار دارد و مسافت بین درِ خانه تا حَجَر به نام ملتزم می‌باشد، ناودان که در ضلع شمالی قرار دارد ناودان رحمت نامیده می‌شود، و در زیر آن حِجْر اسماعیل واقع است. حطیم نیز در فاصله حجرالاسود و درِ خانه قرار دارد. (۲) ولی علامه طباطبایی معتقد است که حطیم همان دیوار قوسی شکلی است که محیط بر حجر اسماعیل است و به ارتفاع یک متر می‌باشد. (۳)

۱- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۳۹.

۲- طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۶۰. آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۸۱- ۸۲ و ۹۱- ۹۷.

۳- طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۶۰.

ص:۲۹۴

ب. مقام و منزلت کعبه

بی شک کعبه در فرهنگ اسلامی و نزد مسلمانان از مقام و منزلت بسیاری برخوردار است، چرا که عنوان خانه خدا را دارد که فرمود: «جَعَلَ اللَّه الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرامَ قِياماً لِلنَّاسِ (مائده: ۹۷)». و قبله نماز است «فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضاها فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ (بقره: ۱۴۴)». مطاف در حجّ، که فرمود: «وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ (حج: ۲۹)». مکانی است که نگاه بدان عبادت است، چنانکه امام صادق در روایتی می‌فرماید: «النَّظَرُ إِلَى الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ ....». (۱) علامه طباطبایی می‌نویسد: کعبه نزد امت‌های دیگر نیز مقدس و محترم است، هندوها معتقدند روح «سیفا» که اقنوم سوم است در حجرالاسود حلول نموده است، صابئان و کلدانیان کعبه را یکی از هفت خانه مقدس می‌دانند، ایرانیان بر این باور بودند که روح هرمز در کعبه حلول کرده است، یهود آن را بر اساس دین ابراهیم معظم می‌شمردند و در آن خدا را عبادت می‌کردند، نصارا آن را مقدس می‌شمردند به همین دلیل تمثال مریم و مسیح را در آن قرار می‌دادند، اعراب نیز برای آن نهایت احترام قائل بودند و در آن حجّ به جای می‌آوردند. (۲)

ج. اسامی و صفات کعبه

در قرآن کریم برای کعبه اسامی و اوصافی چندی بیان شده است، که مهمترین آنها عبارت است از:

۱- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۴۰، باب فضل النظر الی الکعب.

۲- طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۳۶۱- ۳۶۲.

ص:۲۹۵

۱. اولین خانه: چنانکه می‌فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلْعالَمِینَ (آل‌عمران: ۹۶)». چنانکه پیش از این نیز گفته شد این اولیت ممکن است اشارت به این باشد که این خانه اولین خانه مبارک و هدایت است، یا این که اولین خانه عمومی روی زمین است.

ص:۲۹۶

۲. بیت: چنانکه می‌فرماید: «وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَ إِسْماعِیلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنا أُمَّهً مُسْلِمَهً لَکَ (بقره: ۱۲۷– ۱۲۸)».

۳. بیت‌الله: چنانکه می‌فرماید: «وَإِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِیمَ مَکانَ الْبَیْتِ أَنْ لاتُشْرِکْ بِی شَیْئاً وَ طَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْقائِمِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ (حج: ۲۶)».

نسبت و اضافه خانه به خدا بیانگر شرافت این خانه است، نه به معنای مکین بودن ذات مقدس باری تعالی است، و این بسان انتساب «شهر الله» و «یوم الله» است، که هر سه عامل تحول اساسی در درون انسان است.

۴. بیت حرام: چنانکه می‌فرماید: «جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَهَ الْبَیْتَ الْحَرامَ قِیاماً لِلنَّاسِ (مائده: ۹۷)». و نیز فرمود: «وَ لَا آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرامَ یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً (مائده: ۳)».

۵. بیت عتیق: چنانکه می‌فرماید: «وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ (حج: ۲۹)». و نیز فرمود: «ثُمَّ مَحِلُّها إِلَی الْبَیْتِ الْعَتِیقِ (حج: ۳۳)».

۶. خانه امن: آنجا که می‌فرماید: «وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثابَهً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً (بقره: ۱۲۵)». و نیز فرمود: «وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً (آل‌عمران: ۹۷)».

۷. خانه مبارک: چنانکه می‌فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ مُبارَکاً (آل‌عمران: ۹۶)».

۸. خانه هدایت: چنانکه می‌فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلْعالَمِینَ (آل‌عمران: ۹۶)».

۹. خانه آیات: چنانکه می‌فرماید: «فِیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِیمَ (آل‌عمران: ۹۷)». منظور از آیات بینات؛ ارکان کعبه، مسجار، ملتزم، حطیم، مقام ابراهیم، حجر الاسود، حِجْر اسماعیل، و نیز زمزم، صفا و مروه است.

ص:۲۹۷

۱۰. محل رفت و آمد موحدان: چنانکه می‌فرماید: «وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ (بقره: ۱۲۵)».

ص:۲۹۸

۱۱. خانه پاک: خداوند سبحان خطاب به ابراهیم و اسماعیل فرمود: «وَ عَهِدْنا إِلی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ أَنْ طَهِّرا بَیْتِیَ لِلطّائِفِینَ وَ الْعاکِفِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ (بقره: ۱۲۵).

۱۲. قوام ناس: قرآن در آیه مورد بحث می‌فرماید: «جَعَلَ اللّهُ الْکَعْبَةَ الْبَیْتَ الْحَرامَ قِیاماً لِلنّاسِ (مائده: ۹۷)».

د. کعبه قوام مردم

همان‌گونه که گفته شد: قوام به ابزار نگهداری اطلاق می‌شود، و به این جهت به کعبه قوام گفته می‌شود که قوام دین و دنیای مردم است. چنانکه در روایتی از امام صادق می‌خوانیم که فرمود: «جعل الله لدینهم و معایشهم».(۱) جعل تکوینی یا تشریعی؟

در این که این جعل و قراری که خداوند سبحان نسبت به کعبه نموده است تکوینی است یا تشریعی؟ چند دیدگاه وجود دارد:

۱. جعل تکوینی: بدین معنا که خداوند سبحان همراه با بنای این بیت، مکان مناسبی برای اقامت مجاوران آن، و وسیله‌ای برای تأمین مصالح و منافع حج‌گزاران آن قرار داد، تعظیم این بیت را در قلوب مردم نهاد، ثمرات را به سوی آن روانه نمود. و در حقیقت دعای ابراهیم را در حق آن مستجاب نمود که گفت: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ (ابراهیم: ۳۷)».

۱- بحرانی، سیدهاشم، البرهان، ج ۱، ص ۵۰۵.

ص:۲۹۹

۲. جعل تشریعی: بدین معنا که این بیت باید چنین نقشی را داشته باشد، یعنی با تشریع حج و زیارت آن که در واقع یک عبادت روحی، بدنی، مالی و

ص:۳۰۰

اجتماعی است قوام دین مردم، مهذّب نفوس و تزکیه کننده اخلاقشان می‌باشد. در این برنامه اغنیا از بخل رها و فقرا از فقر خلاصی می‌یابند. (۱) منظور این مفسر آن است که جعل تکوینی برای امور دنیوی و جعل تشریعی برای امور اخروی است، و لذا در دیدگاه سومی که خود می‌پسندد می‌گوید: این جعل الهی، جعل تکوینی تشریعی است، یعنی از یک سوی هم مصالح دین مردم را تأمین می‌کند و هم مصالح دنیایشان. و از سوی دیگر هم شامل عصر جاهلی می‌شود و هم عهد اسلام را در بر می‌گیرد، با این تفاوت که در عهد اسلام جعل تشریعی اظهر می‌باشد و در عصر جاهلی جعل تکوینی آشکارتر بوده است.

لیکن باید گفت: در این که تعبیر به «قیاماً للناس» عام است و شامل معاش و معاد انسان می‌شود شکی نیست. (۲) لیکن سخن در معنای تکوینی و تشریعی بودن این جعل است، زیرا معنای تکوینی این نیست که به دنیا تعلق داشته باشد و تشریعی به امور دین و آخرت، بلکه جعل تکوینی به این معناست که خداوند با اراده مطلقه خود آن را قرار داده است. و جعل تشریعی بدین معناست که خداوند آن را مقرر نموده است و انجام آن را به اراده مکلفین قرار داده است. و در حقیقت کعبه چنین نقشی برای دین و دنیای مردم دارد و یا باید داشته باشد، چرا که این بیت مطاف حج برای همگان است، زیارتگاه مردمان و قبله نماز، ذبح و اموات انسانهاست، خانه‌ای که نگاه به آن عبادت و موجب تقرب الهی است، خانه‌ای است که در هر حال محترم است، خانه‌ای که مأمن و پناهگاه آدمیان می‌باشد، و هدایت برای جهانیان است، و بالاخره کانون توحید و وحدت امت است، و بدین‌گونه وسیله جمعشان را از پراکندگی حفظ و تفرّقشان را به یگانگی بدل می‌کند.

۱- رشید رضا، تفسیر القرآن الحکیم(المنار)، ج ۷، ص ۱۱۷- ۱۱۸.

۲- طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۱۴۲.

ص:۳۰۱

بسا بتوان گفت به دلیل اهمیت، منزلت، شرافت و جایگاه این خانه است که خدای سبحان حتی در دوران جاهلی به دفاع از آن پرداخت، چنانکه سوره فیل بیانگر این حقیقت است، که فرمود: «أ لَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحابِ الْفِيلِ أ لَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِی تَضْلِيلٍ وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبابِيلَ تَرْمِيهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ».

۲. قوام بودن ماه، هدی و قلائد

افزون بر قوام بودن کعبه، سه امر دیگر مربوط به حج نیز به عنوان قوام تلقی شده است، چنانکه در ادامه آیه می‌فرماید: «وَ الشَّهْرَ الْحَرامَ وَ الْهَدْیَ وَ الْقَلائِدَ». یعنی؛ ماه حرام، قربانی‌های بی نشان و قربانی‌های با نشان.

مراد از ماه حرام همان ماه ذوالحجه است که ظرف زمانی انجام مناسک حج می‌باشد. و اگر چه در اینجا به صورت مفرد آمده و به یک ماه خاص و یا جنس ماه‌های حرام اشارت نموده است، اما در جای دیگر به تعداد آن نیز اشارت کرده و فرموده است: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً ... مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ (توبه: ۳۵)». که منظور از آن ماه‌های رجب، ذیقعده، ذیحجه و محرم است. (۱)

قوام بودن ماه حرام به این است که جلوی خونریزی و کشتار انسانها را می گیرد و محیط امنی را به وجود می‌آورد. و در حقیقت همان‌گونه که حرم مکان امن الهی است، ماه حرام نیز زمان خداست.

قربانی حجّ نیز اعم از با نشان و بی‌نشان آن، از آن جهت که تأمین کننده مواد غذایی گرسنگان است، قوام مردم می‌باشد؛ چنانکه در فلسفه قربانی می‌فرماید: «وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ ... فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ (حجّ: ۳۶)».

۱- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۱۱، ص ۱۲۹.

ص:۳۰۲

در حقیقت در این آیه شریفه سه عامل قوام سه امر مهم قرار گرفته است: کعبه قوام دین مردم، ماه حرام قوام جان مردم، و غذا قوام جسم مردم. (۱) ۳. علم بی‌انتهای الهی

در ادامه آیه فرمود: «ذلِکَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرْضِ». که حکایت از علم بی انتهای خدا دارد، چنانکه در جای دیگر و پس از تشریع طلاق و رفتار حسنه با همسر می‌فرماید: «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (بقره: ۲۲۲)». و پس از تشریع یک سری احکام قضایی و حقوقی فرمود: «وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْء عَلِیمٌ (بقره: ۲۸۲)». و پس از تشریع حکم ارث و به خصوص تنصیف ارث دختر می‌فرماید: «وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (نساء: ۱۷۶)». و پس از بیان واقعیت در جامعه می‌فرماید: «وَ اللَّهُ یَعْلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرْضِ وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (حجرات: ۱۶)». و ...

در اینجا این سؤال مطرح است که این فقره از آیه و خبر از علم بی حد الهی چه ارتباطی با بخش نخست آیه و قرارگرفتن کعبه به عنوان بیت الله الحرام دارد؟ در پاسخ باید گفت: این بخش از آیه در حقیقت در حکم تعلیل برای آن جعل است، بدین معنا که خداوند سبحان کعبه، ماه حرام، هدی و قلائد را قیام قرار داد تا بدانید که خداوند آگاه به همه امور است. و همان‌طور که گفته شد این تعبیر معمولًا پس از تشریع حکمی و یا خبر مهمی از تکوین به کار می‌برد تا بفهمانند که تشریع و تکوین الهی از روی علم و حکمت و رعایت مصالح و منافع بندگان است. (۲)

۱- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۱۰۰. طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۱۴۲. تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۹۰.

۲- طباطبایی، المیزان، ج ۶، ص ۱۴۲. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۳۲۶.

ص:۳۰۳

بعضی از مفسران می‌نویسند: در این بلد حرام و ماه حرام آیات عجایبی وجود دارد که خود نشان از علم الهی دارد. و نیز از آنجا که خداوند به علم واسع

ص:۳۰۴

خود می‌دانست که عرب بـا دشـمنی‌ها و کینه‌هـا به جنـگ و نزاع‌های طولانی می‌پردازنـد، از همان ابتـدا مکان و زمان خاصـی را به عنوان آتش‌بس تکوینی قرار داد تا مردم اندکی بیاسایند. (۱) و در این‌که خانه را مأمن خلق ساخت و ماه حرام را از خون ریزی منع نمود، کعبه را مطاف قرار داد و برای حجّ زمان خاصّی مقرر نمود، و برای قربانی نشان گذارد و همه اینها دارای حکمت است، خود نشان از آن دارد که هر آنچه درآسمان و زمین نیز رخ می‌دهد بر اساس علم و حکمت است.

و این که در پایان آیه فرمود: «وَ أَنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ»، تأکیـد مجددی بر سـعه علم خداوندی است. و هشداری به انسان که هیچ عملی از تو از حیطه علم الهی مخفی نخواهد بود.

اشارات و لطایف

۱. از این که ابتـدا فرمود: «جعـل الله الکعبـۀ» و سـپس بـا عطف بیـان فرمود: «البیت الحرام»، و در ادامه از شـهر حرام و هـدی و قلائد سخن به میان آورد، همه حکایت از احترام این خانه دارد.

۲. قوام زندگی یا به جلب منافع است، یا به دفع مضرات، یا به حصول جاه و ریاست، و یا به تحصیل دین و شریعت، و کعبه همه این امور را تأمین می‌کند.

۳. تأکید بر علم الهی در پس تشریعات، بیانگر آن است که ترک این شرایع در واقع نادیده انگاشتن مصالح بندگان است.

۴. واژه «ذلک» که از ادات اشاره می‌باشـد، ممکن است اشارت به احکامی باشـد که در آیات پیشـین بیان شـده بود. و ممکن اسـت اشارت به احکامی باشد که در خود این آیه قرار دارد.

***

۱- طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۴۷.

ص:۳۰۵

* آیه شانزدهم

اشاره

وَ أذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِه إِلَی النَّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الأَکْبر أَنَّ اللَّهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ وَ رَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّکُمْ غَیْرُ مُعْجِزِی اللَّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِینَ کَفَرُوا بِعَذابٍ أَلِیمٍ (توبه: ۲)».

شرح واژگان

أ. اذان: این واژه از ریشه اذن به معنای علم است، و مشتقات آن چون اذان، ایذان، تاذین و استیذان نیز به همین معناست با تفاوت هر باب. (۱) و از همین باب است که می‌فرماید: «ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ (یوسف: ۷۰)». در ضمن کلمه اذان واژه‌ای است که به جای مصدر حقیقی یعنی ایذان نشسته است. (۲)

ب. برائت: این واژه مصدر و به معنای تنزه و تباعد است، و نیز به معنای اعذار و انذار نیز به کار می‌رود. (۳) مشتقات این مصدر افزون در این آیه، مکرر در قرآن کریم به کار رفته است از جمله «إِنَّنِی بَراءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ (زخرف ۲۶)». و «وَ أَنَا بَرِیءٌ مِمَّا تَعْمَلُون (یونس: ۴۱)». که همگی به معنای بیزاری جستن و فاصله گرفتن است.

۱- المصباح المنیر، لسان العرب، ریشه برأ.

۲- لسان العرب، ریشه اذن.

۳- لسان العرب، ریشه اذن.

ص:۳۰۶

چشم‌انداز آیه

این آیه که در اوایل سوره برائت است در حقیقت ادامه دو آیه پیش از آن است که ابتدا فرمود: «بَراءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ». و از همه مشرکان اعلان برائت نمود. و در ادامه با دادن فرصت چهار ماهه فرمود: «فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ أَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكافِرِينَ»، و تصریح نمود که شرک شما نمی‌تواند زیانی به خدا برساند و او را ناتوان سازد. و این خداست که کافران را خوار و ذلیل می‌کند، این جملات در حقیقت موعظه‌ای برای مشرکان و کافران است تا خود را به خزی الهی دچار نکنند. و در ادامه همین موضع‌گیری است که فرمود: «وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ».

محتوای آیه

این آیه به چند مطلب عمده اشارت نموده است، که مورد بررسی قرار می‌گیرد: یکی اصل اعلام برائت، و دوم زمان این اعلام، و سوم قاعده کلی تبشیر و انذار.

أ. اصل برائت

در این آیات با دو تعبیر به اعلام برائت از مشرکان پرداخته است: یکی این‌که می‌فرماید: « «بَراءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ». دوم این‌که فرمود: «أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ». با این تفاوت که «من» در آیه اول برای ابتدای غایت و صفت برای برائت است، بدین معنا که برائتی است از ناحیه خدا و پیامبر به

ص:۳۰۷

سوی مشرکان، ولی «مِن» در آیه دوم برای خود غایت است و متعلق به «برئ» می‌باشد. (۱)

۱- اعراب رفع در« براء» بـه عنـوان خبر برای مبتـدای محـذوف یعنی« هـذه» اسـت: هـذه براء مـن الله و ... رفـع« اذان» نیزماننـد براء می‌باشد. و رفع« رسولُه» به دلیل عطف بر محل« الله» است. و تقدیر چنین است: الله و رسولُه بریئان من المشرکین.

ص:۳۰۸

علامه طباطبایی می‌نویسد: این آیات در صدد تشریع محض برائت نیست، بلکه متضمن انشاء حکم و قضاء به برائت از مشرکان است، چرا که خداوند در اینجا پیامبر را نیز شریک در حکم نموده است. و اگر تشریع محض بود تنها به خود نسبت می‌داد، چنانکه می‌فرماید: «وَ لایُشْرِکُ فِی حُکْمِهِ أَحَداً (کهف: ۲۶)». اما در جایی که حکم به معنای ولایت، سیاست و داوری باشد به پیامبر نسبت داده می‌شود. و قضاء در اینجا به معنای رفع امان از مشرکانی است که پیشتر با آنها عهد بسته بودند. (۱) به عبارت دیگر تشریک پیامبر در این برنامه برای این است که بیان کند این مسأله تنها یک توصیه و سفارش نیست، بلکه سیاست کاربردی و عملی است و باید مجری اصلی حکومت آن را به اجرا بگذارد، و لذا به دنبال آن عمل گردید.

نکته‌ای که در اینجا وجود دارد این که دو بار چنین اعلامی صورت گرفت، آیا واقعاً تکرار است یا نکته خاصی دارد؟ حقیقت این است که تکرار نیست، زیرا در آیه نخست اصل اعلام برائت مطرح بود، که پیامبر و مؤمنین باید به اجرا بگذارند، و اعلام دوم به خود مشرکان است که بدانند عهدشان دیگر به سر آمده است، بنابر این تکرار نخواهد بود.

اهمیت عهد و نقض آن

شکی نیست که اسلام برای عهد اهمیت بسیاری قائل است، چنانکه قرآن می‌فرماید: «وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلًا (اسراء: ۳۴)». بنابراین معنا ندارد که بدون سبب و یک طرفه عهد و میثاق‌های بسته شده را نقض کند، در پاسخ باید گفت:

۱- طباطبایی، المیزان، ج ۹، ص ۱۴۷.

ص:۳۰۹

۱. چنانکه در آیه بعد می‌فرماید: «إِلَّا الَّذِینَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِکِینَ ثُمَّ لَمْ یَنْقُصُوکُمْ شَیْئاً»، در حقیقت نقض از سوی مشرکان صورت گرفته بود و نقض از ناحیه خدا و پیامبر نقض مکافاتی بود.

۲. پایان یافتن مدت عهد خود سببی برای اعلام اتمام پیمان می‌باشد، چنانکه در ادامه می‌فرماید: «وَ لَمْ یُظاهِرُوا عَلَیْکُمْ أَحَداً فَأَتِمُّوا إِلَیْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلی مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ». بنابر این در اینجا سخن از نقض نیست، بلکه سخن از تجدید نکردن عهد است.

۳. اصولًا در جایی که نشانه‌های خیانت آشکار شود معنا ندارد طرف مقابل به عهد خود پایبند باشد. و لذا در جای دیگر می‌فرماید: اگر بیم خیانت وجود دارد ادامه عهد کاری نادرست است و می‌فرماید: «وَ إِمَّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِیانَةً فَانْبِذْ إِلَیْهِمْ عَلی سَواءٍ إِنَّ اللَّهَ لایُحِبُّ الْخائِنِینَ (انفال: ۵۸)». و در اینجا قرآن می‌فرماید: «کَیْفَ وَ إِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ لایَرْقُبُوا فِیکُمْ إِلًّا وَ لا ذِمَّةً (توبه: ۸)»، الّ به معنای اثری است که بر پیمان حلف آشکار می‌شود، یعنی پیمان بستن و یا تجدید پیمان کردن با کسانی که اگر قدرت بیابند همه چیز را زیر پا خواهند گذاشت و هیچ تعهدی ندارند، بی معناست.

۴. عهد پیامبر با مشرکان مشروط به این بوده است که به وسیله وحی نقض نشود، و در اینجا چون شرط منتفی شد، مشروط نیز منتفی گردید. (۱)

نتیجه اعلام این برائت آن است که پس از سرآمدن مهلت داده شده، دوران صلح و آشتی نیز به سر خواهد آمد و کفار راهی جز تسلیم و یا جنگ ندارند که فرمود: «فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ کُلَّ مَرْصَدٍ»، مگر آن که توبه کنند و به مسیر حقّ

۱- کنز الدقائق، ج ۵، ص ۳۸۹.

ص:۳۱۰

روی آورند که فرمود: «فَإِنْ تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

ص:۳۱۱

ب. حج اکبر

در این که قرآن در آیه: «وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی النَّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الأَکْبَرِ» فرمود این اعلام باید روز «حجّ اکبر» باشد شکی نیست، لیکن سخن در این است که این روز کدام روز است؟ و آیا استمرار دارد؟ یا این در طول تاریخ یک‌بار بیشتر نبود؟ آرایی وجود دارد که مهمترین آن عبارت است از:

۱. مراد از حجّ اکبر روز عرفه است، که در آن وقوف همه حاجیان می‌باشد. (۱) ۲. این‌که منظور روز عید قربان سال نهم هجری است، که در آن کفار و مسلمین با هم در مراسم حج شرکت داشتند، و پس از آن هرگز چنین نشد. (۲) ۳. مقصود از حج اکبر همه ایام حج است، چنانکه گفته می‌شود: یوم حنین، یوم الاحزاب، یوم صفین، یوم الجمل و ... در حالی که منظور زمان وقوع این جنگ و حوادث است. (۳) تفسیر روایی

روایات وارده در این زمینه بر دو دسته است: دسته‌ای از روایات در مقام این است که بیان کند حجّ اکبر در مقابل حجّ اصغر یعنی عمره است، و این حجّ اکبر وقوف در عرفات و رمی جمار را دارد. چنانکه در روایتی می‌خوانیم که امام صادق در پاسخ نامه عمر بن اذینه می‌فرماید: «الْحَجُّ الأَکْبَرُ الْوُقُوفُ بِعَرَفَهَٔ وَ رَمْیُ الْجِمَارِ وَ

۱- مجمع البیان، تفسیرکبیر، کشف الاسرار، کشاف، المیزان، ذیل آیه.

۲- طباطبایی، المیزان، ج ۹، ص ۱۴۹.

۳- مجمع البیان، تفسیرکبیر، کشف الاسرار، کشاف، المیزان، ذیل آیه.

ص:۳۱۲

الْحَجُّ الأَصْغَرُ الْعُمْرَهُ».(۱) همین معنا در روایت معاوی بن عمار نیز از آن حضرت، بیان شده است.

۱- کلینی، فروع کافی، باب فرض الحج و العمر.

ص:۳۱۳

با توجه به این‌که در دو منسک وقوف به عرفات و رمی جمار در منی همه حاجیان تجمع دارند، و این تجمع کاملًا محسوس است به عنوان نمونه بارز اشارت شده است.

دسته دیگر از روایات بیانگر تفسیر حجّ اکبر به روز عید قربان است، چنانکه در روایتی دیگر امام صادق می‌فرماید: «الْحَجُّ الأَكْبَرُ يَوْمُ النَّحْر». همچنین آن حضرت در مقابل این پرسش که ابن عباس می‌گوید: «حج اکبر» روز عرفه است، از امیرالمؤمنین نقل می‌کنند که فرمود: «الْحَجُّ الأَكْبَرُ يَوْمُ النَّحْر».(۱) بسا بتوان بین این دو دسته از روایات به این نحو جمع نمود و گفت: منظور از حجّ اکبر همان است که در مقابل حج اصغر و عمره می‌باشد، و نشانه بزرگی آن این است که وقوف به عرفات و رمی جمار دارد که طبعاً بیشتر حجاج در آن مجتمع می‌باشند، سپس در این که کدام روز از ایّام موسم حجّ «يَوْمَ الْحَجِّ الأَكْبَر» است، با تمسک به روایات دسته دوم متعین در روز عید قربان خواهد بود. مؤید این سخن روایتی است که حسکانی از ابن عباس نقل می‌کند که: «قامَ عليّ بنُ ابی‌طالب يَوْمَ النّحْرِ عندَ الجمرَة الكُبْرى فَنادى بهَؤلاء الآيات».(۲)

نسایی در سنن خود نقل می‌کند که علی در آن موسم حجّ چند بار و در چند نقطه علام برائت نمود: یوم الترویه، یوم عرفه، یوم النحر، یوم النفر. (۳)

۱- کلینی، فروع کافی، باب الحج الأکبر و الأصغر.

۲- حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۰۵.

۳- نسایی، احمد بن شعیب، سنن نسایی، ج ۵، ص ۲۴۷.

ص:۳۱۴

یک بار یا مکرر؟

از کلمات برخی از مفسران بر می‌آید که «یَوْمَ الْحَجِّ الأَکْبر»، تنها یک بار رخ داده و قابل تکرار نیست، چنانکه می‌نویسند: منظور روز عید قربان سال نهم هجری است، که در آن کفار و مسلمین با هم در مراسم حج شرکت داشتند و پس از آن

ص:۳۱۵

چنین حادثه‌ای روی نـداد. (۱) این‌که مراسم اعلام برائت در تاریـخ مشخصـی و با مشـخصه‌هایی روی داده است، بدین معناست که مانند هر حادثه تاریخی دیگر منحصر به همان زمان می‌باشد.

در آن سوی قضـیه و در طرف مقابـل ممکن است گفته شود اعلاـم برائت نبایـد منحصـر به زمـان و مکـان حـجّ باشـد، بلکه در همه مکان‌ها و زمان‌ها جاری و ساری است، و ضرورتی ندارد تا در حجّ انجام شود!

اما حقیقت این است که هیـچ دلیلی بر عـدم تکرار اعلان برائت وجود ندارد، زیرا آیه به طور مطلق فرموده است: «یَوْمَ الْحَجِّ الأَکْبرِ». و این بـدان معنـاست که حـجّ اکبر به عنوان یـک واقعیت مسـتمر وجود داشـته است، لـذا پیامبر را مکلّف می‌کنـد تا در آن موقعیت برنامه خود را اجرا نماید. و هیچ دلالتی بر این‌که انجام این مأموریت تنها یک بار آن‌هم در صورت اجتماع مسلمین و مشرکین باشد ندارد. و وقوع اولین برائت در سال نهم بیانگر سرآغازی تشریع و اجرای این حکم است.

و اما این‌که گفته شود اعلان برائت در همه زمانها و مکانها مطلوب است، باید گفت: مسـتفاد از کریمه «وَ أذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی النَّاسِ» این است که اعلام برائت باید به گوش همگان برسد، و چون در عالم اسـلام هیچ اجتماعی عظیم‌تر و بزرگ‌تر از موسم حج وجود نـدارد، تا بتوانـد ظرف مکانی و زمانی این پیام‌رسانی مهمّ باشـد، آن مکان امن و مطهّر و آن زمان پر از معنویت و در فضایی که حجاج بخش مهمّی از مناسک حـج خود را انجام داده‌انـد و روح توحیـد را در خود تجدید نموده‌اند، مناسب‌ترین زمان و مکان برای اعلام برائت می‌باشد.

در روایات نیز دلیل بر حصـر و یک‌بارگی برائت وجود نـدارد، و انجام نشدن آن در دوران ائمه بسا به دلیل عدم شـرایط لازم باشد، مانند بسیاری از احکام دیگر.

۱- طباطبایی، المیزان، ج ۹، ص ۱۴۹.

ص:۳۱۶

اعلام کننده برائت

محدثان، مفسران و مورخان شیعه(۱) و سنی(۲) نقل کرده‌اند که پیامبر ابتدا ابوبکر را برای ابلاغ پیام برائت مأمور نمود، سپس علی را در پی فرستاد و به وی دستور داد تا پیام را از وی گرفته و خود اعلام نماید. و سرّ آن این بود که جبرییل بر پیامبر فرود آمد و گفت این برنامه را خود و یا یک نفر از اهل بیتش به اجرا بگذارد.

حسکانی با نقل نزدیک به چهل روایت می‌نویسد: پیام‌رسان برائت علی بن ابی‌طالب بوده است، از جمله این‌که از انس بن مالک روایت می‌کند که «أنّ رسولَ الله بَعَثَ بِبراءَةَ مَعَ ابی‌بَکْر إلی أهْل مکّة، فَلمّا بَلَغَ ذَاالحُلَیْفَة بَعث إلیْه فَردّه و قال: لایَذهبْ بِه الّا رجُل مِنْ أهلِ بیتی، فَبَعثَ علیاً».(۳) بی شک قضیه مأمور شدن علی برای ابلاغ پیام برائت، آن‌هم پس از مأمور شدن ابوبکر، مفید افضلیت حضرت بر ابوبکر است، ضمن آن‌که مبین این است که علی جزء اهل بیت پیامبر بلکه به منزله خود او است. همچنین مبین این است که بین برائت و ولایت ارتباط تنگاتنگی وجود دارد.

۱- طوسی، محمدبن الحسن، تبیان، ج ۵، ص ۱۶۹. طبرسی، فضل بن الحسن، مجمع البیان، ج ۳، ص ۳. فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۳، ص ۳۷۱. بحرانی، سیدهاشم، برهان، ج ۲، ص ۱۰۱. حویزی، نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۷۷. مشهدی، محمدرضا، کنزالدقائق، ج ۵، ص ۳۹۱. آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام، ص ۶۴۷.

۲- نسایی، احمد بن شعیب، سنن نسایی، ج ۵، ص ۲۴۷. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة، ج ۱، ص ۸۶. حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۰۳- ۳۱۹. فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۱۵، ص ۲۱۸. میبدی، کشف الاسرار، ج ۴، ص ۹۱. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۸، ص ۶۷. رشیدرضا، تفسیر منار، ج ۱۰، ص ۱۵۹. ابن هشام، عبدالملک، السیرة النبویة، ص ۴۵۹. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۳۸۲(حوادث سال نهم).

۳- حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۰۵.

ص:۳۱۷

لطیفه ولاییه

در حجّ‌های قبلی مشرکان و مؤمنان با هم حجّ به جای می‌آوردند و این در حالی بود که هنوز احکام اسلامی به طور کامل تشریع نشده، و حتی هنوز مناسک حجّ نیز تماماً بیان نشده بود. بیان مسأله برائت در مراحل نهایی تشریع احکام اسلام و بیان مناسک حجّ، مبین این است که حجّ بدون تبری و بیزاری از دشمن اسلام تمام نیست، و بدون پذیرش ولایت الله، رسول‌الله و ولیّ‌الله که آن‌هم در پایان دوره بعثت و نبوت بیان شد، حکایت از آن دارد که نه اسلام بدون ولایت به کمال خود می‌رسد و نه حجّ بی برائت و بی ولایت حجّ کاملی است.

مفاد بیانیه

مفسران می‌نویسند: موادی که در بیانیه برائت مطرح بوده و به وسیله علی قرائت گردید عبارت بود از:

۱. لغو پیمان مشرکان.

۲. عدم حق شرکت مشرکان در مراسم حجّ در سال آینده.

۳. ممنوع بودن ورود مشرکان به خانه خدا.

۴. ممنوع بودن طواف به صورت عریان و برهنه که تا آن زمان در میان مشرکان رایج بوده است. (۱) این مواد چهارگانه به امّهات مسائل اسلامی اشارت دارد، چراکه ماده اول اشارت به لغو قراردادها و نیز کیفر ناقضان دارد، که یک مسأله مهم حقوقی اجتماعی است. ماده دوم و سوم اشارت به پاکسازی خانه توحید از آلودگی شرک

۱- تفاسیر شیعه و سنی ذیل آیه.

ص:۳۱۸

و کفر را دارد، ماده چهارم ناظر به مبارزه با زمینه‌های فحشاء و منکرات و سالم‌سازی جامعه را دارد.

ص:۳۱۹

ج. تبشیر و انذار

در بخش پایـانی آیه می‌فرمایـد: «فَـإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَـاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَـذابٍ أَلِيمٍ». این بخش از آیه مشـتمل بر دو بخش تبشـیر و انذار است، در بخش تبشـیری به مشرکان نوید می‌دهد تا دست از شرک برداشته و با پـذیرش توحید زمینه سـعادت دنیا رهایی از جنگ- و فلاح اخروی خود را فراهم نمایند. و این که فرمود: «فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ» به معنای این نیست که باقی بودن بر شـرک نیز خوب است، بلکه بدین معناست که خیر در این است که توبه کنید. و در بخش انذاری فرمود اگر بخواهید لجاجت و عناد به خرج داده و همچنان به مخالفت با خدا و پیامبر ادامه دهید، بدانید که اولًا کاری از شما ساخته نیست، و ثانیاً عذاب دردناک در انتظار شماست.

این نوع برخورد که در حقیقت سیاست شدت عمل توأم با نرمش است، ضـمن آن‌که از تساهل و سست‌انگاری جلوگیری می کند، راه را نیز برای برگشت بـاز نگه می‌دارد. در همین سوره و در ادامه همین دوبـاره همین سـیاست را اعمـال نموده و می‌فرمایـد: «فَإِذَا انسَـلَخَ الأَشْـهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْـرِكِينَ حَيْثُ وَجَـدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُـرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ». این سـخن از ناحیه انذار و شدت عمل است. و در بعد تبشیری و نرمش می‌فرماید: «فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (توبه: ۵)». و در ادامه می‌افزایـد: «وَإِنْ أَحَـدٌ مِنْ الْمُشْـرِكِينَ اسْـتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْـمَعَ كَلامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لايَعْلَمُونَ (توبه: ۶)».

نکته بسیار ظریفی که در اینجا وجود دارد این است که می‌فرماید: «فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ». به طالبان حقیقت پناه دهید تا کلام

ص:۳۲۰

خدا را بشنوند، تا مجال اندیشه و تفکر داشته باشد، و پس از استماع کلام حق او را به جایگاه امنش برسان، تا مبادا مورد آزار همکیشانش قرار گیرد.

ص:۳۲۱

نکته ادبی بلاغی

در این آیات چند التفات رخ داده است از جمله: «فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ» که بعد از جمله: «بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» و قبل از جمله: «بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذابٍ أَلِيمٍ» واقع شده است، که ابتدا از غیبت به خطاب رخ داده است و راز آن این است که هم نصیحت و موعظه به کفار، و هم اعلام ناتوانی آنها را قاطعاً به آنها گوشزد نماید. و در التفات بعدی که از خطاب به کفار به خطاب به پیامبر صورت گرفته است برای این است، که اهمیت این رسالت است که به نحوی که جز پیامبر کس دیگری قادر به انجام آن نیست. (۱)

اشارات و لطایف

۱. اعلام برائت از مشرکان در مراسم حجّ حکایت از این دارد، که موسم حجّ جای مناسب برای اعلان سیاست‌های کلان اسلامی است، و در واقع بیانگر بعد سیاسی حجّ می‌باشد.

۲. اعلام آشکار برائت بیانگر این است که اسلام با غدر و توطئه موافق نیست و باید آشکارا و به صراحت به طرف مقابل اعلام نمود، که برنامه قبلی و تعهدات به خط پایان رسیده است.

۳. این‌که با بیان: «فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ»، به دشمنی که نقض عهد کرده و یا عهد ملغی شده مهلت می‌دهد، تا او با فکر و اندیشیدن خود را برای تصمیم بعدی آماده نماید، خود نشان از یک دستور العمل اخلاقی است، تا مبادا انسانها هر چند دشمن باشند در تنگنای نظامی و سیاسی قرار گیرند.

۱- طباطبایی، المیزان، ج ۹، ص ۱۴۸ و ۱۵۰.

ص:۳۲۲

۴. انتساب عهد به مؤمنین با تعبیر «عاهَدْتُمْ»، در حالی که عهد به امر الهی و به وسیله پیامبر منعقد گردیده بود، به دلیل اشتراک مؤمنین و

ص:۳۲۳

پیامبر در اجرای آن است، ضمن آن‌که موجب احترام مؤمنین و ارزش نهادن به آنان است.

۵. اصل زمان شناسی و استفاده درست از زمان، چنانکه خداوند سبحان در اعلام مهمترین پیام توحیدی خود زمان حج اکبر را برگزید.

۶. پذیرش عهد با مشرکان در سال‌های نخست، و برائت و بیزاری در اواخر حکایت سیاست، تشریع تدریجی، و تبلیغ به موقع اسلام و پیامبر دارد.

۷. قرائت بیانیه برائت به وسیله علی بیانگر این حقیقت است، که اعلام تبرّی تنها به وسیله کسی باید صورت گیرد که متعلق تولّی و مظهر ولایت باشد، و در واقع بیانگر اتصال کامل بین ولایت و برائت است، که برائت بی ولایت معنا ندارد، و ولایت بی برائت نیز بی معناست.

۸. جمله «بَشِّرِ الَّذِینَ کَفَرُوا بِعَذابٍ أَلِیم» گرچه در سیاق برائت از مشرکین است، اما بیانگر یک قاعده کلّی است. و آن این‌که سرنوشت کفار به عذاب دردناک ختم می‌شود.

۹. تعبیر به بشارت در: «بَشِّرِ الَّذِینَ کَفَرُوا بِعَذابٍ أَلِیم»، گویای استهزاء کفار است، چرا که این تعبیر نوید بخش روزگار خوش است، و کاربرد آن در باره کافران و مشرکان، سخن گفتن بر مذاق و باور خودشان است.

۱۰. در مصاف توحید و شرک، پیروزی از آن مؤمنان، و خذلان و خزی نصیب صاحبان چنین اندیشه‌ای می‌باشد.

***

ص:۳۲۴

* آیه هفدهم

اشاره

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ الَّذِى جَعَلْناهُ لِلنَّاسِ سَواءً الْعاكِفُ فِيهِ وَ الْبادِ وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ (حجّ: ۲۵)».

شرح واژگان

أ. عـاكف: اسم فاعل از مصـدر عكوف به معناى ملازمت با چيزى و مواظبت از آن است. (۱) اين واژه در جاهـاى ديگر قرآن نيز به همين معنا به كار رفته است، چنانكه مى‌فرمايد: «ما هذِهِ التَّماثِيلُ الَّتِى أَنْتُمْ لَها عاكِفُونَ (انبياء: ۵۲)».

ب. باد: اين واژه اسم فاعل از ريشه بـدى يبـدو بـدواً، به معناى آشـكار و هويـدا مى‌باشـد. و اگر به غير حضـرى [مسافران] بَدْو و باد گفته مى‌شود به اين دليـل است كه كه در گوشه بـاز و آَشـكار از زمين زنـدگى مى‌كننـد، نه در مكـانى كه پوشـيده از ساختمـان‌ها [مظاهر تمدن] است. (۲) و در حقيقت باديه نشين در مقابل شهر نشين است. و باد در مقابل مقيم و حاضر مى‌باشد.

ج. الحـاد: اين واژه در اصـل به معنـاى حفره متمايـل از وسط است. و ملحـد در زبان يعنى منحرف و متمايل از حق، و اگر به ملجأ و پناهگاه ملتحد گفته مى‌شود بدين جهت است كه انسان به سوى آن متمايل است. (۳)

۱- المصباح المنير، ريشه عكف.

۲- مقاييس اللغ، المصباح المنير و مفردات، ريشه نسك.

۳- مقاييس اللغ، مفردات، ريشه لحد.

ص:۳۲۵

چشم‌انداز آیه

در آیـات پیش از این آیه سـخن از مطلق کفـار و ویژگی آنـان بود که فرمود: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یُجـادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ لا هُـدیً وَ لاکِتابٍ مُنِیرٍ (حجّ: ۸)»، و نیز در ادامه فرمود: «یَـدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لایَضُـرُّهُ وَ ما لایَنْفَعُهُ ذلِکَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِیدُ (حجّ: ۱۲)»، تا این که فرمود: «فَـالَّذِینَ کَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیـابٌ مِنْ نـارٍ یُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِـهِمُ الْحَمِیمُ یُصْـهَرُ بِهِ ما فِی بُطُونِهِمْ وَ الْجُلُودُ وَ لَهُمْ مَقامِعُ مِنْ حَدِیدٍ (حجّ: ۱۹- ۲۲)». در آیات ذکر شـده از شـیوه برخورد کفار با خبر قیامت، که بـدون دلیل و برهان است اشارت شده است، و نیز از روی‌آوری آنان به غیر خدا (بت‌ها) سخن به میان آمده است، همچنین به عذاب اخروی و شدت آن ذکری نموده است.

در آیه مورد بحث گروه خاصـی از کفار را مورد اشارت قرار داده، که تخلف و گناه خاصـی را نسبت به مسجد الحرام و موسم حجّ مرتکب شده‌اند، این آیه که در حقیقت اولین آیه مربوط به حج در سوره حجّ می‌باشد به سه امر مهمّ اشارت دارد:

أ. کافران و کردارشان

کافران عصـر پیامبر افزون بر آن‌که در حوزه بینش و اندیشه خود دچار خطا می‌شدند و با تکیه بر سخنان بی پایه و تفکر غلط به بت و بت‌پرستی روی می‌آورنـد، در حوزه کنش و رفتار نیز مرتکب اموری ناشایست می‌شدنـد که خداوند سـبحان در این آیه به برخی از آنها اشارت نموده است:

اولین چیزی که در این آیه آمـده است خود کفر است که می‌فرمایـد: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا». این تعبیر در قرآن کریم در بـاره کسانی به کار می‌رود که مبدأ،

ص:۳۲۶

توحیـد، معـاد و نبوت محمـد یا هر یک از اینها را منکرنـد، چنانکه می‌فرمایـد: «مَا یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ وَ لَا الْمُشْرِکِینَ أَنْ یُنَزَّلَ عَلَیْکُمْ مِنْ خَیْرٍ مِنْ

ص:۳۲۷

رَبِّكُمْ (بقره: ۱۰۵)». لیکن در این آیه به دلیل وصفی که به دنبال آن آورده و فرموده است: «إِنَّ الَّذِینَ كَفَرُوا وَ یَصُدُّونَ»، معلوم می‌شود که تنها کفار قریش ساکن در مکه منظور است. (۱) دومین امری که بیان شده است بازداشتن مردم از مسیر الهی است که فرمود: «... وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ». مراد از صدّ، منع نمودن مردم از پیروی از اسلام در آغاز بعثت و قبل از هجرت است. (۲) و نیز جلوگیری از هجرت و جهاد است. (۳) برخی از مفسران نیز عقیده دارند که این صدّ شامل هرگونه تلاش و کوشش برای جلوگیری مردم از ایمان و عمل صالح می‌شود و تمام برنامه‌های تبلیغاتی و عملی که در جهت تخریب اعتقادات و انحراف آنها از مسیر درست و اعمال پاک صورت بگیرد را شامل می‌شود. (۴) این عمومیت سخن درستی است و بر اساس آن همه فعالیت‌های ضد دینی در همه زمانها را نیز شامل می‌شود. و این‌که برخی معتقدند شأن نزول آن جلوگیری کفار مکه از ورود پیامبر و مسلمین به مسجد الحرام در جریان حدیبیه است. (۵) باید گفت به فرض درستی این شأن نزول، اشارت به مصداق بارز در مقطع خاصی از زمان دارد.

۱- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۲۳. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۶.

۲- طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۶.

۳- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۲۳.

۴- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۶۱.

۵- میبدی، کشف الاسرار، ج ۶، ص ۳۵۱. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۱. شیخ طوسی، و طبرسی نیز به صورت قیل به این قول اشارت نموده‌اند. تفسیر تبیان، و مجمع البیان، ذیل آیه.

ص:۳۲۸

سومین امری که بدان پرداخته شده است، بازداشتن مردم از مسجدالحرام است که فرمود: «وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ». که مقصود جلوگیری از ورود به مسجد، و انجام طواف و خواندن نماز و دیگر مناسک است. (۱) این که «يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» که فعل مضارع است بر «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» که ماضی است عطف شده است؟ بیانگر استمرار صدود و منع است، نه این‌که دلالت بر زمان معین نماید. یا این که اینان در گذشته کفر ورزیدند، در حال حاضر افزون بر کفر صدّ عن سبیل الله نیز دارند. و در حقیقت صدّ نتیجه کفر آنان است، چنانکه درباره مؤمنان نیز می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ (رعد: ۲۸)»، و اطمینان قلوب را با تعبیر مضارع به ایمان به تعبیر ماضی عطف کرده است.

مسجد، مکّه یا حرم؟

آنچه در متن آیه آمده است «الْمَسْجِدِ الْحَرامِ» است، لیکن در تفسیر این بخش از آیه برخی از مفسران معتقدند که منظور همه حرم است نه خصوص مسجدالحرام. (۲) برخی نیز بر این باورند که منظور مکه است. (۳) بعضی از مفسران نیز گرچه این دو دیدگاه را نپذیرفته‌اند اما به نقل و بررسی آنها پرداخته‌اند. (۴) دلیل قائلان به حرم این است که: اولًا در جریان حدیبیه پیامبر و مسلمین خارج از حرم بودند و از آنجا ممنوع الورود شدند. و ثانیاً اطلاق لفظ

۱- طوسی، تفسیرتبیان، ج ۷، ص ۳۰۴. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۶.

۲- میبدی، کشف الاسرار، ج ۶، ص ۳۵۱.

۳- منظور ابوحنیفه است. تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۱۵۱. تفسیر بیضاوی، جزء ۴، ص ۵۲.

۴- تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۰. تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۱۵۱. فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۲۳. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۱. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۶۳.

ص:۳۲۹

مسجدالحرام بر حرم و شهر جایز است، چنانکه می‌فرماید: «سُبْحانَ الَّذِی أَسْرى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِالْأَقْصَى (اسراء: ۱)».

لیکن باید گفت: اولًا به خوبی معلوم نیست که شأن نزول آیه جریان حدیبیه باشد، و با فرض این‌که چنین باشد لزوماً به معنای منع از دخول در حرم نیست، زیرا مقصود این مانعین جلوگیری از انجام حج بود نه دخول در حرم، به عبارت دیگر منطقه حدیبیه محل منع بود نه محدوده منع. و اما این که می‌گویند: اطلاق مسجد الحرام بر حرم صادق است به دلیل آیه اسراء باید گفت: چنین اطلاقی تنها جواز را می‌رساند و نمی‌تواند مفسر «المسجد الحرام» باشد. وانگهی دلیلی قطعی در دست نیست، که مبدأ اسراء پیامبر مسجدالحرام نباشد.

دلیل قائلین به مکه این است که در ادامه فرموده است: «الَّذِی جَعَلْناهُ لِلنَّاسِ سَواءً الْعاكِفُ فِيهِ وَ الْبادِ». و از آنجایی که شهر مکه و خانه‌های آن برای مقیم و مسافر یکسان است، و کسی حق ندارد از مسافران اجاره بگیرد، پس معلوم می‌شود که منظور شهر مکه است نه خصوص مسجد الحرام.

البته در روایات نیز به این معنا اشارت شده است، چنانکه امام صادق می‌فرماید که علی «نَهَى أَهْلَ مَكَّةَ أَنْ يُؤَاجِرُوا دُورَهُمْ وَ أَنْ يُعَلِّقُوا عَلَيْهَا أَبْوَاباً وَ قَالَ: سَواءً الْعاكِفُ فِيهِ وَ الْبادِ».(۱) و نیز در نامه به فرماندار مکه می‌نویسد: «... وَ مُرْ أَهْلَ مَكَّةَ أَنْ لايَأْخُذُوا مِنْ سَاكِنٍ أَجْراً فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: سَواءً الْعاكِفُ فِيهِ وَ الْبادِ فَالْعَاكِفُ الْمُقِيمُ بِهِ وَ الْبَادِي الَّذِی يَحُجُّ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِه ...». (۲) و در روایت دیگری امام صادق در تفسیر «سَواءً الْعاكِفُ فِيهِ وَ الْبادِ» می‌فرماید: «لَمْ يَكُنْ يَنْبَغِی أَنْ يُصْنَعَ عَلَى دُورِ مَكَّةَ أَبْوَابٌ لأَنَّ لِلْحَاجِّ أَنْ يَنْزِلُوا مَعَهُمْ فِی دُورِهِمْ فِی سَاحَةِ الدَّارِ حَتَّى يَقْضُوا مَنَاسِكَهُمْ».(۳)

۱- حرعاملی، وسائل الشیع، ج ۹، ص ۳۲، باب أنه یکره أن یعلق لدورمکۀ.

۲- نهج البلاغه، نامه ۶۷.

۳- صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۴، باب علل الحج.

ص: ۳۳۰

این روایات گرچه در صدد این است تا حکم تساوی مقیم و مسافر در بهره‌مندی از خانه‌های مکه را بیان کند و از این جهت دلالتی بر مقصود ندارد، اما

ص:۳۳۱

چون به آیه مورد بحث استناد می کند، دلیل خوبی بر اراده مکه از مسجدالحرام می‌باشد.

به هر صورت بسیاری از مفسران(۱) مسجد الحرام را به همان محدوده مسجد معنا نموده‌اند و استدلالشان ظاهر عبارت می‌باشد.

ب. معرفی مسجد الحرام

در بخش دوم آیه می‌فرماید: «وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ الَّذِی جَعَلْناهُ لِلنَّاسِ سَواءً الْعاکِفُ فِیهِ وَ الْبادِ». این قسمت در حقیقت به معرفی مسجدالحرام پرداخته و با دو بیان به همگانی بودن این خانه اشارت کرده است.

بیان اول این که فرمود: «الَّذِی جَعَلْناهُ لِلنَّاسِ». در این که این عمومیت به چه معناست؟ مفسران می گویند: منظور این است که محل استقرار، محل مناسک و معبد همه انسانهاست، و کسی نمی‌تواند آن را به ملکیت خود در آورد. (۲) بیان دوم این که فرمود: «سَواءً الْعاکِفُ فِیهِ وَ الْبادِ»، بدین معنا که مقیم و مسافر در اینجا مساویند. و این تساوی یکسان بودن همگان در بهره‌مندی از فضائل خانه، و نیز تعظیم آن است. و از آنجا که افراد حاضر در مکه از دو صنف بیرون نیستند یا مقیم و مجاور آنند و یا از منطقه دیگر بدانجا آمده‌اند. این آیه در صدد بیان تساوی میان آن دوست. و لذا کسی حق ندارد مانع دیگری شود.

برخی معتقدند که این فقره از آیه به دلالت تساوی عاکف و باد، مفید این معناست که سکنی در مکه برای همگان یکسان است و از این رو اجاره خانه‌های

۱- طوسی، تفسیر تبیان، ج ۷، ص ۳۰۴. طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۰. تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۱۵۱. فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۲۳. تفسیر بیضاوی، جزء ۴، ص ۵۲. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۱. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۶.

۲- مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۰. فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۲۳. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۶.

ص:۳۳۲

مکـه و خریـد و فروش آن حرام است. (۱) لیکن بایـد گفت: این دیـدگاه مبتنی بر پـذیرش نظریه حرم و مکه است، که دلیـل قـاطع ندارد. و از سوی دیگر خود قرآن مکه را به ساکنان آن نسبت داده و می‌فرماید: «الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ یَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ (حجّ: ۴۰)». بـدیهی است که اگر خانه‌های مکه ملک عموم باشـد، تعبیر به «دیارهم» معنا نـداشت و باید می‌فرمود: «دیارکم». و این که در روایت تعبیر به «دُورَهُمْ» آمده است، خود حکایت از مالکیت خصوصـی آن دارد. و آنچه در فرمان امام علی آمده اسـت بسا اشارت به این باشد، که حاکم مکه می‌بایست برای حجّاج تسهیلاتی فراهم نماید.

ویژگی‌های دیگر مسجدالحرام

قرآن کریم در معرفی مسجدالحرام، افزون بر این آیه، در جاهای دیگر نیز اشاراتی دارد:

۱. قبله مسلمین: به دلیل عظمت کعبه که در مسجدالحرام قرار دارد، آن را قبله مسلمین قرار داد و فرمود: «فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ (بقره: ۱۴۵)».

۲. مبدأ اسراء پیامبر: چنانکه می‌فرماید: «سُبْحانَ الَّذِی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِالأَقْصَی (اسراء: ۱)».

۳. پرهیز از جنگ: به دلیل احترام ویژه این مکان مقدس جنگ در آن را حرام نمود و فرمود: «وَ لاتُقاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ حَتَّی یُقاتِلُوکُمْ فِیهِ (بقره: ۱۹۴)».

۴. گناه بزرگتر از قتل: با وجود آن‌که خداوند گناه قتل را بسـیار بزرگ شـمرده و به خصوص قتال در مسجد الحرام را ممنوع نموده است، لیکن گناه

۱- کسانی که عقیده دارند منظور از مسجدالحرام مکه یا حرم است چنین سخنی نیز دارند.

ص:۳۳۳

اخراج ساکنان و مجاوران مسجد الحرام را گناهی بزرگتر می‌داند و می‌فرماید: «وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ إِخْراجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَکْبَرُ عِنْدَ اللّٰه (بقره: ۲۱۷)».

۵. تفاوت حجّ ساکنان: خدای سبحان حج مجاوران مسجد الحرام را تغییر داد و فرمود: «ذٰلِکَ مَنْ لَمْ‌یَکُنْ أَهْلُهُ حاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرامِ (بقره: ۱۹۷)».

۶. منع از مسجد الحرام و نزول عذاب: قرآن در خصوص تعذیب کفار می‌فرماید: «وَ ما کانَ اللّٰهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ وَ ما کانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ یَسْتَغْفِرُونِ (انفال: ۳۳)». ابتدا دو عامل وجود پیامبر و استغفار را مانع از عذاب آنها می‌داند، لیکن بلافاصله جلوگیری از مسجد الحرام را عاملی برای تعذیب آنها می‌داند، و در حقیقت ضمانت حضور پیامبر و استغفار را تخصیص می‌زند و می‌فرماید: «وَ ما لَهُمْ أَلَّا یُعَذِّبَهُمُ اللّٰهُ وَ هُمْ یَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ (انفال: ۳۴)».

۷. ممنوعیت ورود کفار: حکم نهایی که خداوند درباره مسجد الحرام صادر کرده این است، که کفار از دخول در مسجد الحرام منع نمود و فرمود: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلایَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ (توبه: ۲۷)».

ج. بیان قاعده کلّی

در بخش پایانی آیه می‌فرماید: «وَ مَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ». یعنی اگر کسی بخواهد به وسیله ظلم یا به طور ظالمانه در مسجد الحرام انحرافی ایجاد نماید، دچار عذاب الیم خواهد شد. (۱) در اینجا چند نکته ادبی وجود دارد که مبین تفسیر درست آیه است:

۱- یُرِد به ضمّ یاء و کسر راء که قرائت رایج می‌باشد، فعل مضارع مجزوم از ریشه رَوْد، ریاد و اراد به معنای خواستن و اختیار کردن است. و به فتح یاء از ریشه ورد، یرد از مصدر ورود می‌باشد که قرائت شاذ می‌باشد.

ص:۳۳۴

نکته نخست: این‌که از ابتـدای آیه که فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ کفروا» تا جمله «وَ الْبادِ»، همه به منزله مبتداست، و جمله «وَ مَنْ یُرِدْ» تا آخر، در حکم خبر آن است. (۱) یعنی کسانی که چنین اعمالی را انجام دهند، کیفرشان چنان خواهد بود.

نکته دوم: جمله «وَ مَنْ یُرِدْ» شرط است و جمله «نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ» جواب آن است. (۲)

نکته سوم: این که مفعول «وَ مَنْ یُرِدْ» حـذف شده است، تا دلالت بر عموم نماید، بدین معنا که هر کس، هر اراده انحرافی و ظالمانه نسبت به این خانه داشته باشد، مشمول این مجازات خواهد شد. (۳) نکته چهارم: بـاء در «بِإِلْحادٍ» به معنای ملابسه است و باء در «بِظُلْمٍ» به معنای سببیت،(۴) و در حقیقت چنین معنا می‌شود که هر کس بخواهـد به وسیله ظلم از مسیر حق منحرف شود، این‌گونه کیفر می‌شود. البته برخی از مفسـران «بِإِلْحادٍ» و «بِظُلْمٍ» را حال گرفته و هر دو را مترداف، یا دومی را بـدل از اول دانسـته‌اند. (۵) در این که منظور از ظلم در آیه چیست؟ برخی از مفسـران می‌گویند: منظور شـرک و عبادت غیر خدا، یا صید محرم، و یا دخول بدون احرام به حرم است. (۶) برخی دیگر هر نوع گناهی را مصداق این ظلم می‌دانند. (۷) علامه طباطبایی معتقد

۱- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۲۵. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۷.

۲- قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۱.

۳- تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۱۵۱. فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۲۵. تفسیر بیضاوی، جزء ۴، ص ۵۳. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۷.

۴- طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۷.

۵- تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۱۵۱. تفسیر بیضاوی، جزء ۴، ص ۵۳.

۶- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۲۵. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۴.

۷- مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۰.

ص:۳۳۵

است منظور همـان ظلمی است که در آیه بـدان اشـارت شـده است، یعنی کفر، منع مؤمنین از پـذیرش اسـلام، صـدّ و منع از مسـجد الحرام و تضییع حقوقشان. (۱) به نظر ما سـیاق آیات دیـدگاه اخیر را تأیید می کند، لیکن عموم «مَنْ يُرِدْ»، همه انحرافات و ظلم‌ها را در بر می گیرد. و روایات نیز مؤید آن است چنانکه در روایاتی از امام صادق می‌خوانیم که در پاسخ ابی‌الصباح کنانی که از تفسیر همین آیه پرسیده بود، فرمود: «كُلُّ ظُلْمٍ يَظْلِمُهُ الرَّجُلُ نَفْسُهُ بِمَكَّةَ مِنْ سَرِقَةٍ أَوْ ظُلْمِ أَحَدٍ أَوْ شَيْءٍ مِنَ الظُّلْمِ فَإِنِّى أَرَاهُ إِلْحَاداً وَ لِذَلِكَ كَانَ يُتَّقَى أَنْ يُسْكَنَ الْحَرَمُ».(۲) روی همین معنا برخی معتقدنـد که اگر کسـی در حرم مرتکب گناهی شود که برای آن حدّی تعیین شده است، مجازات مضاعف دارد. (۳)

اشارات و لطایف

۱. از این که خدای سبحان درباره کعبه فرمود: «وُضِعَ لِلنَّاسِ». و در اینجا درباره مسجد الحرام فرمود: «وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ الَّذِى جَعَلْناهُ لِلنَّاسِ»، و طبق بیان روایات، مکه را برای همگان قرار داد، معلوم می‌شود که هر کدام از اینها از زاویه خاصی وجهه عمومی دارد.

۲. به لحاظ ادبی کلمه «للناس» و «سواء» هر دو حال است از برای هاء در «جعلناه»، یعنی ما این خانه را قرار دادیم، در حالی که برای مردم است و مقیم و مسافر نسبت به آن مساویند. البته واژه «سواء» می‌تواند مفعول دوم برای «جعلناه» نیز باشد.

۱- طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۷.

۲- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۲۷، باب الالحاد بمک

۳- تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۶۴.

ص:۳۳۶

۳. تعبیر به «سَبِیلِ اللَّهِ» که سبیل را منتسب به خدا می‌کند، بیانگر این حقیقت است که اگر کاری بر خلاف «سبیل الله» باشد تعدّی به حقّ الله است،

ص:۳۳۷

همان‌گونه که عبارت «جَعَلْناهُ لِلنَّاسِ» که خانه از آن ناس می‌داند، بیانگر این واقعیت است که جلوگیری از مسجدالحرام نیز تعدّی به حقوق انسانهاست.

۴. کعبه، مسجد الحرام و نیز شهر مکه که محل انجام مناسک حجّ و عمره است و تماماً «قید للناس» را دارند و نسبت به همگان علی السویه است، بایـد به عنوان منطقه بین‌المللی در جهـان اسـلام معرفی شود، نه آن‌که در مـالکیت و تصـرف کشوری خاص باشـد، تا روزی بتوان مانع ورود برخی از افراد به حرم امن الهی شود.

۵. تعبیر آیه این است که: «وَ مَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ». در حقیقت تعذیب را معلول اراده ظلم دانسته است، و این بیانگر آن است که خود اراده ظلم گناه به شمار می‌آید، و ظلم جوارحی امری دیگر است.

۶. تعبیر به «عَـذابٍ أَلِیمٍ» در پایـان آیه بیـانگر تنـاسب رنجی است که کفـار نسـبت به مؤمنان روا می‌دارنـد، و چون جلوگیری از راه خدا، و مسجدالحرام برای مؤمنان دردناک است، خداوند سبحان نیز عذاب درناکی برای کافران در نظر می‌گیرد.

***

ص:۳۳۸

* آیه هیجدهم

اشاره

«وَإِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِيمَ مَكانَ الْبَيْتِ أَنْ لاتُشْرِكْ بِی شَيْئاً وَ طَهِّرْ بَيْتِیَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْقائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ (حجّ: ۲۶)».

شرح واژگان

أ. تبوِئه: واژه بوّأنـا، از ریشه بـاء، یبوء، بَوءاً به معنـای رجوع است. (۱) و از همین بـاب است «بـاءو بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ (بقره: ۶۱)». و تبوّأ یعنی؛ اتّخذ. و از همین باب است که می‌فرماید: «وَ أَوْحَيْنا إِلى مُوسى وَ أَخِيهِ أَنْ‌تَبَوَّءا لِقَوْمِكُما بِمِصْرَ بُيُوتاً (یونس: ۸۷)». و بوّأ یعنی؛ تهیأ. و بوّأ له یعنی؛ تهیّأ له. البته ممکن است این واژه از مصـدر بواء به معنای سواء و مساوی بودن باشـد. (۲) چنانکه در نهج البلاغه می‌خوانیم که علی فرمود: «فَيَكُونَ الثَّوَابُ جَزَاءً وَ الْعِقَابُ بَوَاءً».(۳) که در این صورت تبوئه به معنای مسطح کردن خواهد بود. معنی دوم منـاسب با آیه مورد بحث است و معنای سوم نیز به آن بر می گردد، گرچه معنای اول نیز می‌توانـد درست باشـد، بـدین معنا که خداوند مکان بیت را مباءت و مرجع برای عبادت قرار داد.

ب. عکوف: در تفسیر آیات اول و شانزدهم شرح داده شد.

۱- المصباح المنیر، ریشه قوم.

۲- جوهری، صحاح اللغه، ابن‌منظور، لسان العرب، ریشه باء.

۳- نهج البلاغه، صبحی الصالح، خ ۱۴۴.

ص:۳۳۹

چشم‌انداز آیه

در آیه پیش سخن از بسته شدن راه خدا و جلوگیری از ورود به مسجد الحرام بود، همان خانه‌ای که معبد و منسک همگان است و نسبت به همه یکسان است. در این آیه با تقدیر «اذکر» که خطاب به پیامبر است، و در ادامه آیه قبل معرفی بیت الله را با بیان بخشی از تاریخ و مقام معنوی آن، تکمیل می کند.

أ. بخشی از تاریخ کعبه

در ابتدای آیه می‌فرماید: «وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِیمَ مَکانَ الْبَیْتِ». همان‌طور که گفته شد تبوئه به معنای مهیا نمودن و یا مسطح کردن است، این بدان معناست که خدای سبحان جای این خانه را برای ساختن، و به معنای دقیق‌تر تجدید بنای آن را آماده نمود، خانه‌ای که پیش از ابراهیم بنا شده بود، زیرا قبل از آن‌که ابراهیم این خانه را بنا کند خودش گفت: «رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ (ابراهیم: ۳۷)». اسکان ذریه در وادی غیر مزروعی با قید «عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ» بیانگر این است که پیش از آمدن ابراهیم به آن سرزمین خانه خدا وجود داشته است.

در روایات نیز به این معنا اشارت شده است، چنانکه امام صادق در روایتی می‌فرماید: «إِنَّ آدَمَ هُوَ الَّذِی بَنَی الْبَیْتَ وَ وَضَعَ أَسَاسَهُ ...». (۱) و در روایتی دیگر می‌فرماید: «... فَلَمَّا أَذِنَ اللَّهُ لَهُ فِی الْبِنَاءِ قَدِمَ إِبْرَاهِیمُ (ع) فَقَالَ یَا بُنَیَّ قَدْ أَمَرَنَا اللَّهُ بِبِنَاءِ الْکَعْبَةِ وَ کَشَفَا عَنْهَا فَإِذَا هُوَ حَجَرٌ وَاحِدٌ أَحْمَرُ فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ ضَعْ بِنَاءَهَا عَلَیْهِ».(۲)

۱- صدوق، من‌لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۳۵، نکت فی حج الانبیاء و ...

۲- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۰۲. باب حج ابراهیم و اسماعیل و بنائهما. تفسیر صافی، ذیل آیه.

ص:۳۴۰

بسیاری از مفسران معتقدند که کعبه به هنگام طوفان نوح ویران شده و آثار آن محو شده بود. (۱)

۱- طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۰. فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۲۶. تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۱۵۲. میبدی، کشف الاسرار، ج ۶، ص ۳۶۱. تفسیر بیضاوی، جزء ۴، ص ۵۳. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۶. نمونه، ج ۱۴، ص ۶۷.

ص:۳۴۱

مهیّا سازی

در تفسیر تبوئه دو دیدگاه عمده وجود دارد: یکم این‌که منظور خداوند این است که این مکان را به عنوان معبد ابراهیم قرار داد، لیکن برخی از مفسران می‌گویند: بوّأنا متضمن معنای «تعبّدنا» است. (۱) یعنی این مکان را برگزیدیم تا ابراهیم در آن، فقط به عبادت بپردازد، و جمله «ان‌لاتشرک» نیز تفسیر آن است. و برخی دیگر تعبیر به جعل و قرار کرده و می‌گویند: بوّأنا یعنی؛ این مکان را محل و مرجع عبادت ابراهیم قرار دادیم، نه به عنوان خانه مسکونی او،(۲) و این به وسیله وحی الهی صورت گرفته است. دوم این که تبوئه به معنای آماده سازی و مهیا کردن مکان برای بنا سازی در آن است. (۳) در اینجا این سؤال رخ می‌نماید که چگونه این مکان برای ابراهیم مهیا شد؟ برخی از مفسران بر این باورند که خداوند جای خانه را به ابراهیم نشان داد. (۴) برخی دیگر معتقدند که خداوند محل این خانه را به حضرت ابراهیم اعلام نمود. (۵) برخی از مفسران چون طوسی و طبرسی عقیده دارند خداوند سبحان علامتی برای آن قرار داد. و این علامت بادی بود که در آن مکان وزیدن نمود و جای خانه آشکار شد، و یا لکه ابری بود که در آنجا ظاهر گردید. (۶)

۱- تفسیر بیضاوی، جزء ۴، ص ۵۳.

۲- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۲۶. تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۱۵۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۷. این تفسیر اشارت به پذیرش معنای رجع برای باء می‌باشد.

۳- طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۰. میبدی، کشف الاسرار، ج ۶، ص ۳۶۱. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۶. نمونه، ج ۱۴، ص ۶۷.

۴- قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۶. نمونه، ج ۱۴، ص ۶۷.

۵- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۲۶. تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۱۵۲. تفسیر بیضاوی، جزء ۴، ص ۵۳.

۶- طوسی، تبیان، ج ۷، ص ۳۰۸. مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۰.

ص:۳۴۲

علامه طباطبایی که معتقد به مرجع بودن بیت است می‌نویسد: خداوند به وسیله وحی به ابراهیم تبوئه بیت و محل عبادت بودن آن را اعلام نمود.

در روایتی امام صادق فرمود: «وَ کَشَفَا عَنْهَا فَإِذَا هُوَ حَجَرٌ وَاحِدٌ أَحْمَرُ فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ ضَعْ بِنَاءَهَا عَلَيْهِ»، که در حقیقت جمع میان همه این اقوال است، بدین معنا که خداوند به وسیله ابر یا باد جایی که باید خانه خدا ساخته شود را نشان داد، پس از آن ابراهیم و اسماعیل در آن مکان جستجو نمودند و به اکتشاف پرداختند، و سپس با وحی الهی به بنای کعبه مبادرت ورزیدند، چنانکه در آیه دیگر فرمود: «وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْراهِيمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْماعِيلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (بقره: ۱۲۷)».

ب. مقام معنوی بیت

در این بخش از آیه به بخشی از مقام معنوی بیت و یا فلسفه وجودی آن اشارت شده است.

۱. کعبه خانه توحید

ابتدا می‌فرماید: «أَنْ لاتُشْرِكْ بِی شَيْئاً». مفسرانی که معتقدند تبوئه به معنای مرجع عبادت است، می‌نویسند: که کلمه «أن» که مفسّره است در حقیقت تفسیر برای تبوئه می‌باشد، بدین معنا که خدای سبحان با این بیان جمله: «إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِيمَ مَكانَ الْبَيْتِ» را تفسیر نموده است که بیا و در این خانه، خدا را عبادت کن.

اما آنان‌که باور دارند که خداوند جای خانه را برای ساختن بیت آماده و مهیا نمود می‌نویسند: خداوند به ابراهیم وحی نمود که: «أَنْ لاتُشْرِكْ بِی شَيْئاً». و با توجه به قرینه مکان البیت، و تطهیر و طواف و قیام به خوبی معلوم می‌شود که

ص:۳۴۳

منظور از شرک، شرک در عبادت است، گرچه مطلق شرک نیز در جای خود منهی‌عنه است.

این احتمال نیز داده شده است که ممکن است مخاطب در خطاب «أنْ لاتُشْرِكْ بِی شَیْئاً»، پیامبر باشد، اما اکثریت قریب به اتفاق مفسران بر آنند که خطاب متوجه ابراهیم است. (۱) و سیاق آیه نیز همین معنا را تأیید می کند.

۲. کعبه خانه پاک

در ادامه آیه می‌فرماید: «وَ طَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْقائِمِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُود». که در واقع وظیفه حضرت ابراهیم را بیان می کند که عبارت است تطهیر خانه خدا، چنانکه در جای دیگر فرمود: «وَ عَهِدْنا إِلی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ أنْ طَهِّرا بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْعاكِفِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ».

تطهیر بیت الله و اقسام آن را در تفسیر آیه اول به تفصیل بیان کردیم. و گفتیم که تطهیر با اطلاقش ممکن است شامل خالص شدن برای عبادت، خالی از بت و بت‌پرستی، طهارت از حدث اکبر، یعنی جلوگیری از ورود حائض و جنب به حرم، طهارت از خبث، طهارت بنیانی یعنی بنا بر اساس تقوا، و طهارت از بوی بد باشد. و چون متعلق تطهیر ذکر نشده است، دلالت بر شمول همه این امور را دارد.

تشابه و تفاوت دو آیه

آیه مورد بحث در دو نکته با نظیر خود گرچه در الفاظ و معنا با هم تشابه اساسی دارند، و هر دو از تطهیر بیت و عبادت در آن سخن می گویند، اما دو تفاوت عمده نیز با هم دارند.

۱- قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۶.

ص:۳۴۴

یکی آن‌که در آیه مورد بحث «طهّر» به صورت مفرد آمده است و در آیه مشابه به صورت تثنیه، این تفاوت در تعبیر برای این است که در آیه عاکفین حضرت اسماعیل نیز به عنوان دستیار پدر حضور داشته است.

تفاوت دوم در این است که در آیه مورد بحث تعبیر قائمین آمده است و در آیه مشابه تعبیر به عاکفین شده است. در این باره باید گفت: با توجه به نقش تفسیر قرآن به قرآن این احتمال وجود دارد که منظور از عاکفین نیز قائمین باشد، بدین معنا که سوره حجّ که پس از سوره بقره نازل شده است قرینه می‌شود برای تفسیر آیه سوره بقره، این احتمال نیز هست که هر یک از دو آیه اشارت به مفاهیم خود داشته باشند، بدین معنا که در آیه عاکفین، منظور از طائف کسی است که از راه دور برای حج یا عمره به سوی خانه خدا می‌آید و مقصود از عاکف ساکن و مجاور خانه خداست، و مراد از راکع و ساجد نماز گزار باشد. (۱) و یا این‌که منظور از طائف طواف کننده بر گرد بیت، و مقصود از عاکف کسی است که در آنجا جلوس دارد. (۲) اما در این آیه، تنها قائمین به دو گروه از عبادت کنندگان یعنی طواف کننده و نمازگزار اشارت کرده است. و رکوع و سجود نیز جزء هیأت نماز می‌باشد، و ذکر اجزاء مهمّ پس از ذکر کل است.

قرین ساختن نماز و طواف در این آیات می‌تواند اشارت به نماز طواف پس از هر طواف باشد.

لطایف و اشارات

۱. تعبیر به «وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِیمَ مَکانَ الْبَیْتِ»، بیانگر این نکته است که قرار دادن بیت به عنوان معبد مردم با نقشه خدا و معماری ابراهیم بوده است، و در

۱- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۴.

۲- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۴، ص ۵۸.

ص:۳۴۵

حقیقت توضیح این است که هرگونه صد و منع از مسجد الحرام ظلم و الحاد است.

۲. به لحاظ ادبی ظرف «اذ» متعلق به «اذکر» مقدر است، و حاصل معنا چنین می‌شود که: به یاد آور آن هنگام که ما مکان بیت را برای ابراهیم تبوئه کردیم. و این مشعر به آن است که داستان بنای کعبه در نظر مردم جلوه نماید.

۳. این که خداوند غایت تطهیر خانه را بهره‌مندی طائفین، قائمین، راکعین و ساجدین دانست، بیانگر این است که این خانه تنها برای عبادت است، نه چیز دیگر.

۴. تعبیر به «بیتی» در کنار نام مسجد الحرام نشان از آن دارد که مسجد الحرام یک مسجد عادی مانند دیگر مساجد نیست، بلکه مسجدی است که خداوند آن را به عنوان خانه خود برگزیده است.

۵. ذکر طواف در این آیه نشان از آن دارد که مسجد الحرام بر خلاف دیگر مساجد افزون بر عبادت‌های مرسوم عبادت ویژه‌ای به نام طواف نیز دارد که در حج و عمره یکی از مهمترین اعمال است.

۶. تعبیر به «الْقائِمِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُود» اشارت به سه رکن عمده در نماز دارد که عبارت است از: قیام، رکوع و سجود.

۷. این که در بیان رکوع و سجود بر خلاف طواف و قیام، بدون واو عطف آورده است، شدت اتصال دو عبادت رکوع و سجود به یکدیگر است، به نحوی که به منزله یک عبادت غیر قابل تفکیک تلقی می‌شوند، زیرا گرچه سجده بدون رکوع متصور است، اما رکوع بدون سجده نداریم.

***

ص:۳۴۶

* آیه نوزدهم

اشاره

«وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ* لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ یَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَیَّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلی ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَهِٔ الأَنْعامِ فَکُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقِیرَ* ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْیُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ (حجّ: ۲۷- ۲۹)».

شرح واژگان

أ. اذن: این واژه به معنای علم است، و مشتقات آن چون اذان، ایذان، استیذان نیز به همین معناست با تفاوت هر باب. (۱) و از همین مقوله است که می‌فرماید: «ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ (یوسف: ۷۰)»، که به گفته علامه طباطبایی از آن به ندا تعبیر می‌شود. و نیز از همین باب است که می‌فرماید: «وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ (برائت: ۲)». و اگر اذن به معنای رایج اجازه به کار می‌رود، نیز به همین معنا علم است با قید رضایت و موافقت.

ب. ضامر: واژه ضَامر از ریشه ضُمور به معنای ضعیف، لاغر و کم‌گوشت است. و از همین باب است تضمیر به معنای این که اسبی را ابتدا پرواری می‌کنند تا چاق شود، سپس با پرورش دادن و قُوت مخصوص آن را به وضع مخصوص می‌رسانند. (۲) برخی از ارباب لغت عقیده دارند که به حیوانی ضامر گفته

۱- المصباح المنیر، لسان العرب، ریشه اذن.

۲- المصباح المنیر، لسان العرب، ریشه ضمر.

ص:۳۴۷

می‌شود که بر اثر پرورش دادن چابک شده باشد، نه ضعیفِ ناتوان که از آن به هُزال تعبیر می‌شود. (۱)

۱- راغب اصفهانی، مفردات، ریشه ضمر.

ص:۳۴۸

ج. فج: واژه فجّ به راه وسیع بین دو کوه گفته می‌شود. (۱) طبعاً بر جاده پهن تطبیق می‌شود، و از همین باب است که می‌فرمایـد: «وَ جَعَلْنا فِی الأَرْضِ رَواسِیَ أَنْ‌تَمِیدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنا فِیها فِجاجاً سُبُلًا (انبیاء: ۳۱)». کلمه فجّ به معنای بعید نیز می‌باشد و لذا به راه دور نیز فجّ گفته می‌شود. (۲) د. بهیمـه: واژه بهیمه از ریشه بَهْم به معنـای گنـگ و نـا مفهـوم است، و بر همه چهارپایـان خشـکی و دریـایی به اسـتثنای درنـدگان اطلاـق می‌شود، لیکن کلمه بَهْمَه تنها بر بچه گاو، گوسـفند و بز اطلاق می‌شود. (۳) ه. بائس: این کلمه از ریشـه بُؤس به معنای شدّت است، و بائس و بییس به معنای کسی است که دچار شدّت فقر و ناداری شدید شده است. (۴) در قرآن از این واژه و مشـتقات آن چون بـأس و بأسـا مکرر به کار رفته است، لیکن بؤس بیشتر در فقر و سـختی در جنگ به کار می‌رود. و بأس و بأسا بیشتر در نکایت، پیروزی و شکست کاربرد دارد مثل: «وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ (بقره: ۱۷۸)».

و. تفث: تفث در لغت به معنای چرک زیر ناخن است، که بایـد از بدن جدا شود. (۵) برخی از ارباب لغت می‌گویند: تفث به معنای کنـدن مو و ناخن است،(۶) که در واقع تفسیر این واژه در قرآن را بیـان می‌کنـد، زیرا بـا توجه به بـاب احرام و خروج محرم از آن سخن می‌گوید.

۱- المصباح المنیر، لسان العرب، ریشه ضمر.

۲- لسان العرب، ریشه ضمر.

۳- المصباح المنیر، لسان العرب، ریشه بهم.

۴- مفردات، المصباح المنیر، لسان العرب، ریشه بؤس.

۵- راغب اصفهانی، مفردات، ریشه تفث.

۶- لسان العرب، ریشه تفث.

ص:۳۴۹

چشم‌انداز آیه

این آیه در ارتباط با آیه قبل است که مربوط به ابراهیم بود که در آن خدای سبحان به آن حضرت خطاب نمود و فرمود: «لاتُشْرِكْ بِی شَيْئاً وَ طَهِّرْ». در این آیه نیز در ادامه همان خطاب‌ها می‌فرماید: «وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِ».

محتوای آیات

محتوای آیه نخست تنها اعلام آمدن به حجّ است، لیکن سخن در این است که اعلام کننده چه کسی است؟ و محتوای آیه دوم بیان فلسفه حجّ است.

أ. محمد یا ابراهیم؟

بسیاری از مفسران بر آنند که جمله: «وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِ» به قرینه آیه قبل از آن که فرمود: «وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِيمَ مَكانَ الْبَيْتِ»، خطاب به ابراهیم باشد. (۱) که با سیاق آیات نیز سازش بیشتری دارد. (۲) برخی از مفسران نیز معتقدند که این خطاب متوجه پیامبر است، از مفسران پیشین حسن بصری و جبایی و از مفسران بعدی فخررازی، میبدی، قرطبی و مدرسی از جمله کسانی هستند این نظریه را پذیرفته‌اند. (۳) این دیدگاه را می‌توان این‌گونه تقویت نمود که اصل در

۱- طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۱. فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۲۸. تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۱۵۲. تفسیر بیضاوی، جزء ۴، ص ۵۳. نمونه، ج ۱۴، ص ۶۹.

۲- تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۳۶۹.

۳- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۲۸. میبدی، کشف الاسرار، ج ۶، ص ۳۶۱. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۳۶. من وحی القرآن، ج ۱۶، ص ۵۴.

ص:۳۵۰

نزول قرآن این است که خطاب به پیامبر باشد، مگر آن‌که به دلیل قطعی خلاف آن ثابت شود. و نیز به قرینه «یأتونک»، چرا که این خطاب

ص:۳۵۱

متوجه پیامبر اسلام است، زیرا در مقام تشریع حج است؛ افزون بر این‌که ثابت نیست که کسی پیش ابراهیم آمده باشد تا حج به جا بیاورد.

تفسیر روایی

با توجه به این که هر دو دیدگاه قرائنی دارند که نمی‌توان به کلی ردّ یا قبول نمود، به سراغ روایات می‌رویم تا فصل الخطاب باشد. در روایتی که معاوی بن عمار از امام صادق نقل می‌کند آن حضرت می‌فرماید: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَقَامَ بِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ لَمْ يَحُجَّ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالًا وَ عَلى كُلِّ ضامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ فَأَمَرَ الْمُؤَذِّنِينَ أَنْ يُؤَذِّنُوا بِأَعْلَى أَصْوَاتِهِمْ بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَحُجُّ مِنْ عَامِهِ هَذَا فَعَلِمَ بِهِ مَنْ حَضَرَ الْمَدِينَةَ وَ أَهْلُ الْعَوَالِي وَ الْأَعْرَابُ فَاجْتَمَعُوا فَحَجَّ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ إِنَّمَا كَانُوا تَابِعِينَ يَنْتَظِرُونَ مَا يُؤْمَرُونَ بِهِ فَيَتَّبِعُونَهُ أَوْ يَصْنَعُ شَيْئاً فَيَصْنَعُونَهُ ...». (۱) در این روایت تصریح دارد که پیامبر ده سال در مدینه بود و حجّ انجام نداد، تا این‌که این آیه نازل شد، و پیامبر دستور داد به مردم اعلام حجّ شود و مردم به دنبال پیامبر به راه افتادند و حجّ را انجام دادند.

در روایتی که حلبی نقل می‌کند می‌گوید: از امام درباره تلبیه پرسیدم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَى إِبْرَاهِيمَ أَنْ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالًا وَ عَلى كُلِّ ضامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ، فَنَادَى فَأُجِيبَ مِنْ كُلِّ وَجْهٍ يُلَبُّونَ».(۲) و در روایتی دیگر می‌خوانیم که امام باقر فرمود: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ أَذَّنَ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَحُجُّوا هَذَا الْبَيْتَ فَحُجُّوهُ فَأَجَابَهُ مَنْ يَحُجُّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ...». (۳)

۱- وسائل الشیع، ج ۸، ص ۱۵۰. ابواب اقسام حج، باب ۳، ح ۴.

۲- وسائل الشیع، ج ۹، ص ۴۷. ابواب احرام، باب ۳۶، ح ۱.

۳- کلینی، کافی، باب حج ابراهیم و اسماعیل. تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ۴۸۵.

ص:۳۵۲

این دو روایت رخداد تاریخی زمان ابراهیم را بیان می‌کند، و به جای خود قابل قبول است و روایت اول رخداد زمان پیامبر را بازگو می‌کند و وظیفه‌ای که آن حضرت بر عهده دارد تبیین می‌نماید، و لذا به دنبال آن اعلام می‌شود که مردم به همراه وی به حجّ بیایند.

به لحاظ درایی روایت دوم مضمره است، گرچه صاحب وسائل می‌نویسد مصدر روایت امام صادق است، لیکن از نظر درایی و روایی رجحان با روایت اول است، گرچه می‌توان بین این دو به نحوی جمع نمود و گفت: روایت اول ضمن یادآوری رخداد زمان ابراهیم برای پیامبر آن حضرت را مکلف می‌کند تا بر اساس سنت ابراهیمی به مردم اعلام حجّ نماید.

دو نکته

در اینجا دو نکته حایز اهمیت وجود دارد که در تفسیر آیه نقش دارد:

نکته اول: این‌که مضمون روایت اول با ترتیب نزول سوره نیز سازگار است، چرا که سوره حجّ یک‌صد و چهارمین سوره قرآن است که پس از سوره‌های بقره و آل‌عمران که متضمن تشریع اصل حج می‌باشد نازل شده است.

نکته دوم: این‌که جریان رؤیای پیامبر مبنی بر دخول به مسجد الحرام که قبل از جریان حدیبیه واقع شده، و نیز آیات مربوط به صلح حدیبیه و نزول آیه: «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْشاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لاتَخافُونَ فَعَلِمَ ما لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذلِكَ فَتْحاً قَرِيباً (فتح: ۲۷)»، که منجر به دخول حرم در سال بعد، یعنی سال عمر القضاء گردید، تماماً پیش از نزول آیات سوره حجّ می‌باشد، چرا که بر اساس این روایت پس از نزول: «وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِ» پیامبر به همراه مردم به حجّ رفتند و اعمال آن را به جای آوردند، و آن حجةالوداع بود.

ص:۳۵۳

ب. دعوت به حج

این آیه خواه خطاب به ابراهیم باشد یا پیامبر اسلام، به هر صورت جمله «اذّن فی الناس بالحج» دلالت بر این دارد که حج یک تکلیف عمومی است که باید انجام شود، واژه «اذن» که به معنای آزاد کردن و اجازه داشتن است، وقتی به باب افعال و تفعیل برود به معنای اعلام خواهد بود. (۱) و در حقیقت ترکیب «اذن فی الناس بالحج» با «یأتوک» مفید این معناست که بگو بیایند. و لذا پیامبر طبق روایت مذکور پیامبر مردم را به حج دعوت نمود: «فَأَمَرَ الْمُؤَذِّنِینَ أنْ یُؤَذِّنُوا بِأَعْلَی أَصْوَاتِهِمْ بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ یَحُجُّ مِنْ عَامِهِ هَذَا فَعَلِمَ بِهِ مَنْ حَضَرَ الْمَدِینَهَ وَ أَهْلُ الْعَوَالِی وَ الأَعْرَابُ». و مردم مدینه و اطراف نیز در آن شرکت نمودند: «فَاجْتَمَعُوا فَحَجَّ رَسُولُ اللَّهِ». و در اجرای مناسک نیز تابع آن حضرت بودند: «وَ إِنَّمَا کَانُوا تَابِعِینَ یَنْتَظِرُونَ مَا یُؤْمَرُونَ بِهِ فَیَتَّبِعُونَهُ أَوْ یَصْنَعُ شَیْئاً فَیَصْنَعُونَهُ ...». (۲)

پیاده و سواره

در ادامه می‌فرماید: «یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ». این جمله در حقیقت جواب برای «اذّن» است و چنین معنا می‌دهد که اعلام کن تا بیایند. (۳) کلمه «رِجالًا» و نیز عبارت «عَلی کُلِّ ضامِرٍ» که به معنای رکباناً می‌باشد، هر دو حال است از برای فاعل یأتوک، و مفید این معناست که افراد مستطیع باید به حجّ بیایند سواره یا پیاده.

۱- المصباح المنیر، اذن.

۲- وسائل الشیع، ج ۸ ص ۱۵۰. ابواب اقسام حج، باب ۳، ح ۴.

۳- تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۳۶۹.

ص:۳۵۴

چنـانکه گفته شـد ضـامر لزومـاً به معنـای لاـغر شـدن نـاتوان نیست، بلکه به معنای چست و چابک است، بنابراین عبارت: «عَلی کُلِّ ضامِرٍ» ممکن است

ص:۳۵۵

اشـارت به این باشـد که شتران بر اثر طی مسـافت زیـاد لاـغر می‌شونـد، و یا اشارت به این معنا دارد که در سـفر حـج بایـد از شتران چابک بهره گرفت. و طبعاً امروز از بهترین وسیله نقلیه زمینی، دریایی و یا هوایی است.

و این که در پایان آیه فرمود: «یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ»، بـدان معناست که از هر مسـیری که باشـد، نه این که همه راههای دور باید طی شود، و به عبارت دیگر کلّ در اینجا به معنای کثرت است نه استغراق.

مرد، یا زن و مرد؟

تعابیر به کار گرفته شده در تشـریع و مناسک حج مثل دیگر عبادات معمولًا به صـیغه مذکر می‌باشد، چنانکه می‌فرماید: «لِلنَّاسِ سَواءً الْعاکِفُ فِیهِ وَ الْباد». و «لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّکُمْ فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْکُرُوا اللَّهَ». و «فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِ اعْتَمَرَ». و «وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا». و «لِلطَّائِفِینَ وَ الْقائِمِینَ». و از جمله در آیه مورد بحث که می‌فرمایـد: «یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ». در این آیه هم صـیغه «یَأْتُوکَ» مذکر است و هم صـیغه «رِجالًا»، چون جمع مکسر راجل است. در اینجا این پرسش رخ می‌نماید که آیا تشریع احکام به صیغ مذکر به معنای اختصاص احکام به مردان، و یا برتری آنان نیست؟

در پاسخ به چند نکته اشارت می‌شود:

۱. قرآن به زبـان عربی نـازل شـده است که فرمود: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِینُ عَلی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرِینَ بِلِسانٍ عَرَبِیٍ مُبِین (شـعراء: ۱۹۳- ۱۹۵)». و در این راسـتا از قواعد ادبی عرب بهره گرفته است. و رسم عرب در بیان مسائل مشترک این است که از صیغ مذکر اسـتفاده می‌کنـد. و جالب است بدانیم که حتی در اوصاف مخصوص زنان نیز صـیغه مذکر به کار می‌رود از جمله: «وَ کانَتِ امْرَأَتِی عاقِراً (مریم: ۶ و ۸)».

ص:۳۵۶

۲. به لحـاظ ادبی در غالب امور فعل به واژگان مشترک چون: «من» اسـتناد داده می‌شود. و در مواردی واژه مختص به مـذکر به کار رفته باشد، در واقع الغای خصوصیت صورت می گیرد است، و در حقیقت آنچه مورد نظر است، نوعیت است.

۳. در جایی که زن و مرد در حکم یا وصـفی مشترک باشد، ولی مخاطب خاص در آن مورد زنان باشـند، برای آنان صـیغ مؤنث به کار برده می‌شود، مثل: «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا جاءَکَ الْمُؤْمِناتُ یُبایِعْنَکَ عَلی أنْ لایُشْرِکْنَ بِاللَّه شَیْئاً ... (ممتحنه: ۱۲)».

۴. در مواردی ممکن است برای ارج نهـادن به هر دو گروه، از هر دو صـیغه اسـتفاده شـده است مثـل: «إِنَّ الْمُسْلِمِینَ وَ الْمُسْلِماتِ وَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْقانِتِینَ وَ الْقانِتاتِ وَ الصَّادِقِینَ وَ الصَّادِقاتِ وَ الصَّابِرِینَ وَ الصَّابِراتِ وَ الْخاشِعِینَ وَ الْخاشِعاتِ وَ الْمُتَصَدِّقِینَ وَ الْمُتَصَدِّقاتِ وَ الصَّائِمِینَ وَ الصَّائِماتِ وَ الْحافِظِینَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحافِظاتِ وَ الذَّاکِرِینَ اللَّهَ کَثِیراً وَ الذَّاکِراتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِیماً (احزاب: ۳۵)»، یـا برای تأکیـد مثـل: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ ... وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَ (نور: ۳۰-۳۱)». و نیز مثل: «وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ (احزاب: ۳۶)».

۵. باید توجه داشت که قرآن درباره ذات باری تعالی نیز صیغه مذکر به کار می‌برد، در حالی که خداوند سبحان نه مذکر است و نه مؤنث.

در نتیجه باید پذیرفت به کاربردن صیغه مذکر در تشریع حجّ هرگز به معنای اختصاص احکام و مناسک به مردان نیست، بلکه زن و مرد در آن مشترکنـد. و باعث برتری مرد بر زن نیز نمی‌باشـد، چرا که واضع الفاظ در آغاز به صورت عام و بـدون قید وضع نموده، سپس برای موارد ویژه با قید خاصی آن را ممتاز نموده است.

ص:۳۵۷

ج. فلسفه حج

آیه دوم که در حقیقت ادامه آیه اول است به بیان فلسفه حج پرداخته و می‌فرماید: «لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ».

در این آیه از یک سو تعبیر «لیشهدوا» نموده است، که این «لام» برای تعلیل یا برای غایت است، یعنی «أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ، لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ». بدین معنا که بگو: بیایند برای دیدن منافع خود، یا بگو: بیایند تا شاهد منافع خودشان باشند، از سوی دیگر تعبیر به «منافع» نموده و به اصطلاح جمع آورده است، که طبعاً دایره وسیعی باید در این تعبیر تعبیه شده باشد، از این رو دیدگاه‌های مختلفی می‌تواند وجود داشته باشد.

منافع دنیوی یا اخروی؟

برخی از مفسران بر این باورند که آیه تنها ناظر به منافع دنیوی چون تجارت در ایام حجّ و انفاق به فقراست. (۱) دلیلی که بر این قول وجود دارد، این آیه شریفه است که می‌فرماید: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ (بقره: ۱۹۸)». (۲) این درباره اساسی‌ترین رکن حج یعنی عرفات نازل شده است و مراد از آن قطعاً فضل مالی است نه فضل معنوی، چرا که اصولًا حجّ برای فضل معنوی و نیازی به اذن و اجازه ندارد.

۱- این نظر برخی از مفسران عصر صحابه و تابعان چون ابن عباس و سعید بن جبیر است. طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۱.

۲- قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۴۰.

ص:۳۵۸

برخی دیگر بر این عقیده‌انـد که: فقـط شامل منافع اخروی چون عفو و مغفرت می‌باشـد. (۱) دلیل این دیـدگاه ممکن است ظهور و بروز مغفرت و عفو

۱- این نظر برخی از تابعان مفسر چون سعید بن مسیب و عطیه عوفی است. طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۱.

ص:۳۵۹

الهی باشد که برای حج وعده داده است. از جمله این روایت امام صادق که می‌فرماید: «الْحَجُّ وَ الْعُمْرَةُ سُوقَانِ مِنْ أَسْوَاقِ الآخِرَةِ، وَ الْعَامِلُ بِهِمَا فِی جِوَارِ اللَّهِ إِنْ أَدْرَکَ مَا یَأْمُلُ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ إِنْ قَصَرَ بِهِ أَجَلُهُ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اللَّهِ».(۱) همه منافع

بیشتر مفسران از گذشتگان و امروزیان معتقدند که منافع شامل هر دو می‌شود. (۲) بعضی از این نیز گام فراتر نهاده و می‌نویسند: این تعبیر همه منافع و برکات معنوی و نتایج مادی، فواید فردی و اجتماعی، فلسفه‌های سیاسی، اقتصادی و اخلاقی را شامل می‌شود. (۳) عمده دلیل بر این سخن اطلاقی است که در آیه وجود دارد و مقید به منافع دنیوی یا اخروی نشده است(۴)، به اضافه روایاتی که وجود دارد از جمله این روایت که امام صادق در حال بیماری و به سختی طواف می‌کند و می‌گوید: «سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ». راوی از آن حضرت می‌پرسد: «مَنَافِعَ الدُّنْیَا أَوْ مَنَافِعَ الآخِرَةِ»؟ آن حضرت می‌فرماید: «فَقَالَ الْکُلَّ».(۵) اقسام منافع

می‌نویسند: منافع بر دو قسم است: یکی منافع دنیوی است؛ که زندگی انسان بدان قوام می‌یابد و نیازهای انسانی را بر طرف می‌کند، از جمله تجارت، سیاست،

۱- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۷۶۰، باب فضل الحج و العمر و ثوابهما.

۲- طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۱. فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۲۸. تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۱۵۲. تفسیر بیضاوی، جزء ۴، ص ۵۳. تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۳۶۹. نمونه، ج ۱۴، ص ۷۲.

۳- تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۷۲.

۴- تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۳۶۹.

۵- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۴۲۲، باب طواف المریض و من یطاف به.

ص:۳۶۰

ولایت، تدبیر، آداب و عادات، رسوم و سنن، همکاری و همیاری اجتماعی و امثال آنهاست.

دوم منافع اخروی است؛ که همان رسیدن به مقام قرب الی الله است، و در سفر حجّ در قالب عبادت‌های قولی و عملی از قبیل انجام مناسک طواف، نماز و قربانی، انفاق و صیام، و نیز ترک لذایذ زندگی، تحمل مشکلات و امثال آن صورت می گیرد. (۱) طبیعی است که وقتی در حجّ اقوام مختلف با نسب‌های متعدد، رنگ‌های گونه گون، سنن و آداب متنوع از سراسر عالم دور هم جمع شوند و با فرهنگ یکدیگر آشنا شوند، با کلمه واحده توحید، و با افعال یکسان بر گرد یک خانه بچرخند، با هم از سرزمینی به سرزمین دیگر بروند، یک روز عید مشترک داشته باشند، بی شک جوامع متعدد و مختلف آنها به یک جامعه وسیع یک رنگ و یک هدف مبدّل می‌شود، نیروهای پراکنده آنها به یک نیروی فوق العاده بدل می‌شود و این فلسفه عامّ حجّ است.

ابعاد و فلسفه‌های حجّ

با توجه به منافع عدیده‌ای که در حجّ وجود دارد می‌توان از آن به ابعاد مختلف حجّ و یا به دیگر سخن فلسفه‌های گوناگون حج تعبیر نمود:

۱. فلسفه اخلاقی

شکی نیست که حجّ در بعد اخلاقی انسان حضور دارد، زیرا از یک سو یادآور الگوی تربیتی مطلوب چون ابراهیم، اسماعیل، هاجر، محمد و علی است، و می‌توانند به زائران درس از خودگذشتگی، ایثار، شجاعت و تحمل مشکلات

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۳۶۹.

ص:۳۶۱

بیاموزد. و از سوی دیگر نفس به جای آوردن حجّ صحیح تا بدانجا تأثیرگذار است، که انسان آلوده به انواع گناهان را به یک انسان معصوم تبدیل می کند، چنانکه در روایتی از امام صادق می‌خوانیم که فرمود: «کَانَ أَبِی یَقُولُ مَنْ أَمَّ هَذَا الْبَیْتَ حَاجّاً أَوْ مُعْتَمِراً مُبَرَّأً مِنَ الْکِبْرِ رَجَعَ مِنْ ذُنُوبِهِ کَهَیْئَةِ یَوْمَ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ».(۱) ۲. فلسفه فرهنگی

بعد فرهنگی را می‌توان در تقویت دین خدا و قوام پایه‌های عقیدتی دانست، چنانکه در خطبه فدکیه حضرت آمده است که فرمود: «و الحجّ، تشییداً للدین».(۲) و در کلام امیرالمؤمنین تعبیر به «تقربهٔ للدین» شده است. (۳) زیرا درکنگره عظیم حجّ که همه مسلمین در آنجا اجتماع نموده‌اند، می‌توانند با تبادل نظر راههای تقویت دین را بررسی کنند، امام صادق نیز در بیان فلسفه کعبه و مراسم حج می‌فرماید: «وَ هَذَا بَیْتٌ ... مَجْمَعُ الْعَظَمَةِ وَ الْجَلالِ ...». (۴) چنانکه امام صادق در پاسخ به هشام بن حکم که از فلسفه حجّ پرسیده بود، در بخشی از سخن خود فرمود: «وَ لِتُعْرَفَ آثَارُ رَسُولِ اللَّهِ وَ تُعْرَفَ أَخْبَارُهُ وَ یُذْکَرَ وَ لایُنْسَی».(۵) بنابراین حج هم وسیله تقرب به خداست، هم وسیله تقریب مردم به دین، و هم مجمع عظمت و جلال دین، و مدرسه آموزش سیره و سنت نبوی است، تا دشمن نتواند چشم طمع به اسلام و مسلمین داشته باشد.

۱- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۵۲، باب فضل الحج و العمر و ثوابهما.

۲- طبری، ابن جریر، دلائل الامام، ص ۳۰- ۳۳. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۶۷. الاحتجاج، ج ۱، ص ۹۷.

۳- نهج البلاغ، صبحی صالح، حکمت ۲۵۲.

۴- وسائل‌الشیع، باب وجوب حج.

۵- وسائل الشیع، ج ۸، ص ۸، باب وجوبه علی کل مکلف، ح ۱۸.

ص:۳۶۲

۳. فلسفه اجتماعی

چنانکه پیش از این گفته شد، یکی از منافع دنیوی حجّ شناخت آداب و عادات، رسوم و سنن اقوام مختلف است، چنانکه امام صادق در فلسفه حجّ می‌فرماید: «... فَجَعَلَ فِیهِ الاجْتِمَاعَ مِنَ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ لِیَتَعَارَفُوا ...». (۱) بنابراین مسلمانان می‌تواند با آشنایی با آداب و رسوم یکدیگر نسبت به تبادل نمادهای درست آن و انتقال به شهر و کشور خود اقدام نمایند.

۴. فلسفه سیاسی

موسم عظیم حجّ می‌تواند کانون بیداری انسانهایی باشد که به دلیل اعمال سانسور و جوّ خفقان در شرایط سختی به سر می‌برند، در این سفر مسلمانان افزون بر نمایش وحدت اسلامی می‌توانند با برقراری تماس با یکدیگر نسبت به اوضاع دیگر کشورها و اخبار سیاسی آنها آگاه شوند.

افزون بر آن‌که اعلام برائت از مشرکان در مراسم حجّ طبق کریمه: «أَنَّ اللَّهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ وَ رَسُولُهُ (برائت: ۳)»، خود حکایتگر بعد سیاسی موسم حجّ است و می‌تواند مکان و مناسبی برای اعلان سیاست‌های کلان امت اسلامی باشد.

به نقل بعضی از مفسران، یکی از سیاستمداران بیگانه گفته است: وای به حال مسلمانان اگر معنای حجّ را نفهمند، و وای به دشمنشان اگر معنای آن را درک کنند. (۲)

۱- وسائل الشیع، ج ۸، ص ۸، باب وجوبه علی کل مکلف، ح ۱۸.

۲- تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۷۸.

ص:۳۶۳

۵. فلسفه اقتصادی

شاید صـریح‌ترین فلسفه حجّ بعد اقتصادی آن است که در قالب فضل الهی: «لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ‌تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّکُمْ (بقره: ۱۹۸)» یعنی؛ تجارت. و نیز در مسأله قربانی و کمک به فقرا و مساکین تجلی می کند.

در بخشـی از روایت امـام صـادق نیز به این حقیقت اشـارت شـده است که فرمود: «وَ لِیَنْزِعَ کُلُّ قَوْمٍ مِنَ التِّجَارَاتِ مِنْ بَلَدٍ إِلَی بَلَدٍ وَ لِیَنْتَفِعَ بِذَلِکَ الْمُکَارِی وَ الْجَمَّالُ».(۱) د. مناسک حجّ(۲)

درسنامه تفسیر آیات حج ؛ ؛ ص۳۶۳

آن کریم به تنـاسب زمـان و موقعیت‌هـای مختلف مناسـک حـجّ را مـدّ نظر قرار داده، و به کلیاتی از ایجابیات و سـلبیات آن اشارت نموده است، و در مجموع به همه مناسک، مگر رمی جمار پرداخته است:

در خصوص استطاعت فرمود: «وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا (آل‌عمران: ۹۷)».

درباره احرام فرمود: «إِلَّا ما یُتْلی عَلَیْکُمْ غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ یَحْکُمُ ما یُرِیدُ (مائده: ۱)».

درباره وقوفین می‌فرماید: «فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْکُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ (بقره: ۱۹۸– ۱۹۹)».

۱– وسائل الشیع، ج ۸، ص ۸، باب وجوبه علی کل مکلف، ح ۱۸.

۲– معاونت امور روحانیون، درسنامه تفسیر آیات حج، ۱جلد، دارالحدیث – قم، چاپ: ۲، ۱۳۸۶.

ص:۳۶۴

درباره قربانی و بدل آن فرمود: فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَی الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ فِی الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كامِلَةٌ (بقره: ۱۹۶)».

ص:۳۶۵

درباره حلق و تقصیر فرمود: «لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْشاءَ اللَّهُ آمِنِینَ مُحَلِّقِینَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِینَ (فتح: ۲۷)».

درباره بیتوته در منی و نفر از آن سرزمین فرمود: «وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِی أَیَّامٍ مَعْدُوداتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِی یَوْمَیْنِ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ (بقره: ۲۰۳)».

در باره طواف و نماز و آن فرمود: «وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِیمَ مُصَلًّی وَ عَهِدْنا إِلی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ أَنْ طَهِّرا بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْعاكِفِینَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ (بقره: ۱۲۵)». و «وَإِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِیمَ مَكانَ الْبَیْتِ أَنْ لاتُشْرِكْ بِی شَیْئاً وَ طَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْقائِمِینَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ (حجّ: ۲۶)».

در باره سعی بین صفا و مروه فرمود: «فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاجُناحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِما» (بقره: ۱۵۸)»،

در ادامه بیان احکام و مناسك حج، آیات مورد بحث مجدداً به برخی از آنها اشارت می‌شود:

۱. یاد خدا

در ادامه آیه می‌فرماید: «وَ یَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَیَّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلیَ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَةِ الأَنْعامِ». این جمله عطف بر عبارت: «لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ» است، و در واقع لام در «لِیَشْهَدُوا» در اینجا نیز تكرار شده و سرآغازی برای ورود به بیان دومین فلسفه سفر حج می‌باشد، بدین معنا كه بگو: بیایند تا مناسك حجّ را به جای آورند. و اولین منسك مطرح در این آیه ذكر خدا در سرزمین منی و در ایام تشریق است، زیرا گرچه در اینجا تعبیر به «أَیَّامٍ مَعْلوماتٍ» كرده است، در جای دیگر تعبیر به «أَیَّامٍ مَعْدُوداتٍ» نموده: «وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِی أَیَّامٍ

ص:۳۶۶

مَعْدُوداتٍ (بقره: ۲۰۳)» است. و در هر دو آیه قرینه بر این است که منظور روزهای منی است، چرا در آیه سوره بقره بعد از معدودات سخن از نفر از منی

ص:۳۶۷

است که فرمود: «فَمَنْ تَعَجَّلَ فِی یَوْمَیْنِ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ». و در اینجا بعد از معلومات سخن رزق بهیم الانعام و قربانی است که فرمود: «عَلی ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَهِٔ الأَنْعام». به اضافه روایت امام صادق که در تفسیر این تعبیر فرمود: «المَعْلُومَاتُ وَ المَعْدُودَاتُ وَاحِدهٔ وَ هِیَ أیّامُ التَشْرِیقِ».(۱) در آیات دهم و یازدهم به تفصیل از مسأله ذکر و تفسیر «أَیَّامٍ مَعْلوماتٍ» و «أَیَّامٍ مَعْدُوداتٍ» سخن گفته‌ایم.

به هر صورت مراد از «بَهِیمَهِٔ الأَنْعام» شتر، گاو، گوسفند و بُز است، که به لحاظ ادبی اضافه عام به خاص است. (۲) چرا که بهیمه گرچه شامل همه چهارپایان خشکی و دریایی به استثنای درندگان می‌شود، لیکن به دلیل اضافه شدن به انعام، آن را منحصر به این چهار حیوان (شتر، گاو، گوسفند و بز) نموده است، چنانکه قرآن می‌فرماید: «ثَمانِیَهَٔ أَزْواجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَیْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَیْنِ ... وَ مِنَ الإِبِلِ اثْنَیْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَیْنِ (انعام: ۱۴۳- ۱۴۴)».

در خصوص جمله «عَلی ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَهِٔ الأَنْعام»، برخی معتقدند که کنایه از ذبح و نحر است، تا تفاوت بین ذبح مسلمین و ذبح کفار را بیان نماید. (۳) لیکن برخی دیگر از مفسران در پاسخ گفته‌اند: این تعبیر عنایت ویژه به یاد و نام خداست، و این کنایه باید متعلق به مکنّی‌عنه باشد. (۴) لزوم ذکر زبانی

پیش از این گفتیم که ذکر در ادب عرب و قرآن کریم هم شامل یاد یعنی ذکر قلبی می‌شود و هم شامل نام یعنی ذکر زبانی و قلمی را در بر می‌گیرد، ذکر قلبی

۱- وسایل الشیع، ج ۱۰، ص ۲۱۹، باب ۸ از ابواب العود الی منی، ح ۳. و نیز احادیث ۱ و ۲ و ۵ و ۷ و ۸ و ۹.

۲- کنزالعرفان، ج ۱، ص ۲۷۰.

۳- زمخشری، تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۱۵۳. فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۲۹.

۴- تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۳۷۱.

ص:۳۶۸

ص:۳۶۹

مانند این آیه که قرآن می‌فرماید: «وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَ خِیفَةً (انفال: ۲۰۵)». و ذکر زبانی مانند این آیه که می‌فرماید: «وَ إِذا ذَکَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلی أَدْبارِهِمْ نُفُوراً (اسراء: ۴۶)». و ذکر کتبی مانند این آیه که می‌فرماید: «صوَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ (ص:۱)».

در برنامه ذکر سرزمین منی اعم از قربانی و یا ذکر ایام تشریق به صراحت «وَ یَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ» باید ذکر زبانی باشد. و ذکر قلبی گرچه خوب است اما کفایت نمی‌کند.

۲. طعام و اطعام

در بخش دیگر از آیه، قرآن به مصارف گوشت قربانی اشارت کرده است و می‌فرماید: «فَکُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقِیرَ». که هم سفارش به خوردن خود حاجی می کند و هم امر به اطعام آن می‌کند.

مفسران می گویند: امر به «کُلُوا» دلالت بر وجوب ندارد، بلکه بر اباحه و یا استحباب دارد، چرا که در جاهلیت خوردن این گوشت را روا نمی‌دانستند، لذا برای رفع این تحریم خود ساخته و به تعبیر دیگر برای رفع توهم حظر اجازه می‌دهد که خود حاجی نیز از آن بخورد، اما امر در «أَطْعِمُوا» دلالت بر وجوب می‌کند و باید به مصرف بائس فقیر برسد. (۱) البته برخی از مفسران بر این باورند که امر در «کُلُوا» نیز برای وجوب است، زیرا خداوند می‌خواهد شخص حاجی را با فقیر در یک رتبه قرار دهد. (۲) برخی از فقها به استناد همین آیه فتوا به وجوب اکل داده‌اند. (۳)

۱- طوسی، تبیان، ج ۷، ص ۳۱۰. طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۱. فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۲۹. زمخشری، تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۱۵۳. میبدی، کشف الاسرار، ج ۶، ص ۳۶۲. تفسیر بیضاوی، جزء ۴، ص ۵۳. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۴۴. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۱.

۲- فخررازی، این را به عنوان یک قول نقل می‌کند. تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۲۹.

۳- محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۲۶۱. صاحب جواهر نیز از برخی فقهای دیگر که از محقق پیروی کرده‌اند اشارت می‌کند. جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۱۶۱.

ص:۳۷۰

ذکر این نکته ضروری است که سیاق آیه یکسان است و فرقی بین دو امر نمی‌گذارد. و اگر روایات وارده در تفسیر آیه یا بیان حکم هدی فرق گذاشت از باب: «وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ (نحل: ۴۳)» پذیرفته است، همچنین تفاوت است بین هدی در حجّ که مستحب است تثلیث شود: بخشی از آن را خود حاجی بخورد، بخشی از آن صدقه، و بخش سوم را هدیه بدهد. و بین کفارّه محرمات که باید تماماً به فقرا داده شود.

منظور از بائس کسی است که دچار فقر شدید است، یا به معنای فقیری است که اثر فقر در لباس و صورتش آشکار است، و یا به معنای فقیری است که برای گرفتن دستش را دراز می‌کند. (۱) و فقیر در اینجا ممکن است اشارت به فقیری باشد که از شدت کمتری برخوردار است. و ممکن است تأکید و توضیحی باشد برای بائس، چنانکه در روایتی امام صادق می‌فرماید: «البائس الفقیر».(۲) ۳. تقصیر

در ابتدای آیه بعدی می‌فرماید: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ». این عبارت گرچه به حسب معنای لغوی در پاک کردن ناخن به کار می‌رود، اما در روایات به گرفتن ناخن که نوعی از تقصیر است تفسیر شده است، چنانکه امام صادق در پاسخ عبدالله بن سنان که از معنای این آیه پرسیده بود می‌فرماید: «أخذُ الشّارِبِ وَ قصُّ الأظفَارِ».(۳) البته بین معنای فقهی و معنای لغوی تباین و اختلاف اساسی نیست، بلکه معنای فقهی لازمه معنای لغوی است.

۱- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۲۹.

۲- وسایل الشیع، ج ۱۰، ص ۱۴۲، باب ۴۰ از ابواب ذبح، ح ۱.

۳- وسائل الشیع، ج ۱۰، ص ۱۷۹، باب ۵ از ابواب حلق و تقصیر، ح ۸. و نیز احادیث ۳ و ۶ و ۱۲.

ص:۳۷۱

ص:۳۷۲

۴. وفای به نذر

در ادامه آیه می‌فرماید: «وَ لْیُوفُوا نُذُورَهُمْ». این بخش از آیه به طور مطلق به ضرورت ایفای نذر اشارت نموده است، که می‌تواند دو مصداق داشته باشد: یکی انجام حجّی که نذر کرده‌اند، و دیگری انجام نذرهایی که به خاطر توفیق سفر حجّ یا برای اماکن مربوط نموده‌اند. (۱) و راز این که نفرمود: «بِنُذُورَهُمْ» این است که بفهماند نذر باید به طور کامل ایفا شود. (۲) ۵. طواف بیت

در پایان آیه می‌فرماید: «وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ»، واژه طواف در اصل به معنای گردش چیزی بر گرد چیز دیگر است. (۳) و اگر به گروهی از انسانها نیز طائفه می‌گویند از همین باب است، که گویا این جماعت بر گرد یک چیز می‌گردند، تعبیر به «لیطّوّفوا» که فعل امر و از باب تفعل است، به نوعی معنای مطاوعه و پذیرش در آن تعبیه شده است.

به هر صورت این آیه به یکی از مهمترین مناسک حجّ اشارت دارد، که در عمره نیز نقش کلیدی و رکنی را ایفا می‌کند، آنچه در این زمینه مهم است این است که این طواف کدام طواف است؟ برخی از مفسران اهل سنت بر این باورند که منظور طواف افاضه(۴) است. (۵) چون رکن مهم در حجّ است و به هیچ وجه ساقط

۱- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۳۰.

۲- طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۱.

۳- المصباح المنیر، مقاییس اللغ، ریشه طوف.

۴- طواف افاضه، طوافی است که حاجی پس از وقوف به عرفات و افاضه به مشعر باید انجام بدهد، که به آن طواف زیارت نیز گفته می‌شود، و در حقیقت رکن حجّ است. اهل سنت در مجموع چهار طواف دارند: یکی طواف افاضه، دوم طواف قدوم که طواف مستحبی است برای کسی که از بیرون مکه می‌آید، سوم طواف وداع است که به آن طواف صدر می‌گویند، چهارم طواف در عمره که جزء ارکان آن می‌باشد. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۵۱. و جزیری، الفقه علی المذاهب الاربع، کتاب الحج.

۵- زمخشری، تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۱۵۳. میبدی، کشف الاسرار، ج ۶، ص ۳۶۴. فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۳۰. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۵۰.

ص:۳۷۳

نمی‌شود، برخی دیگر احتمال داده‌اند منظور طواف وداع (صدر) باشد. (۱) به این دلیل که پس از همه مناسک بیان شده است. مفسران شیعه می‌نویسند: مراد طواف نساء است که موجب احلال کامل زن و مرد می‌شود. (۲) و به روایات ائمه معصومین- علیهم السلام- تمسک نموده‌اند، از جمله روایت امام صادق که در تفسیر آیه «وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ» فرمود: منظور «طَوَافُ النِّسَاء» است. و نیز روایت امام کاظم که فرمود: «طَوَافُ الْفَرِیضَةِ طَوَافُ النِّسَاءِ».(۳) و همچنین روایت محمد بن ابی‌نصر از حضرت رضا که فرمود: «وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ، طَوَافُ الفریضَة».(۴) این بخش از روایت رضوی گرچه بیانگر مطلق طواف واجب است و شامل همه طواف‌ها می‌شود، لیکن به دلیل این در کنار تفسیر «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْیُوفُوا نُذُورَهُمْ» قرار دارد و فرمود: «تَقْلِیمُ الأَظْفَارِ وَ طَرْحُ الْوَسَخِ عَنْکَ وَ الْخُرُوجُ مِنَ الإِحْرَامِ» یقین حاصل می‌شود که منظور طواف نساء است.

سه معنا درباره عتیق وجود دارد: یکی ارزشمند، دوم کهن، سوم آزاد. (۵) و درباره بیت الله الحرام نیز هر سه قابل جمع است، زیرا کعبه از یک سوی مجمع ارزش‌هاست. از سوی دیگر دارای سابقه تاریخی کهن است، و در حقیقت به معنای «اوّل بَیت» می باشد. و بالاخره از قید ملکیت هر مالکی در طول تاریخ خارج بوده و هست. (۶) در خصوص معنای اخیر ابوحمزه ثمالی می گوید: از امام باقر پرسیدم، چرا عتیق گفته می‌شود. حضرت فرمود: «إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ بَیْتٍ

۱- تفسیر بیضاوی، جزء ۴، ص ۵۳.

۲- طوسی، تبیان، ج ۷، ص ۳۱۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۲. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۷.

۳- وسائل الشیع، ج ۹، ص ۳۸۹، باب ۲ از ابواب طواف.

۴- وسائل الشیع، ج ۹، ص ۳۸۹، باب ۱ از ابواب طواف.

۵- مقاییس اللغ، المصباح المنیر، ریشه عتق.

۶- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۳۱.

ص:۳۷۴

وَضَعَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِ الارْضِ إِلّا لَهُ رَبٌّ وَ سُكّانٌ يَسْكُنُونَهُ غَيْرَ هَذَا الْبَيْتِ فَإِنَّهُ لا رَبَّ لَهُ إِلّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ الْحُرُّ».(۱) ترتیب اعمال

ترتیب اعمال حجّ از امور توقیفیه است که خود شارع باید آن را بیان کند. و در اینجا افزون بر بیان پیامبر و ائمه- علیهم السلام- ممکن است از چینش آیات نیز استفاده نمود و گفت: این آیه شریفه احکام را به ترتیب اعمال بیان نموده است، بدین معنا که:

ابتدا از افراد مستطیع دعوت به حجّ می‌کند تا بیایند: «وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِ».

قاصدین بیت الله الحرام از هر مسیری حرکت کرده و به سوی خانه خدا روانه می‌شوند: «يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ».

حاجیان در برنامه حجّ ابتدا به عرفات رفته و فواید و منافع حجّ را به تماشا می‌نشینند: «لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ»، و در اینجاست که اجازه دارند در آن گرماگرم فیوضات معنوی از فضل مادی نیز بهره گیرند: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ».

بعد از آن که به سمت مشعر افاضه نموده و در ادامه در سرزمین منی فرود آمدند، در آنجا قربانی می‌کنند: «رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الأَنْعامِ».

با حضور چند روزه در منی در ایام تشریق به ذکر خدا مشغول می‌شوند: «وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَيَّامٍ مَعْلُوماتٍ».

در این مدت با طعام و اطعام به کریمه: «فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقِيرَ»، جامه عمل می‌پوشانند.

۱- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۱۸۹.

ص:۳۷۵

به دنبال انجام قربانی نوبت به تقصیر (یا حلق) می‌رسد که در قالب «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» بیان شده است و حاجی با این کار از احرام خارج می‌شود.

با فراغت از عمده از اعمال، نوبت به آن می‌رسد تا به نذرهای خود عمل کند که فرمود: «وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ».

و در پایان آنان را روانه مکه می‌کند تا با طواف بیت، تتمه اعمال خود را به جای آورند: «وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ».

رعایت حریم الهی

پس از بیان احکام و مناسک حجّ، با بیانی بسیار لطیف مؤمنان را به انجام اعمال حجّ و ترک از محرمات ترغیب می‌کند و می‌فرماید: «ذلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ حُرُماتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ». و در ادامه نیز می‌فرماید: «ذلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ».

کلمه ذلک(۱) در این دو آیه اشارت به تشریعاتی است که برای ابراهیم و محمد صورت گرفته است، یعنی برنامه از این قرار است و باید انجام گیرد، و این امور حریم‌هایی که خیر انسان در رعایت آن است. و افزون بر حریم‌هایی پیشین لازم است در تحلیل و تحریم انعام، پرستش و عبادت، و نیز سخن گفتن رعایت حریم الهی بشود و از تحریم نا بجای انعام، پرستشهای غلط و سخنان باطل و بی‌پایه که مبتلای عموم در برنامه حج است دوری گزید، تا در پرتوی آن بتوان به مقام: «حُنَفاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ (حجّ: ۳۱)» در حوزه اعتقادات و به مقام تقوی القلوب در حوزه اخلاقیات برسید.

۱- به لحاظ ادبی این اسم اشاره خبری است که مبتدای آن در تقدیر است و در واقع چنین می‌باشد:« الأمر ذلک»، یا« فرضکم ذلک»، یا« الشأن ذلک».

ص:۳۷۶

لطایف و اشارات

۱. منظور از کلمه نـاس در این آیه ممکن است همه مردم باشـند، چنـانکه در فرهنـگ قرآنی حـج همه جـا سـخن از «نـاس» است نه مؤمنین، در حقیقت با توجه به این عمومیت و توجه به ناس می‌توان گفت: حـج را بر خلاف دیگر عبادات اولًا و بالـذات برای عموم مردم حتی کفار تشـریع شـده است، و آنان نیز بایـد خود را مکلف بداننـد و اگر حـج کافران قبول نمی‌شود، نه بدان جهت است که مکلف نیستند، بلکه بدان دلیل است که فاقد شرط قبولند. (۱)

۲. مقـدم شـدن پیاده‌هـا «رجالًا» بر سواران «علی کلّ ضامر» به دلیل فضـیلت آن می‌باشـد، چرا که عملشان دشوارتر است، چنانکه در روایت نبوی می‌خوانیم که فرمود: «أَفْضَلُ الأَعْمَالِ أَحْمَزُهَا».(۲) ۳. برخی از مفسران نقل می‌کنند که پیامبر فرمود: «إنّ الحاجّ الراکب له بکلّ خُطوهٔ تخطوها راحلتُه سَـبعُونَ حَسَـنهٔ و للماشـی سـبعمأهٔ حسـنهٔ من حَسَـنات الحرم، قیل یا رسولَ الله و ما حسناتُ الحرمِ؟ قال: الحسنهُ بمأهٔ ألف حَسَنهٔ».(۳) ۴. راز این که ابتدا با صـیغه مذکّر فرمود: «یأتوک»، و در ادامه با صـیغه مؤنث گفت: «یَأْتِینَ»، این است که تعبیر اولی نـاظر به آمـدن مردم است، و تعبیر دوم اشـارت به قـافله و گروه شتران دارد که می‌آینـد، یـا این که عبـارت «عَلی کُلِّ ضامِرٍ» به معنای «کلّ ناقهٔ» می‌باشد.

۱- تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۷. فخررازی، تفسیرکبیر، ج ۸، ص ۱۶۴.

۲- بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۱، باب ۵۳، النی و شرائطها و مراتبها.

۳- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۲۸.

ص:۳۷۷

۵. راز این‌که تعبیر به مشاهده نموده است این است که مردم را ترغیب نمایند تا با آمدن به حجّ آنچه را به گوش شنیده‌اند با چشم ببینند و برای آنان ملموس و محسوس گردد.

ص:۳۷۸

۶. راز این‌که منافع را به صورت نکره بیان نموده است این است که، تنها منافعی که مربوط به حج است و در عبادت‌های دیگر وجود ندارد، مدّ نظر قرار دهد.

۷. از این که فرمود: «وَ یَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَیَّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلیَ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَهِٔ الأَنْعامِ». آموخته می‌شود که ذکر خدا به هنگام ذبح معیار جدایش مؤمن از مشرک است. و نیز باید آموخت که همه کارها می‌تواند به نام خدا باشد.

۸. اشارت به مقام «حُنَفاءَ لِلَّهِ غَیْرَ مُشْرِکِینَ بِهِ»، یادآوری این نکته است که، اگر کسی ادعای پیروی از ابراهیم که حنیف است: «وَ لکِنْ کانَ حَنِیفاً مُسْلِماً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ (آل عمران: ۶۷)»، را دارد باید این گونه باشد.

***

ص:۳۷۹

* آیه بیستم

اشاره

«لَكُمْ فِيها مَنافِعُ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّها إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ (حجّ: ۳۳)».

شرح واژگان

أ. أجل: این واژه به معنای مدت زمان مشخص می‌باشد. (۱) و وصف مسمّی در حقیقت برای تأکید است.

ب. محلّ: حلّ، یحُلّ (به ضمّ حاء) حِلّا و حُلولًا به معنای فرود آمدن در جایی است، در مقابل رحْل که به معنای رفتن و کوچ کردن است. و مَحَلّ (به فتح حاء) به معنای جایی است که در آن فرود می‌آیند و منزل می‌کنند. اما حَلّ یحِلّ (به کسر حاء) حَلًّا و حلالًا به معنای تحلیل و حلال آمده است. و مَحِلّ (به کسر حاء) به معنای زمان و مکان حلال شدن است. (۲)

چشم‌انداز آیه و محتوای آن

این آیه در ارتباط با آیات قبل که سخن از مناسک حجّ و از جمله منسک ذبح و قربانی بود، در ادامه به بیان اهمیت قربانی، تعیین محدوده سودبری و تعیین زمان و مکان قربانی پرداخته است.

۱- مفردات، ریشه اجل.

۲- المصباح المنیر، صحاح اللغ، و لسان العرب، ریشه حلّ.

ص: ۳۸۰

أ. قربانی

در آیه نخست ابتدا می‌فرماید: «لَكُمْ فِيها مَنافِعُ إِلى‌أَجَلٍ مُسَمًّى». که حکایت از سودبری تا زمان محدود و مشخصی دارد، برای روشن شدن تفسیر آیه باید دید ضمیر در «فِيها» به کجا بازگشت می‌کند و معنای آن چیست؟

بی شک این ضمیر به کلمه شعائر در آیه پیش از آن که فرمود: «ذلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» بر می‌گردد، لیکن در این که منظور از شعائر چیست؟ وجوه متعددی متصور است:

۱. این‌که منظور از شعائر، احکام دین خداست، و مراد از منافع آن امور دینی و معنوی مانند اجر و ثواب است و مقصود از اجل مسمّای قیامت است. در این صورت آیه چندان ربطی به حجّ ندارد، جز این‌که احکام و مناسک حجّ نیز بخشی از دین خداست.

۲. این‌که به قرینه « «ذلِكَ»، مناسک حجّ مراد است که در آیات پیش از آن بدان اشارت شده بود. و معنای منافع محدود به اجل مسمّی، سودبَری از تجارت‌های مجاز حین انجام مناسک حجّ تا به جای آوردن طواف بیت‌الله است، که جمله: «ثُمَّ مَحِلُّها إِلَى‌الْبَيْتِ الْعَتِيقِ» بیانگر آن است.

۳. که بیشتر مفسران آن را پذیرفته‌اند این است که منظور از شعائر بُدن و هدی است. (۱) چنانکه خود قرآن فرمود: «وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ». در این صورت مقصود از منافع شیر، بچه، پشم، سواری گرفتن و مانند آن است.

۱- طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۳. فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۳۳. تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۱۵۷. قرطبی، الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۵۶. تفسیر بیضاوی، جزء ۴، ص ۵۴. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۴. نمونه، ج ۱۴، ص ۹۸.

ص:۳۸۱

اما منظور از اجل مسمّی بنابراین دیدگاه ممکن است زمانی باشد که عنوان هدی به خود می گیرد. (۱) این سخن با این اشکال روبه‌روست که هدی حجّ، قبل از آن که این عنوان به خود بگیرد، جزء شعائر نیست تا محدود یا نامحدود باشد. این احتمال نیز وجود دارد که مراد از اجل مسمّا زمان نحر و ذبح باشد، بدین معنا که همه منافع دنیوی هدی تا هنگامی که نحر و یا ذبح نشده از آن قاصدین بیت‌الله است.

این تفسیر با مفاد روایات هماهنگ است، چنانکه در روایتی از امام صادق می‌خوانیم که فرمود: «إِنِ احْتَاجَ إِلَی ظَهْرِهَا رَکِبَهَا مِنْ غَیْرِ أَنْ یَعْنُفَ عَلَیْهَا وَ إِنْ کَانَ لَهَا لَبَنٌ حَلَبَهَا حِلاباً لایَنْهَکُهَا».(۲) ب. قربانگاه

در ادامه آیه می‌فرماید: «ثُمَّ مَحِلُّها إِلَی‌الْبَیْتِ الْعَتِیقِ»، که بیانگر بیان منتهی الیه سیر آن شعائر را دارد، یعنی جایی که آن قربانی باید کشته و به تعبیر درستتر نحر شود، اینک باید دید منظور از «الْبَیْتِ الْعَتِیقِ» چیست؟

در تفسیر این بخش از آیه باید گفت: ظاهر عبارت «ثُمَّ مَحِلُّها إِلَی‌الْبَیْتِ الْعَتِیقِ» بیانگر این است که منتهی‌الیه سیر قربانی کعبه است، چنانکه در آیات دیگر نیز فرمود: «هَدْیاً بالِغَ الْکَعْبَهِٔ (مائده: ۹۵)». (۳) لیکن بسیاری از مفسران بر آنند که منظور از «الْبَیْتِ الْعَتِیقِ» کعبه به تنهایی نیست، بلکه حرم که حریم

۱- این سخن مجاهد، قتاده و ضحاک است. مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۳.

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۰۴، باب نتائج البدن وحلابها ورکوبها.

۳- طوسی، تفسیر تبیان، ج ۷، ص ۳۱۴.

ص:۳۸۲

کعبه است مراد می‌باشد، چنانکه در آیه «فَلا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هذا (توبه: ۲۷)» نیز منظور از مسجد الحرام حرم است. (۱) مفسـران شـیعه با الهام از روایات اهل البیت- علیهم السلام- ضمن گذر از مفهوم خاص کعبه معتقدند که محل قربانگاه در حجّ سرزمین منی است، و در

۱- زمخشری، تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۱۵۷. فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۳۴.

ص:۳۸۳

عمره مفرده مکّه می‌باشد. (۱) چنانکه امام باقر در باره کفاره صید می‌فرماید: «... فَعَلَيْهِ أَنْ يَنْحَرَهُ إِنْ كَانَ فِي الْحَجِّ بِمِنًى حَيْثُ يَنْحَرُ النَّاسُ فَإِنْ كَانَ فِي عُمْرَةٍ نَحَرَهُ بِمَكَّةَ وَ إِنْ شَاءَ تَرَكَهُ إِلَى أَنْ يَقْدَمَ فَيَشْتَرِيَهُ فَإِنَّهُ يُجْزِئُ عَنْهُ».(۲) این که با به کار بردن واژه «ثمّ» فرمود: «ثُمَّ مَحِلُّها إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ». در حالی که «ثمّ» برای تراخی در وقت است، از باب توسعه در معنای تراخی است، یعنی تراخی در احوال و رتبه. (۳) بدین معنا که منافع هدی تا هنگام نحر از آن شما، و پس از آن نوبت منافع اخروی است.

لطایف و اشارات

۱. گروهی از مسلمانان بر این باور بودند شتری که به عنوان قربانی تعیین می‌شود نباید بر آن سوار شد، و نباید شیر آن را نوشید. که قرآن این تفکر غلط را زدوده و می‌فرماید: «لَكُمْ فِيها مَنافِعُ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى».(۴) ۲. در تشریع حجّ، و جعل شعائر الهی منافع خلق خدا منظور شده است، «لَكُمْ فِيها مَنافِعُ».

۳. بنای شاخص و مقدس می‌تواند به عنوان معیار کل یک منطقه قرار گیرد. و لذا به جای آدرس دهی به حرم می گوید: «إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ».

۴. تعبیر به الی در «إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ»، که بیانگر انتهای غایت است، بی شک مبدئی هم دارد که آن هنگام «شعائر» شدن آن حیوان است، اما پیش از آن ارزش چندانی ندارد تا ذکر شود.

***

۱- طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۳. نمونه، ج ۱۴، ص ۹۸.

۲- کلینی، کافی، ج ۴، ص ۳۸۴، باب المحرم یصید الصید.

۳- تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۱۵۷. تفسیر بیضاوی، جزء ۴، ص ۵۴.

۴- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۳۳. نمونه، ج ۱۴، ص ۹۸.

ص:۳۸۴

* آیه بیست و یکم

اشاره

«وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ فَإِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ* الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِينَ عَلى ما أَصابَهُمْ وَ الْمُقِيمِي الصَّلاةِ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ (حجّ: ۳۴- ۳۵)».

شرح واژگان

أ. کلمه منسک از ریشه «نَسْک» است که با توجه به ساختاری مصدری آن به معنای مطلق عبادت و وسیله تقرب می‌باشد. (۱) چنانکه قرآن نیز می‌فرماید: «انّ صلاتی ونسکی و محیای و مماتی لله ربّ العالمین (انعام: ۱۶۲)». سپس این کلمه به اعمال حج اختصاص پیدا کرده است، چنانکه «نسیکهٔ» در خصوص ذبیحه به کار می‌رود.

ب. اخبات. خبت در اصل لغت به معنای دشت پهناور و آرام‌بخش است. (۲) برخی از ارباب لغت می‌نویسند: خبت به معنای خضوع و خشوع نسبت به خدای متعال است. (۳) که در حقیقت کاربرد قرآن آن را بیان نموده است.

۱- مقاییس اللغ، المصباح المنیر و مفردات، ریشه نسک.

۲- لسان العرب، مفردات، التحقیق فی کلمات القرآن، ریشه خبت.

۳- المصباح المنیر، ریشه خبت.

ص:۳۸۵

چشم‌انداز آیه و محتوای آن

آیه اول متضـمن تعمیم منسـک قربـانی به همه امّت‌ها، و تأکیـد بر توحیـد و بشارت به مخبتین است. و در آیه دوم به معرفی مخبتین پرداخته و صفاتی چون

ص:۳۸۶

تأثیرپذیری از ذکر خدا، صبر در مصائب، برپاداری نماز و انفاق را برای آنها بر می‌شمرد.

أ. قربانی منسک همگانی

در آیه بعدی فرمود: «وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً». واژه امت در لغت به معنای جماعتی است که در یک چیزی مانند زمان، مکان و دین با هم مشترک باشند. (۱) واژه امت در قرآن هم به معنای گسترده و عمومی آن به کار رفته است که فرمود: «زَيَّنّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ (انعام: ۱۰۸)»، که در این امت مشرکان قریش نیز حضور دارند. و هم به پیروان یک پیامبر اطلاق شده است که فرمود: «وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ (یونس: ۴۸)». و همچنین نسبت به گروهی از پیروان یک پیامبر کاربرد دارد که فرمود: «وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ (آل‌عمران: ۱۰۴)». و هم به یک نفر مؤمن اطلاق شده است که فرمود: «إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً قانِتاً لِلَّهِ حَنِيفاً (اسراء: ۱۲۰)».

در آیه مورد بحث به حسب ظاهر عبارت، منظور همان معنای گسترده است، چنانکه در جای دیگر فرمود: «لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً هُمْ ناسِكُوهُ (حج: ۶۷)». لیکن بسیاری از مفسران آن را محدود به صاحبان ادیان و شرایع کرده‌اند. (۲) ممکن است واژه منسک به معنای مصدری یعنی عبادت باشد، که در آن عبادت قربانی وجود دارد. (۳) و یا خود ذبح و قربانی مراد باشد. (۴) با توجه به قرینه درون آیه که می‌فرماید: «لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ»،

۱- راغب اصفهانی، مفردات، ریشه امم.

۲- طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۴. میبدی، کشف الاسرار، ج ۶، ص ۳۶۷. فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۳۴. قرطبی، الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۵۸. تفسیر بیضاوی، جزء ۴، ص ۵۴. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۴.

۳- طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۴.

۴- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۳۴. قرطبی، الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۵۸.

ص:۳۸۷

می‌توان گفت که دیدگاه دوم به واقع نزدیک‌تر است. واسم مکان نیز نمی‌تواند باشد، زیرا با تعبیر «مَنْسَکاً هُمْ ناسِکُوهُ» سازگاری ندارد.

ج. تسلیم ثمره معرفت

در ادامه آیه می‌فرماید: «فَإِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ». این جمله تفریع بر جعل منسک و بردن نام خدا بر آن برای همگان است، بدین معنا که این خدا واحد است که برای امت‌ها منسک‌های مختلف قرار داد، پس رعایت توحید را بکنید، در واقع تفریع سبب بر مسبّب است. (۱) و یا این‌که چون همه ارباب ادیان و مناسک تنها نام خدا می‌برند، پس معلوم می‌شود که خدا واحد است شما نیز بر ذبیحه‌های خود تنها نام خدا را برید. (۲) و جمله «فَلَهُ أَسْلِمُوا»، نیز فرع بر توحید الهی است، یعنی حال که خداوند واحد پس تسلیم او باشید، و همه عبادت‌ها را مخلصاً برای او انجام دهید، و در واقع تفریع مسبّب بر سبب است.

د. معرفی مخبتین

در انتهای آیه فرمود: «بَشِّرِ الْمُخْبِتِینَ». در اینجا ضمن التفاتی که صورت گرفته و از خطاب جمعی به خطاب فردی- پیامبر- بدل شده است، در حقیقت مشعر به این است که هر کس در عبادت و حجّش تسلیم و مخلص خدا باشد، جزء مخبتین است.

۱- قرطبی، الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۵۸. تفسیر بیضاوی، جزء ۴، ص ۵۴. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۴.

۲- طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۴. میبدی، کشف الاسرار، ج ۶، ص ۳۶۷. فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۳۴.

ص:۳۸۸

در ادامه به معرفی مخبتین پرداخته است. مخبت از نظر مفهومی به معنای خاضع و خاشع نسبت به خدای متعال است، باید دید از نظر مصداقی بر چه کسی تطبیق می‌شود، مفسران در مصداق آن به متواضعان، مجتهدین در عبادت، مخلصان، کسانی که قلوبشان با ذکر خدا مطمئن است، و آنان‌که ظلم نمی‌کنند اشارت کرده‌اند. (۱) ولی حقیقت این است که نیازی به چنین تفاسیری نیست، زیرا خدای سبحان خود به معرفی مصداقی آن تصریح نمود است و چهار صفت را برای آنها برشمرده است، که عبارت است از وجل، صبر، برپایی نماز و انفاق، که فرمود: «الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِینَ عَلی ما أَصابَهُمْ وَ الْمُقِیمِی الصَّلاةِ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ»،

مراحل معنوی در آیات حج

مراحل معنوی در فرهنگ قرآنی عبارت است از: اسلام، ایمان، احسان و اخبات. اسلام که پایین‌ترین درجه است، و فرد مسلم به جز برون‌رفتن از جرگه کفر، هنوز ارزشی را کسب نکرده است. اما در مرحله ایمان ارزش‌هایی را کسب نموده که عبارت است از: وجل، توکل، برپایی نماز و انفاق، چنانکه فرمود: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیاتُهُ زادَتْهُمْ إِیماناً وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ (انفال: ۲- ۳)». و در مرحله احسان نیز به ارزش‌هایی دست یافته که عبارت از: «... لِلْمُحْسِنِینَ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ بِالآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ (لقمان: ۳- ۴)». در مرحله اخبات نیز دارای چهار صفت شده است که عبارت از:

۱- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۳۴.

ص:۳۸۹

صفت اول عبارت است از وَجْل قلبی، که فرمود: «إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ». وجل در کنار خشیت و خوف مفید معنای ترس است. با این تفاوت که

ص:۳۹۰

وجل به حالتی گفته می‌شود که وقتی در انسان پیدا شود دچار نوعی اضطراب و سلب طمأنیه می‌شود. و خوف اضطراب از برخورد با ضرر مشکوک است. و خشیت ترسی است که در مقابل عظمت و علوّ مقام به انسان دست می‌دهد. (۱) صفت دوم شکیبایی است که فرمود: «الصَّابِرِینَ عَلی ما أَصابَهُمْ». صبر بر مصایب شامل صبر در مصیبت، صبر در معصیت و صبر بر طاعت و به خصوص پایداری در انجام تکالیف می‌باشد. سومین صفت برپایی‌نماز است که فرمود: «الْمُقِیمِی الصَّلاۀِ». که با این خصیصه هم به طهارت روحی دست می‌یابد و هم به طهارت جسمی. و بالاخره صفت چهارم این است که انفاق می کنند، که فرمود: «مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ». به هر صورت هر کس متصف به چنین اوصافی باشد مخبت خواهد بود.

آنچه در این میان مهم است این که نماز و زکات در همه مراحل وجود دارد، ایقان وجه ممیّز احسان از ایمان است، بدین معنا که ایمان به اضافه یقین مساوی با احسان می‌باشد. و وجه ممیز احسان با اخبات صفت صبر است که اگر همه ارزش‌های قبلی با صبر جمع شود فرد مخبت خواهد شد، البته مفهوم تقوا نیز داریم که در همه مراحل می‌تواند حضور داشته باشد، و به اصطلاح مراتب تشکیکی دارد.

همه این اوصاف چهارگانه در حجّ بیت الله الحرام نمود و تجلی دارد، زیرا اصل خدا ترسی و توجه به خداست که انسان را به سفر حجّ وا می‌دارد، در این سفر حوادثی که پیشامد می کند، و نیز سختی سفر، دوری از خانواده را تحمل می کند. در این سفر ارتباط با خدا دارند که مهمترین نمود آن برپایی نماز است. و انفاق از مال خود که از هزینه سفر گرفته تا کمک به فقرا و مساکین در طول سفر، همه از مرتبطین با برنامه حجّ است.

۱- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ریشه وجل.

ص:۳۹۱

در اینجا این پرسش رخ می‌نماید که اگر مخبت به مقام اطمینان و خشوع و خضوع می‌رسد، چگونه با یاد خدا دچار وجل و اضطراب می‌شود؟ در پاسخ بسا بتوان گفت: شکی نیست مخبت به مقام اطمینان رسیده است، لیکن با ذکر خدا و احساس حضور در محضر حق قلبش منفعل شده و آماده دریافت فیض الهی می گردد، لذا از این جهت مضطرب است.

لطایف و اشارات

۱. کسی که به درجه اخبات رسیده است، از یک سو هم در بعد فردی (خدا ترسی) برنامه دارد و هم در بعد اجتماعی (صبر). و از سوی دیگر هم در بعد اعتقادی (نماز و ارتباط با خدا) حضور دارد، و هم در بعد اقتصادی (انفاق به مردم).

۳. می گویند: از این چهار مفهوم، وجل، صبر، نماز و انفاق، نقش محوری با ترس است و بقیه اثر آن می‌باشد، بدین معنا که وجل قلوب دو اثر دارد: یکی صبر بر مصائب، دوم اشتغال به خدمت که در قالب خدمت به نفس یعنی؛ نماز. و خدمت به مال یعنی؛ انفاق صورت می گیرد. (۱)

۴. با توجه به این که مرتبه بیم و وجل قلب در انسانها متفاوت است، هر کس به فراخور استعدادش از این مقام «إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»، برخوردار خواهد شد.

۵. مهمترین مصداق ذکر الهی که اثر در قلوب دارد قرآن است که می‌فرماید: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلى ذِكْرِاللَّهِ (زمر: ۲۳)».

***

۱- فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۳۴.

ص:۳۹۲

* آیه بیست و دوم

اشاره

«وَالْبُدْنَ جَعَلْناها لَکُمْ مِنْ شَعائِرِاللَّهِ لَکُمْ فِیها خَیْرٌ فَاذْکُرُوا اسْمَ‌اللَّهِ عَلَیْها صَوافَّ فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَکُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ کَذلِکَ سَخَّرْناها لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ* لَنْ یَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَلادِماؤُها وَلکِنْ یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ کَذلِکَ سَخَّرَها لَکُمْ لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلی ما هَداکُمْ وَ بَشِّرِالْمُحْسِنِینَ (حجّ: ۳۶- ۳۷)».

شرح واژگان

أ. بُدن: بر وزن برج، جمع بَدَنَه برگرفته از بدن و جسیم بودن است، و نامی است که بر شتر و نیز گاو اطلاق می‌شود، چون نسبت به دیگر حیوانات جسیم‌ترند. (۱) ب. معترّ: ریشه این این واژه عرّ به معنای نوعی بیماری پوستی است. منظور از معترّ فقیری است که خود را در معرض سؤال قرار می‌دهد، و درخواست کمک می‌کند. (۲) در روایات نیز به همین معنا اشارت شده است، چنانکه در روایتی امام صادق می‌فرماید: «... المعتر الذی یعتریک ...». (۳)

چشم‌انداز آیه و محتوای آن

اولین آیه، ابتدا روی بزرگترین نماد قربانی تکیه کرده و آن را به عنوان یکی از شعائر معرفی می‌کند. و در ادامه به نحوه نحر کردن آن اشارت می‌نماید. و آیه

۱- لسان العرب، المصباح المنیر، ریشه بدن.

۲- مفردات، المصباح المنیر، لسان العرب، ریشه عرّ.

۳- وسایل الشیع، ج ۱۰، ص ۱۴۲، باب ۴۰ از ابواب ذبح، ح ۱.

ص:۳۹۳

بعدی به شرط قبولی قربانی و ضرورت شکر بر نعمت عنایت و هدایت الهی اشارت دارد.

أ. یکی دیگر از شعائر

در آیات مربوط به حجّ مکرر سخن از شعائر به میان آمده است، چنانکه در جایی صفا و مروه را به عنوان شعائر معرفی نمود و فرمود: «إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ (بقره: ۱۵۸)». و در جای دیگر به اجمال فرمود: «لاتُحِلُّوا شَعائِرَ اللَّهِ (مائده: ۲)». و گفتیم که به عقیده برخی همه معالم و علایم دین که وسیله شناخت هدایت از ضلالت می‌باشد، و به تعبیر دیگر دین خدا جزء شعائر الله است. (۱) و نیز همه علائم و نشانه‌های حرم جزء شعائر الله است،(۲) بلکه همه مناسک و اعمال حج از شعائر الله به شمار می‌آید. (۳) و در اینجا به معرفی یکی دیگر از شعائر پرداخته و می‌فرماید: «وَالْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِاللَّهِ». در اینجا چند نکته وجود دارد:

۱. شعائر بودن بُدن یک امر تکوینی نیست، بلکه به اعتبار جعلی است که آن را به عنوان هَدْی برای بیت الله قرار داده است. (۴) به دلیل این‌که فرمود: «جَعَلْناها لَكُمْ».

۲. علامت بودن این‌گونه امور به معنای این نیست با این علایم خدا را می‌توان دید، بلکه علامت و نشانه اطاعت و انقیاد مؤمنان به حجّ و بیت الله است. (۵) از سوی دیگر نشانه حجّ نیز هست.

۱- مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۵۴. فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۱۱، ص ۱۲۸.

۲- طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۵۴.

۳- طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۵۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۶۲. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۵۰.

۴- طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۴.

۵- میبدی، کشف الاسرار، ج ۶، ص ۳۶۷.

ص:۳۹۴

۳. این‌که فرمود: «لَکُمْ فِیها خَیْرٌ»، اشارت به همان فلسفه اقتصادی در بعد طعام خود و اطعام به فقیران و مساکین است. و نیز این‌که تا هنگام نحر شدن می‌توانید از منافع آن بهره‌مند باشید.

یاد خدا یا نام او؟

در ادامه آیه فرمود: «فَاذْکُرُوا اسْمَ‌اللَّهِ عَلَیْها صَوافَ»، که صراحت در لزوم نام خدا به هنگام نحر دارد، همان‌گونه که پیش از این گفتیم ذکر هم به معنای یاد کردن و ذکر قلبی است. و هم به معنای نام بردن و ذکر زبانی، و هم به معنای نوشتن اسم و ذکر قلمی. لیکن در برنامه قربانی بردن نام موضوعیت دارد، و لذا می‌فرماید:. «فَاذْکُرُوا اسْمَ‌اللَّهِ عَلَیْها»، چنانکه در آیه قبلی نیز فرمود: «وَ یَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ». در حقیقت این تسمیه و نام بردن در ادامه خط ترسیمی برای تحلیل ذبیحه می‌باشد که در یکجا فرمود: «فَکُلُوا مِمَّا ذُکِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَیْهِ (انعام: ۱۱۸)». و در جای دیگر نیز فرمود: «وَ لاتَأْکُلُوا مِمَّا لَمْ‌یُذْکَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ (انعام: ۱۲۲)».

البته بردن نام خدا منحصر به قربانی نیست، بلکه در بسیاری از عبادات نیز ضرورت دارد، و حتی خود نماز، اذکار و اورادش و نیز تلبیه از مصادیق ضروری ذکر زبانی است. و این‌که گفته می‌شود قلبت پاک باشد به تنهایی کفایت نمی‌کند.

به هر صورت سفارش می‌کند که: «فَاذْکُرُوا اسْمَ‌اللَّهِ عَلَیْها صَوافَ». صواف به معنای این است که پاهای شتر به صورت صفّ در کنار هم باشند. و اشارت به این دارد که شتر در حال ایستاده نحر شود. و لذا فقها ضمن فتوا به جواز نحر در حال خوابیده و نشسته می‌گویند در حالت ایستاده و قائمه بودن افضل است.

ص:۳۹۵

ب. مصارف قربانی

. در بخش دیگر آیه می‌فرمایـد: «فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ». وجب به معنای ثبت است، و چون شتر بعد از نحر و بی‌جـان شـدن به پهلو بر زمین می‌افتـد، تعبیر به وجوب و جنوب نموده است. (۱) از این روی این تعبیر کنـایه از جان دادن حیوان بر اثر نحر است، که مجوز مصرف آن می‌باشد.

در خصوص فقیر مصرف کننده گوشت قربانی و ذبیحه سه تعبیر به چشم می‌خورد: یکی بایس، که منظور از آن فقیری است که فقر شدیـد دارد. (۲) دوم قـانع، که منظـور از آن فقیری است که به انـدك اعطـایی قنـاعت می‌کنـد و یـا فقیری است که بـا وجـود نیـاز درخواست نمی‌کنـد. سوم معترّ، و آن فقیری است که با اصـرار درخواست کمک می‌کنـد. (۳) در روایات نیز همین معنا بیان شـده است، چنانکه امام صادق در روایتی می‌فرمایـد: «القانِعُ الـذی یَقْنَعُ بِمُا أعْطَیته، و الْمُعترّ الّـذی یَعترّ بِك، و السائلُ یَسألكَ فی یَدیه و البائسُ الفقیر».(۴) در پایان آیه می‌فرماید: «كَذلِكَ سَخَّرْناها لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ». این جمله بیانگر این است که نحوه کشتن شتر به عنـایت الهی می‌باشـد، چرا که حیوانـات دیگر به راحتی قابـل ذبحنـد اما شتر به دلیل جسم بودن شـیوه مخصوصـی برای کشـتن آن تشریع شده است. و همین عنایت باید زمینه ساز شکر الهی گردد.

۱- قرطبی، الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۶۳. تفسیر بیضاوی، جزء ۴، ص ۵۵. طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۵.

۲- راغب اصفهانی، مفردات، بیس.

۳- مفردات، قنع و عرّ.

۴- وسایل الشیع، ج ۱۰، ص ۱۴۲، باب ۴۰ از ابواب ذبح، ح ۱.

ص:۳۹۶

ج. شرط قبولی قربانی

در آخرین آیه از این مجموعه می‌فرماید: «لَنْ‌یَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَلادِماؤُها وَلکِنْ یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ». این جمله بیانگر سهم خدا از این قربانی‌ها است. می‌گویند: افراد جاهلی خانه خدا را با خون شتران قربانی خون‌آلود می‌کردند، و می‌پنداشتند که خون و گوشت حیوانات به خدا می‌رسد. برخی از مؤمنان نا آگاه نیز قصد چنین کاری را داشتند، که آیه سیر فکری آنها را تصحیح نمود. (۱) البته این که فرمود: «یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ»، این بدان معنا نیست که نفس تقوای افراد به خدا می‌رسد، بلکه بدین معناست که عملی که بر پایه تقوا باشد مورد قبول خدا واقع می‌شود. و موجب تقرب الی الله می‌گردد. (۲) نه فقط قربانی، بلکه به طور کلی آنچه در بارگاه الهی مورد قبول واقع می‌شود، عمل تقوایی است. چنانکه درباره فرزندان آدم نیز فرمود: «إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ (مائده: ۲۷)».

در جمله پایانی می‌فرماید: «کَذلِکَ سَخَّرَها لَکُمْ لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلی ما هَداکُمْ وَ بَشِّرِالْمُحْسِنِینَ». این تعبیر اشارت به این حقیقت دارد که رام شدن شتر با نوعی عنایت الهی توأم است، چرا که بالعیان می‌بینیم که این حیوان گاهی با کودک خردسال همراهی می‌کند و رام اوست، ولی در حال خشم چند مرد نیرومند نیز حریف وی نیستند. لذا در ادامه می‌فرماید همین باید موجب معرفت قلبی حق تعالی، و تکبیر و یاد کبریایی او با زبانتان به نعمت هدایتی که به شما ارزانی داشته است بشود.

۱- قرطبی، الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۶۵. ص ۱۶۲. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۰۹.

۲- طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۵.

ص:۳۹۷

لطایف و اشارات

۱. در تشریع برنامه حجّ، و جعل شعائر الهی منافع خلق خدا منظور شده است، «عَلی ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَةِ الأَنْعام». و «جَعَلْناها لَکُمْ». و «لَکُمْ فِیها خَیْرٌ». و «فَکُلُوا مِنْها». و «سَخَّرْناها لَکُمْ». و «لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلی ما هَداکُم».

۲. با توجه به این که فرمود: «فَاذْکُرُوا اسْمَ‌اللَّهِ عَلَیْها»، معلوم می‌شود تنها یاد خدا و ذکر قلبی کافی نیست، بلکه می‌بایست نام خدا بر زبان هم جاری باشد، تا نماینگر همنوایی دل و زبان باشد.

۳. تعبیر به «بَشِّرِالْمُحْسِنِینَ» در پایان آخرین آیه، مشعر به این است که کسی که رعایت تقوا نماید، شکر نعمت‌ها را به جای آورد، معرفت حق در قلبش جای گیرد، جزء محسنین خواهد بود.

***

ص:۳۹۸

کتابنامه

۱. آثار اسلامی مکه و مدینه (با تجدید نظر و اضافات)، رسول جعفریان، نشر مشعر، چ ۲، سال ۱۳۸۲.

۲. بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، دوم، ۱۳۶۳ ش.

۳. البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، چ ۱، انتشارات دار التفسیر، ۱۴۱۷ ق.

۴. تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم آیتی، تحقیق ابوالقاسم گرجی، انتشارات دانشگاه تهران، چ ۵، ۱۳۶۹ خورشیدی.

۵. تاریخ التشریع الاسلامی، محمدخضری‌بک، چ ۳، دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۲۳.

۶. تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب، تحقیق، عبدالامیر مَهنّا، چ ۱، منشورات الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۳ ه، و ۱۹۹۳ م.

۷. التبیان فی تفسیر القرآن، محمد بن حسن طوسی، تحقیق احمد حبیب قصیر عاملی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۸. التحقیق فی کلمات القرآن، حسن مصطفوی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰ ش.

۹. تذکرة الفقها، علامه حلی، تحقیق مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، چ ۱، رمضان ۱۴۱۶.

۱۰. تفسیر ابن‌عربی، محیی‌الدین ابن‌عربی، تحقیق سمیر مصطفی، دار احیاء التراث العربی، چ ۱، سال ۱۴۲۲.

۱۱. تفسیر البحر المحیط، محمد بن یوسف مشهور به ابوحیان اندلسی، چ ۱، دارالنشر، دارالکتب العلمیة، لبنان، بیروت، ۱۴۲۲ ه.

۱۲. تفسیر عیاشی، ابونصر محمد بن مسعود عیاشی، تصحیح سیدهاشم رسولی محلاتی، مکتبه العلمیة الاسلامیة، تهران.

۱۳. تفسیر القرآن الحکیم، (تفسیرالمنار)، محمد رشید رضا، دارالمعرفة، بیروت.

۱۴.

ص:۳۹۹

تفسیر القرآن الکریم، محیی الدین بن‌عربی، تحقیق مصطفی غالب، چ ۲، انتشارات ناصرخسرو، ۱۳۶۸ خورشیدی.

۱۵. تفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب) محمد بن عمر فخر رازی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چهارم، ۱۴۱۳ ق.

۱۶. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، و همکاران، چ ۲۵، دار الکتب الاسلامیهٔ، ۱۳۶۹ خورشیدی.

۱۷. جامع البیان عن تأویل آیات القرآن، محمد بن جریر طبری، دارالفکر، ۱۴۱۵ ق.

۱۸. الجامع لأحکام القرآن، محمد بن احمد قرطبی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۶۵ م.

۱۹. جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، دار الکتب الاسلامیهٔ، تهران، سوم، ۱۳۶۷ ش.

۲۰. الحج و العمرهٔ فی الکتاب و السنهٔ، محمد ری‌شهری، تحقیق دارالحدیث، چ ۲، دارالحدیث، ۱۳۸۳ خ.

۲۱. رُوح‌الجنان و رَوْح‌الجنان، ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۴ ق، کتابخانه آیت‌الله مرعشی، قم.

۲۲. روض المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ابوالفضل شهاب‌الدین سید محمود آلوسی بغدادی، دار النشر، دار إحیاء التراث العربی، بیروت.

۲۳. زبده البیان، احمد بن محمد اردبیلی (مقدس اردبیلی)، تحقیق رضا استادی و علی اکبر زمانی نژاد، مؤمنین، قم، ۱۴۲۱ ق.

۲۴. سنن نسایی، احمد بن شعیب، با شرح سیوطی، و حاشیه سندی، دارالکتب العربی، بیروت.

۲۵. السیرهٔ النبویهٔ، عبدالملک ابن هشام، دارالمعرفهٔ، بیروت، ۱۴۲۱ هجری.

۲۶. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، عبیدالله به عبدالله معروف به حاکم حسکانی، تحقیق محمدباقر محمودی، مؤسسه طبع و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ هجری.

۲۷. الصحاح، تاج اللغهٔ و صحاح العربیهٔ، اسماعیل بن حماد جوهری، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، دارالعلم للملایین، بیروت، چهارم، ۱۴۰۷ ق.

۲۸. الغدیر فی الکتاب و السنهٔ و الادب، عبدالحسین امینی، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیهٔ، ۱۴۱۶ هجری.

۲۹. الفقه علی المذاهب الاربعهٔ، عبدالرحمن جزیری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، هفتم، ۱۴۰۶ ق– ۱۹۸۶ م.

۳۰. الفقه علی المذاهب الخمسهٔ، محمد جواد مغنیه، چ ۷، سال ۱۴۰۲ ق، ۱۹۸۲ م.

۳۱.

ص:۴۰۰

فقه القرآن، سعید بن هبۀالله راوندی، تحقیق سید احمد حسینی، کتابخانه آیت‌الله مرعشی، قم، دوم، ۱۴۰۵ ق.

۳۲. فی ظلال القرآن، سید قطب، چ ۱۰، دارالشروق، سال ۱۴۰۲.

۳۳. کافی، محمد بن یعقوب کلینی، دارالکتب الاسلامیۀ، تهران، ۱۳۶۵ خورشیدی.

۳۴. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، محمود بن عمر زمخشری، ادب الحوزه.

۳۵. کشف‌الاسرار وعدۀالابرار، ابوالفضل رشیدالدین میبدی، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۰.

۳۶. کنز العرفان، مقداد بن عبدالله سیوری، تحقیق محمد باقر بهبودی، المکتبۀ الرضویۀ لاحیاء الآثار الجعفریۀ، تهران.

۳۷. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، کتابخانۀ آیت‌الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۳ ق.

۳۸. المصباح المنیر، احمد بن محمد فیومی، دارالهجرۀ، قم، دوم، ۱۴۱۴ ق.

۳۹. معجم مقاییس اللغۀ، احمد بن فارس، تحقیق عبد السلام محمد هارون، مکتب الإعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۴ ق.

۴۰. مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، تحقیق صفوان عدنان داوودی، دارالسامیۀ، بیروت. چاپ ۱، ۱۴۱۲ ق.

۴۱. من‌لایحضره الفقیه، محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، چ ۲، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۴ ق.

۴۲. من وحی القرآن، سید محمدحسین فضل‌الله، چ ۲، دارالملاک للطباعۀ و النشر، ۱۴۱۹ ق.

۴۳. المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبایی، جامعه مدرسین حوزۀ علمیۀ قم.

۴۴. تفسیر نورالثقلین، عبدعلی بن جمعه حویزی، المطبعۀ العلمیۀ بقم.

۴۵. نهج البلاغه، صبحی صالح، ترجمه محمد دشتی.

۴۶. وسائل الشیعۀ الی تحصیل مسائل الشریعۀ، محمد بن حسن حرّ عاملی، تحقیق محمد رازی، دار احیاء التراث العربی.

۴۷. ینابیع المودۀ، سلیمان بن ابراهیم قندوزی، مؤسسه اعلمی، بیروت.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سـایت: www.ghaemiyeh.com ایمیـل: Info@ghaemiyeh.com فروشـگاه اینترنـتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».